آل عثمان

[illegible]

تاریخ آل عثمان

ترجمه از ترکی

[illegible]

۹۳

[illegible]

تاریخ آل عثمان

ترجمه [illegible]

[illegible]

۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

طایفه ترک از طوایف قدیمه‌اند و از آن منشعب شده است شعبه سلاطین عثمانلو و ترکی که عثمانلوها
اصل خود را بدو منسوب میدارند از جمیع قراین خارجه چنان مینماید همان باشد که هرودوت در تالیفات
خود تارژیتاوس تعبیر کرده است اگر تیوژاو راتو قارمه نوشته است اسم ترک را بسیاری از ملل [illegible]
بستند اگرچه بعضی از آنها بکلی مخالف اتراک بوده‌اند مورخین تاتار و مغول بخیال تحبیب و تمجید طوایف خود
خویش را منسوب بترک ابن یافث ابن نوح علیه السلام داشتند و تاتار و مغول را دو برادر دانسته نسبت
پشت تا ترک میرسانند و حال آنکه عثمانلوها که اتراک واقعی میباشند امروز از این نسب ننگ دارند
و این تسمیه را بسی عار میشمارند بعلت آنکه ایشان این اسم را منسوب بعشایر آواره گرد هرزه تاتار و قبایل
عدیم الرحم سنگین دل خانه برانداز میدانند چنانچه در قدیم ملل گرک و رومن که یونانیان و رومیان باشند
آنها را باسم سیت مسمی میداشتند پلین و پومپونیوس ملا اتراک را بخصوصه باسم ترک در تصنیفات خود
ضبط کرده‌اند اهل نیر انتمن این گروه را گاهی ایرانی و گاهی ایقری گفتند بدون اینکه هیچ بستگی زبانی
ایرانی با اتراک یافته باشند یا آنکه ایقرا با ایرانی وصلتی ثابت نموده باشند شال کوند یلاک
در نسب اتراک تردد داشت و نمیداند اجداد ایشان را از طایفه سیت بگیرد یا بطایفه پارت نسبت بدهد
و فرانزا که یکی از مورخین است در باب نسب اتراک روایات افسانه آمیز را که بسیار مایه تملق و [illegible]
و عجب و نخوت یونانیان دیگرگون نژاد و بدیل النسل بود قبول کرده است میگوید سلاطین عثمانلو

ازنسل

۲

از نسل اسحق کومنین میباشند و او پادشاهزاده مرتدی بود که از مذهب خود درگذشته انکار
وطن خویش نمود و چون زبان عرب را خوب میدانست و اغلب اخبارات روم و یونان را بعربی
ترجمه مینمود بدین واسطه جذب قلوب کرده در نزد اتراک تقربی جسته و یکی از امرای سلاجقه دختر
خود را باو داد و از آن دختر سلیمان متولد شد و از سلیمان ارطغرل و از ارطغرل عثمان بوجود آمد
بعضی دیگر از مورخین نسب اتراک را باهل تتر و انسبت میدهند و بخط مستقیم به تسرو [illegible]
پاالو لوژیو و یو که مولف تاریخ شارل کنت میباشد و او کسیست که بعضی خبرهای تازه از تاریخ
و ترتیب و تنظیم قشون عثمانلو تحصیل کرده شکی ندارد در اینکه عثمانلوها از طایفه تاتار ساکنین سواحل
رودخانه ولغا میباشند و گروهی دیگر از مورخین لفظ ترک را مشتق از ترک میدانند که [illegible]
از رودخانهای ترکستان ترکهائی که اهل چین آنها را توکیو مینامند از کوه التائی که التون طاغی باشد و
بمعنی کوه طلاست پائین آمدند مملکت وسیعی را که آنگر و متمکن شدند و باینواسطه اسم ترکستان بر آنجا
جاری شد در سمت شمالی شرقی زمین واقعست و از جانب غرب محدود است به بحیره آرال و ولایت
خوارزم و از سمت شمال به سیبیر و از جانب جنوب متصل است به تبت و ولایات واقعه در آن طرف
بخارای بزرگ و این ولایتیست که از قدیم الایام مشهور است بمراتع بیشمار و عنبرهای سارا و گونهای
چاچی و اسبان نامی و قواعد و قوانین اهل آنجا از بابت دستاندازی و یغمابری در کل ممالک مشرق
زمین ضرب المثل است شعرای ایران در اشعار خود دختران این مملکت را مدح کرده و بتان چگلی و ختنی
و چگل یکی از شهرهای بزرگ آنجاست که اهلش ساجدین کواکب سیل و جبار بوده‌اند و با
خواهران و دختران خود مزاوجت و مناکحت مینموده‌اند و این شعرا در اشعار خود حسن و جاهت
معشوق خویش را بدلبران ختا و فرخار و یغما که از شهرهای مشهور ترکستان است نسبت
میدادند و میگفتند دلرا چنان میربایند که گویا ترکان حریص الطمعه خوان تاراج میکنند فرس قدیم
مملکت چین و ایران میگفتند ترکستان را توران مینامیدند که شامل اسم هیچ مرادف سختی و بیرحمیست و
خلاف انسانیت و ادب و تربیت است اسم توران در میان یونانیان تبدیل به تیران شده است

که بمعنی متغلب و ظالم و ستمکار و بیدادگر است همچنین لفظ ترک در نزد اهالی عثمانلو مرادف بیمروت
و بیرحم و قسی القلب است طایفهٔ ایغور شرقی که از قراقوم تا ترخان منتشر شده اند بوزجین و قبایان
سلف با ایغور بسیار مشتبه شده است و زبان ایغور زبان خالص ترک قدیم است که در اواخر
بزبان جغتائی مشهور شد بعلت اینکه ولایات مسکونهٔ آنها بتصرف جغتای خان بن چنگیزخان درآمده
بود و اینطایفه را بعد بواسطهٔ ازبک خان طایفهٔ ازبک نامیدند و زبان ایغور که عثمانلوها ترک قدیم
میخوانند ام اللسان طایفهٔ غز است که ترکمان باشد و این زبان بتدریج در نزد بعضی از طوایف ترک
ترکیب شده و زبان چلاجه و زبان عثمانلو که امروز متداول است حاصل شد در اواخر قرن پانزدهم
فرنگی که سنه هزار و پانصد عیسوی باشد زبان عثمانلو شروع بترقی و تکمیل نمود و لهجهٔ جغتای باخر مرحلهٔ
کمال رسیده بود و در همان مرحله ماند و ترقی نکرد و زبان عثمانلو روز بروز بنای حرکت صعودی
گذارده انتشار و اکمالش اوج گرفت لازم بود که این تفاصیل در خصوص ایغور شرقی و ازبک گفته
شود بعلت اینکه اینها اگرچه بواسطهٔ حایل بودن مملکت ایران از اخوان مغربی خود که عثمانلوها باشند
جدا شده اند لیکن باز همیشه تا بحال رابطهٔ الفتی با هم نگاه داشته اند و یک اتفاق ملتی با یکدیگر در ضدیت
دشمن مشترک طبیعی خودشان که ایرانیان باشند داشته اند حال را که این مقدمات بیان شد مشغول
ذکر تاریخ قدیم اتراک میشویم و موافق آنچه نقلهٔ خودشان نقل کرده اند مذکور میداریم اگرچه این
اخبار را صورت صدق و حقیقت تاریخی نیست لیکن با وجود این لازم است که گفتگوئی از آن بشود
موافق یک سیرنامهٔ قدیم ترکی که بعضی از علامات بیان آن در تالیفات هردوت نیز دیده میشود
چنان مشهود میگردد که در ایام سلف اغوزخان نامی بوده است پسر قراخان که بواسطهٔ فتوحات
کثیره و قوانین عدیده و اخلاق کریمه واضع و بانی سلطنت اتراک شد میگویند که او معاصر حضرت
ابراهیم علیه السلام بوده است و در وضع سلطنت و بنای دولت و آسایش ملت و رعیت ترک
شباهت تامی بجمشید جم که اعظم سلاطین عجم است دارد ترک کردن اغوزخان مذهب پدرش را که
بت پرستی بود و قبول کردن مذهب خداپرستی باعث جنگ مذهبی ملتی شد که هفتاد سال

طول کشید

طول کشید از قراقوم که قشلاق قراخان و ییلاقش که فیمابین کوههای ارتاق و کرتاق بود اغوزخان
بجانب جنوب حرکت کرد و محل حکومت خود را در یاسی قرار داد که یکی از شهرهای مشهور ترکستان
و تختگاه قدیم و جدید سلاطین است و مجمع اهل شریعت نو و کهنهٔ آن ممالک است در ازمنهٔ قدیمه
دار الحکومهٔ اغوزخان و در این عهود قریبه محل حکمرانی سلاطین ازبک و دار الارشاد شیخ المشایخ
خواجه احمد نقشبندی بوده است اغوزخان پس از مغلوب ساختن قراخان پدر خود کل ترکستان را
از تلاش و سیرم گرفته تا بخارا بتصرف خود درآورد نقلهٔ اخبار شش پسر از برای اغوزخان معتقدند
که اسامی آنها باین تفصیل است کون خان آی خان یلدوزخان کوک خان طاق خان تنگیزخان که معنی آنها
علی الترتیب آفتاب و ماه و ستاره و آسمان و کوه و دریا میباشد اغوزخان نیز مثل هر رئیس
یکطایفهٔ صحرانشین شکارچی بود روزی از بابت فال حسن مآل و حال استقبال اولاد خود پسران
خویش را بشکار فرستاد ایشان در راه یک کمان و سه تیر پیدا کرده از برای پدر خود آوردند اغوزخان
کمانرا به پسر بزرگ و تیرها را به پسر کوچک خود داد پسرهای کوچک هر یک یکی از تیرها را قسمت
بردند و پسرهای بزرگ کمانرا به حصه کرده هر یک حصه برداشتند باینواسطه اغوزخان پسرهای
کوچک را اوچوق که بعبارة اخری اوچ اوق و بمعنی سه تیر است نامید و پسران بزرگ را بوزوق
که بمعنی شکسته باشند است اسم داد جانب راست قشون خود را باهتمام بوزوق گذارد
جانب چپ را باوچوق اعتماد نمود و بوزوق را بواسطهٔ کبر سن با اوچوق ترجیح و امتیاز داد پس از
مردن اغوزخان اولاد او شرق و غرب ممالک او را فیمابین خود تقسیم نمودند اوچوق که رؤسای
جانب چپ بودند اتراک شرقی و بوزوق که رؤسای جانب راست بودند اتراک غربی شدند
هر یک از این شش پسر اغوزخان چهار پسر در وجود آمد که حکمرانان بیست و چهار طوایف ترک
شدند بعضی از اخبار که بدون ملاحظهٔ صحت و سقم در ازمنهٔ سابقه مقبول اتفاق افتاده است در آخر
بواسطهٔ تشکیک مردود شد این اوقات در عقاید خلق بواسطهٔ تاریخ قوام و استواری بهم میرسانند
باینطور که آنچه باطنا غلط مینماید ظاهرا صورت صحتی بهم میرساند و همچنین بعکس عادات و رسوم یکی

که در اصل شکارچی بودند و معاش یومیه را از ممر صید افکنی تحصیل مینمودند علامات عدیده در دودمان
سلاطین عثمانی باقی گذاشته بود که مدتهای مدید معمول میداشتند تقسیم اولی که اغوزخان به
برانغار و جوانغار قشون کرده بود بمنزله پایه اصلی پیش جنگ و پس جنگ سپاه اتراک عثمانی
و مغول و تاتار بود و بعلاوه عدد چهار که عدد اولاد هریک از شش پسر اغوزخان است همه جا در
ترتیب و تقسیم ممالک عثمانلو بکار برده شده است و همچنین موافق بیست و چهار طایفه ترک و بیست و
چهار رؤسای برانغار و جوانغار که از اولاد اغوزخان بودند بیست و چهار بیک از عثملو کهایجی ارلو
و چرکس در تقسیم قدیم عثمانلو بود که در این اواخر برهم خورده و قواعد جدیده بنا نهاده شد در
ذیل این تاریخ مکرر بر سر این گفتگو باز خواهیم آمد پس از انصراف نظر از خوانین ثلاثه جانب چپ و
دودمان آن سلسله که بجانب شرقی ترکستان تمکن گزیدند قلم مشکین رقم بنگارش احوال ابنا و اعقاب
خوانین ثلاثه جانب راست که بوزوقها باشند خواهد پرداخت و اینگروه اول در ترکستان تمکن داشتند
از آنجا خروج کرده بر ممالک واقعه فیما بین سیحون و جیحون استیلا یافتند و از آنجا نیز تجاوز نموده بطور
جهانگیری و کشورگشائی تا سواحل بسفور و داتوب پیشرفته متصرف و متملک شدند مورخین قدیم
طوایف اغوز و سلاجقه و عثمانی سلاطین خود را انحطاط مستقیم از نسل خوانین ثلاثه جانب راست میدانند
و میگویند که طایفه اغوز از اولاد طاق خان میباشند و مسکن آنها نیز در کوهستانات بوده است
و سلاجقه خود را منسوب به تنکیز خان میدانند و آق تنکیز که بعبارة اخری دریای مدیتران باشد از ممالک
آنها کشیده شده بوده و مورخین عثمانلو سلاطین خود را از نسل کوک خان میدانند قبل از آنکه
شروع بتفصیل احوال این سلسله جلیله شود بهتر آنست که شرحی از کم و کیف اوضاع بعضی از شعبات این
دودمان و برخی از گذارش سلاطین مسبوق برآنها گفته شود بعلت اینکه طلوع آفتاب دولت
عثمانی از غروب ماهتاب سلطنت سلجوقیان شد پس مختصری از کیفیت طوایف اغوز نگاشته شرحی
اندک مبسوط تر در تاریخ اواخر سلاطین سلاجقه بیان مینمائیم زیرا که تاریخ اعتلای لوای دولت آل عثمان
بذروه اعلای اقبال و بسر در آمدن شادروان بخت سلجوقیان بحضیض ادبار بستگی تامی بهم داده است

اغوز که در ممالک واقعه فیما بین سیحون و جیحون سکنی داشتند اغلب با سپاه سلاطین عجم و عساکر خلفای
عرب در جنگ بودند و بیشتر اوقات از دست برد ایشان تزلزل و از دست اندازی
آنان آزرده دل نیز میشدند تا در سنه سیصد و پنجاه هجری سالور که از اولاد طاقخان بود با هزار
خانوار از ایل خود داخل ملت عالی رتبت اسلام شدند پس از آن اسم او را قراخان یا چپاق خان
خوانده ایلش را ترکمان نامیدند تا از سایر اتراک امتیاز داشته باشند و بعد از آنکه از وطن خود
مهاجرت کردند بعضی از ایشان در ارمنیه مغربی مسکن کردند و برخی در سواحل شرقی بحر خزر منزل گزیدند
و ترکمانیه شرقی و مغربی از اینجا برخاسته شد الکه را هم که آنها اتراق داشتند هنوز ترکمانی
مینامند موسی خان بن چپاق خان از علمای عهد و فضلای عصر جمعی را برگرد خود جمع نموده بنیاد مساجد و
معابد نهاده و مدارس چند ساخته در ترتیب و تعمیم و انتشار دین مبین اسلام مساعی جمیله بجا آورد
بغراخان هارون ولد سلیمان خان که عم و جانشین موسی خان بود اطراف مملکت خود را از سمت شرق
و آن طرف کاشغر و بدخشان تا حدود سینا پیشرفته ولایت بخارا را از تصرف آل سامان بدر
آورده خود متملک شد بعد از او احمد خان بن ابو نصر بن علی باقی طوایف ترک را که مستقلا داخل اسلام
نشده بودند بضرب شمشیر تیز و سنان خونریز مسلمان نمود و برادر او ارسلان خان ابو المظفر بن علی
که لقب خود را شرف الدوله تغییر داد جمیع ولایات واقعه در آن طرف جیحون را مفتوح ساخت بعد از
مردن ابو قادرخان یوسف پسر بغراخان که بواسطه عطایا و احسانی که درباره اتراک بجهه دائم طاعت
کرده قبح آن منیه خود را شهره آفاق ساخت پسر او قراخان عمر را برادرش محمود اسیر کرده و برده با هم
مسموم شد و مملکت ایشان بتصرف تمغاج خان سمرقندی در آمده نوه او که شمس الملک بن ابراهیم خان
بن تمغاج خان باشد با سلاجقه که روز بروز دولتشان رو بترقی بود خویشی کرده دختر الب ارسلان را
خطبه نموده و خواهر خود ترکان خاتون را بازدواج سلطان ملکشاه در آورد بنی سلاجقه که معظم طوایف
ترک و از نسل تنکیز خان بن اغوز خان بودند در اواخر سنه هزار عیسوی در جوار بخارا که بخاران در
آنجا حکومت میکردند تمکن جستند سی سال بعد از آن که مقارن سنه ۱۰۳۰ عیسوی باشد سلطان محمود سبکتکین که سلطان

غزنه و فاتح هند و پستان بود و ایشان را از حوالی بخارا کوچانیده و در اینطرف جیحون و در بلاد خراسان اتراق داد سبکتکین پدر سلطان محمود یکی از غلامان ترکی نژاد آل سامان بود که او را بحکومت غزنین سرافراز کرده بودند چندی نگذشت که زمام سلطنت و جهانبانی و حکمرانی را بقبضه اقتدار خود درآورده و تاج و تخت شاهی را متصرف گشت چنانچه در دو قرن مسبوق بر آن عهد غلامان ترک خلفای عرب که تولون و اخشید باشند از جانب خلفا حکومت مصر را داشتند و همین معامله را با ولینعمتهای خود معمول داشتند این غلامان ترک اولین اشخاصی هستند که از میان خدام آستان سلطنت مستخلص تاج و تخت دولت فرا رجسته پای بر مسند شهریاری گذاردند و تکیه بر چار بالش حکمرانی کردند و لقب غلامی را مبدل بپادشاهی نمودند و محمود اول کسی است که ملقب بلقب جلیل سلطانی شد تا آنوقت این لقب بهیچ پادشاهی داده نشده بود و سلطنت قریب بر یکصد و پنجاه سال در دودمان آل سبکتکین برقرار بود و پس از آن شادروان شهریاری ایشان در پیش لوای اقبال سلاجقه سر درآمده و کوکب کامکاری ایشان روز بروز میل باوج اعتلا و ارتقا نموده مدت سه قرن که عبارت از سیصد سال باشد جمیع ممالک واقعه فیمابین دریای خزر و آق دنگیز را در قبضه تسلط و آمد در تصرف بودند و بعضی از سلاطین سلجوقی علاوه بر ممالکی که داشتند بتدریج بلاد فارس و کرمان و دمشق و حلب و روم را نیز بچنگ آوردند طغرل بیک که از نوادهٔ سلجوق بود زمام اختیار و اقتدار خلفا را که در دست آل بویه بود بقبضه تسلط خود درآورد و بجهت امداد القائم بامر الله خلیفه عباسی بدار السلام بغداد رفت و بساسیری را که یکی از غلامان یاغی بود و دست خلیفه را از خلافت کوتاه کرده بود از میان برداشت از جانب خلیفه ملقب بامیر الامرائی شده و روز جشن لقب دادن طغرل خلیفه در پس پرده سیاهی بر تخت خلافت قرار گرفت و جبه سیاه حضرت رسالت پناهی را که برد نام داشت بدوش انداخت و عصای آنحضرت را بر دست گرفت طغرل پس از ادای زمین بوس بهمانی درحضور خلیفه بایستاد بعد از آن بر تختی که در پهلوی تخت خلیفه جهت نشستن او گذارده بود نشست آنوقت فرمانی را که شامل بود بر نیابت مطلقه او از جانب خلافت کبری و رئیس الرؤسای کل ممالک محروسه اسلام

و حکمرانی

و حکمرانی بر کافه مسلمین فرو خواندند و هفت خلعت آفتاب طلعت علی التوالی زیب قامت او کردند و هفت غلام ماه پیکر که هریک برسم هدیه از مملکتی فرستاده شده بود باو بخشیده شد و بر سرش یک نقاب زر اندود مشک آلودی انداخته و اکلیل بجای دو تاج که عبارت از تاج دولتین عجم و عرب باشد گذاردند بعد از این مقدمات طغرل دو نوبت دست خلیفه را بوسه داد و دو شمشیر بکمر او بستند که علامت امارت مشرق و مغرب باشد و باین تفصیل در کل ممالک اشتهارش دادند طغرل خواهر خویش را بازدواج خلیفه درآورد و خود پس از خواستگاری دختر زیاده تمناهای بسیار از خلیفه را خطبه کرد ولیکن چندی بر این ماجرا نگذشت که طغرل درگذشت و الب ارسلان برادرزاده او بجایش نشست و از فرات گذشته قیصریه را بگرفت و اموال فزون از شمار از آنجا تحصیل نمود خاصه نقد و جنسی که از جواهر و غیره در کلیسای سن بازیل بود جمیعا را متصرف شد و ارمنیه و گرجستان را فتح کرد و سپاه او تا بوسط ممالک فریژی که جزو ولایات رومانوس دیوژن امپراطور بیزانس بود پیش رفت امپراطور مذکور بعد از سه جنگ سخت اتراک را تا آن طرف فرات پس نشاند و قلعه ملازگرد که معربش ملاذجرد و واقعست فیمابین ارزنة الروم و وان و داخل سرحد ممالک خود شمرده از تصرف ترک پس گرفت الب ارسلان با دو ماهی خود با چهل هزار سوار جرار بدفع امپراطور حرکت کرده حال آنکه قشون امپراطور از صد هزار متجاوز بود ولیکن چون در قشون او طایفه از اهل نغدان که مولداو باشد بودند و اصل آنها نیز از طوایف ترک بود و علاوه نسبتی هم با سلطان سلجوقی داشتند امپراطور رو گردان شده داخل هواخواهان الب ارسلان شدند و جمعی دیگر از سپاهش که از طوایف فرانک اکوسی کرایه کرده و سرکرده ایشان و سلامی بود بنای بی اطاعتی گذاردند لهذا فتوری در حال قشون امپراطور روی داد با وجود اینها قصوری در غرور و عجب امپراطور حاصل نشد چنانچه الب ارسلان تکلیف صلح نمود و امپراطور از برای مصالحه شهری را که پای تخت سلطان بود خواهش کرد لهذا الب ارسلان جنگ را آماده شده بدست خود دم اسب خویش را گره زد و لباس سفیدی در بر کرد و عطریات استعمال نمود و تیر و کمان را از دست بینداخت گرز گران بگرفت شمشیری بر کمر بست و قسمهای مغلظه یاد کرد

که اگر شکستی بر سپاه او برسد قرار او در میدان جنگ خواهد بود آن وقت مانند شیر خشمناک با سواران تک آور
و دلیران چالاک خود را بر سپاه امپراطور زد و فتحی نمایان کرد چنانچه خود امپراطور اسیر شد در
پیشگاه الب ارسلان خاک زمین را بوسه داد و سلطان کف پای خویش را بر فرق پر غرور او نهاد چنانچه هشتصد سال
پیش از او شاپور شهریار عالیمقدار ایران همین معامله را با والرین امپراطور روم نموده و سیصد و سی
سال بعد از او سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان با سلطان جلیل الشان سلطان بایزید عثمانی بجا آورد بالجمله
رومانوس خود را بمبلغ یک میلیان طلا از سلطان بخرید و متقبل شد که همه ساله مبلغ یکصد و شصت هزار
لیور طلا برسم خراج بخزانه سلطان همسازی نماید لیکن پس از ورود بمملکت خود رعایا بر او شوریده از سلطنت
خلع نمودند و پس از دیده و حبس تفتیش درآوردند سلطان الب ارسلان را نیز روزگار عمر کوتاه شد و سلطنتش
دوامی نکرد و بزخم کارد یوسف خوارزمی کوتوال قلعه برزم جهان فانی را بدرود کرد و در مرو مدفون
شد مضمون این عبارات بر سر قبر الب ارسلان محکوک است ای آنکسیکه بر این خاک میگذری جلالت
و بزرگیهای الب ارسلان را اطلاع داری که رایات فتوحات او باوج آسمانها رسیده بود
حال او را بقید روبی قدرت بنگر که در زیر خاک و گرد خاموش افتاده است بهترین میراثی که سلطان
الب ارسلان از برای پسر خود ملکشاه که اعظم سلاطین سلجوقی است گذاشت بهترین وزرای روزگار
خواجه نظام الملک بود که مدت سی سال باکمال تسلط کارهای ممالک وسیعه طغرل و الب ارسلان
و ملکشاه را بانتهای نظم و شکوه پرداخته بود مملکت سلاجقه از یک سمت متصل بود بدریای خزر و از
سمت دیگر به آق دنگیز و همچنین از آق دنگیز کشیده شده بود تا خطه مین سلطان ملکشاه در مدت بیست سال
سلطنت خود دوازده مرتبه این مملکت فسیح وسیع را سیر کرد و خواجه نظام الملک در شهرهای اصفهان
و نیشابور و مرو و بلخ و هرات و موصل و بصره و بغداد مدارس عالیه بنا نهاد و موقوفات کثیره
از برای آنها مقرر کرد از جمله مدرسه نظامیه بغداد بود که در جمیع ممالک اسلام از برای مدارس عالیه نمونه
نفیسه بود و نظام الملک همدرس حسن صباح بود که واضع مذهب فدائیان شد و این وزیر بی نظیر مدتی
غیرت ذاتی خود و قوت بی منتهای سلاطین سلاجقه را بتخریب مذهب باطل فدائیان گماشت تا آخر کار

منصوب

منصوب سلطان ملکشاه شد و جان پاک را بزخم کارد فدائیان ناپاک تسلیم جان آفرین نمود و
نام خود را در صفحه روزگار به نیکی و پاکی یادگار گذاشت سلطان ملکشاه اعظم سلاطین سلجوقی بود و از مخترع
تاریخ جلالی اوست حامی فضلا و طالب علما بود و شعرا را بسیار صله میداد و در جود و بخشش نسبت باین
سلسله باخضر خان بن تمغاج خان که برادر و جانشین ایلک خان بود و خواهرش ترکان خاتون را در سلک
ازدواج داشت همچشمی میکرد ملکشاه یکی از دختران سلاطین کومنن را نیز خواستگاری کرد ولیکن امپراطور
الکسی راضی باین وصلت نشده و المقتدی بالله خلیفه عباسی دختر ملکشاه را بزوجیت خواست ملکشاه نیز
قبول نموده صبیه خود را بازدواج خلیفه درآورد بشرط اینکه خلیفه چشم از سایر زنان خود بپوشد و با دختر
سلطان اوقات خود را بگذراند سلطان ملکشاه هژده سال قبل از وفات خود حکومت ولایات
واقعه از آن طرف اناطولیه را به بنی عم خود سلیمان که نبیره سلجوق بود واگذار کرد و آن ممالک در مشرق زمین
بروم اشتهار دارد ولیکن فرنگیان آنرا ... میگویند موافق قاعده چنان مینماید که مافی الفور شروع به بیان
احوالات سلیمان نمایم لیکن بهتر آنست که چون نام نامی پنج سلطان عالیشان سلاجقه ایران را که عبارت
از طغرل و الب ارسلان و ملکشاه باشند مذکور داشتیم اندکی نیز از حالات جانشینان ثلاثه ایشان
که برکیارق و محمد شاه و سنجر باشند بیان نمایم خاصه احوالات سنجر را که بزرگی دولت سلاجقه ایران باو
بانجام رسید بالجمله سلطان ملکشاه را چهار پسر بود برکیارق سنجر محمد و محمود ترکان خاتون که بواسطه بدیهای
خود وزیر اعظم خواجه نظام الملک را از میان برداشته بود میخواست علی رغم برکیارق که اکبر اولاد ملکشاه
بود اصغر اولاد او را که محمود باشد بر تخت سلطنت نشاند و اگر محمود بعد از پدر بر ضمن مملکت جهان
فانی را بدرود نکرده بود احتمال داشت که ترکان خاتون او را در سلطنت مستقل و برقرار نماید چون بر
کیارق تاج و تخت شاهی را بوجود خویش زینت داد دو نفر از اعمامش تکش و تتش با لشکرهای گران عزم
رزم او در حرکت آمدند برکیارق ایشان را استقبال نمود و مصاف داد تکش اسیر شد چشمان جهان بینش را
بمیل نابینا کردند و پس از آن در محبس مقید داشتند و تتش از سطوت برکیارق خود را در آب انداخته
غرق کردید عم دیگر برکیارق که ارسلان ارغون بن الب ارسلان باشد در آن اوان حکمران خراسان و غزنه بود

کومنن
نام سلسله ایست از امپراطوران
یونان که در اسلامبول سلطنت
داشتند

و با برکیارق سر قتال و جدال داشت سنجر یکی از غلامان خود در گذشت و برکیارق بدون استعمال
سیف و سنان ممالک او را تحت تصرف در آورد و حکمرانی آنجا را ببرادر کهتر خود سنجر عطا
نمود و حکومت خوارزم را بمحمد نوشتکین غرچه که واضع دولت خوارزمشاهیه است واگذار کرد و با
برادر خود محمد جنگها کرد و شکستها داده بالاخره صلح نمود و ولایات مشرقی مملکت را که عبارت از
آذربایجان و عراق باشد باو واگذار کرد مشروط براینکه در خطبه با خود نام برکیارق اسم دیگری مذکور نشود خواجه
نظام الملک را چهار پسر بود عز الملک ضیاء الملک مؤید الملک فخر الملک و این پسرها در وزارت بجای
پدر نشستند بعضی بکارد فداییان کشته شدند و بعضی بواسطه خیانت مورد سیاست گشتند بعد از برکیارق
محمد شاه بر تخت سلطنت قرار گرفت و زیر خود سعد الملک را که با ملاحده در قتل محمد شاه متحد شده بود با
هم عهدانش از میان برگرفت وزارت بضیاء الملک بن خواجه نظام الملک واگذار کرد و زمام حل
و عقد کل ممالک سلجوقی را بجز خراسان که در تحت حکومت سنجر بود بکف کفایت او نهاد و با سلیکیه سپاهیان
شام و بت پرستان هند جنگها کرد و بتی را از هند آورده در آستانه مدرسه اصفهان دفن کرد
تا خدام شریعت غرا در ذهاب و ایاب پای بر فرق آن گذارند این پادشاه چون خود طبع شعر داشت
شعرا را تربیت میفرمود و مورد احسان میکرد سلطان سنجر بن ملکشاه که در حیات برکیارق و
سلطان محمد قسمتی از ممالک سلجوقی را متصرف بود بعد از فوت ایشان کل ممالک ایشانرا ضمیمه سلطنت خود
نمود و اموال بسیاری از زر نقد و جواهر قیمتی در خزانه او مجتمع گشت خاصه بعد از فتح غزنه که دار الحکومه آل غزنوی
او بود و ارسلان ارغون بن الب ارسلان حکومت داشت در این شهر اغلب دولتهای محمود سبکتگین
باقی مانده بود بدست سلطان سنجر افتاد چنانچه پنج عدد تاج شاهی بود که بهای هر یکی دو کرور تومان
بود و شانزده تخت طلا و نقره با هزار و سیصد پارچه جواهر گرانبها و هزار و سیصد دست سلاح جنگ
از طلا و نقره که از برای مرد و مرکب ساخته بودند بتصرف سلطان سنجر در آمد اگرچه ممالک سلاجقه
فیما بین سلطان سنجر و محمد شاه قسمت شده بود ولیکن باز در خطبها محمد شاه را بشاهی اسم میبردند و سنجر را
سلطان السلاطین مینامیدند در مدت سلطنت برکیارق و محمد شاه سلطان سنجر بیست سال حکومت

خراسان را کرد و بیست و چهار سال نیز بعد از محمد شاه باستقلال در مملکت سلاجقه ایران سلطنت
ورزید یک ضلع مملکتش از کاشغر تا انطاکیه شام و ضلع دیگر از بحر خزر تا باب المندب بود طول
سلطنت او را با وسعت مملکتش مناسبت تامی بود با دشمنان خود هژده مصاف داد و در هفده جنگ
بر ایشان غالب آمده در یک جنگ با گورخان قراختای مصاف کرده شکست خورده با چند نفر از خواص
خود بچندین حیله از آن مهلکه جان بدر برد و چندی پس از آن طایفه غز که از ایلات و رعایای
او بودند بنای خیره سری گذاردند بتنبیه آنها رفته گرفتار آمد تفصیل فتنه غز از مورخین ایران بسطی
داده اند و استخلاص سنجر را بنوعی نیز مشروح داشته اند سبب منازعه سنجر و گورخان را باین طور
نقل میکنند که چون صیت سلطنت سنجر در شرق و غرب عالم انتشار یافت پادشاهان جهان و گردنکشان
دوران بارسال رسل و مکاتیب راه یابی ببارگاه او میجستند و با ایصال تحف و هدایا
خود را بندگان حضرت او میبستند از جمله گورخان قراختای بوسیله جنس نیکو بندگی و عبودیت و
عریضه مشعر بر انقیاد و اطاعت بر پیشگاه حضرت سنجری عرضه داشت نمود سلطان سنجر در جواب
نامه بگورخان نوشته پس از اظهار وعد و وعید و ابلاغ خوف و تهدید او را باسلام دعوت نمود و
با رسولان فصیح بیان طلیق اللسان روانه داشت از جمله مضامین نامه این بود که اگر گورخان دعوت
او را اجابت ننماید با لشکرهای فزون از حد قیاس و تخمین که تیراندازان آن در شب تار یک موی
باریک را بنوک تیر بشکافند بر قراختای تاختن خواهد کرد گورخان از این سخنان اغراق و تکلیفات مالایطاق
بهم بر آمده حکم کرد تا ریش رسولان را کنده در کف ایشان نهادند و بدست دیگر سوزنی که از
زبان با آنها خطاب کرد اگر عقوانید موی ریش را که درشت ترین موهاست با سوزن بشکافید موی
باریک را چگونه خواهید شکافت سلطان بعزم تنبیه قراختای لشکر فراهم آورده روی بدان
دیار نهاد و پس از تلاقی فریقین هر دو گروه بهم در آمیخته با یکدیگر در آویختند حربی صعب اتفاق افتاد و اکثر
امرای لشکر سلطان بقتل آمدند و شکستی فاحش بلشکر خراسان روی داد سلطان با چند تن از خواص
بهزار مشقت جان از آن مهلکه بدر برد و پس از این چشم زخم اتسز حاکم خوارزم و حسین حاکم غور سلطان

ضعیف پنداشته دم از استقلال و استبداد زدند سلطان سنجر ایشان را تنبیهی بسزا فرموده
باین واسطه حکام و فرماندهان اطراف حسابها برگرفته بطور سابق بقدم اطاعت و انقیاد پیش
آمدند تا چندی بعد از آن طایفه غز که در حوالی بلخ یورت داشتند و همه ساله گوشت مطبخ سلطان را
ایشان میرسانیدند از سخت گیری و بدرفتاری خوانسالار بستوه آمده فرستاده او را کشتند امیر قماج
حاکم بلخ در صدد تنبیه ایشان برآمده خود با پسرش در دشت معرکه قتیل تیغ غزان شدند بالاخره سلطان
لابد مانده بنفس نفیس خویش عازم گوشمال آنان شد غزان از حرکت سلطان خایف شده بقدم اعتذار پیش
آمدند و پیشکشهای لایق گذرانیده متقبل ادای خونبهای بسیار شدند سلطان خواست که از تقصیرات ایشان
درگذرد و بنظر عفو و اغماض با آنها درنگرد لیکن اختلاف آرای امرا سلطان را از این حرکت خیر مانع آمده کار را
بستیز و آویز کشانیدند غزان غالب آمده سلطان را در آن معرکه دستگیر کردند و مدت چهار سال
آتش قتل و نهب در خراسان مشتعل داشته مرو و نیشابور را خراب و غارت کردند مساجد را ویران
ساخته علما و فضلا را بزجر تمام کشته خواستند مسلمین را بدین بت پرستی درآورند تا آنکه سلطان سنجر روزی
در شکارگاه از ایشان فرار کرده بدستیاری یکی از بزرگان ترمذ از جیحون عبور و هم در آن اوان امیر
غزان مرو و طایفه او بار دیگر دم از ایلی سنجر زدند لیکن بعد از این واقعه چندان مهلت نکشید که سلطان سنجر
جهان فانی را وداع کرد پادشاهی سلاجقه ایران بآخر رسید و رونق کار این دودمان بانتها انجامید سنجر را
بجهة فتوحات کثیره که کرد اسکندر ثانی میگفتند و سلطان قطب الدین اتسز که یکی پسر و دیگری نبیره نوشتکین
بودند و برکیارق ایالت خوارزم را باو داده کما فی السابق در منصب طشت داری سلطنت خوارزم قرار
بودند فضلای دانشور و شعرای سخنور هم در عهد سلطان سنجر بوده در سلک احباب او منتظم بودند از جمله انوری
و عبدالواسع و همچنین زمخشری و نسفی که از علمای مشهور و فضلای معروف سنت و جماعتند معاصرین او بوده
و در سال شکست سپاه سنجری از لشکر قراختای وفات کردند حریری که صاحب کتاب مقامات است
نیز در عصر او بوده کتاب را باسم شرف الدین طالب وزیر محمد شاه بن ملکشاه که حامی و مربی حریری
بود نوشت بعد از سلطان سنجر اولاد محمد شاه بن ملکشاه و سلاطین خوارزم و غور و اتابکیه ممالک شرقی

سلاجقه را قسمت نمودند و در ممالک غربی آنها کار سلاجقه آخذه و بالا گرفت که عبارت از سلاجقه
روم باشند حال باید نظر را بملاحظه حال این گروه معطوف داشته اوقات را به بیان احوال آل
این قوم مصروف باید نمود تا چگونگی انقراض دودمان ایشان و برگشتگی سلسله علیه آل جلال التمام عثمان
معلوم آرای حقیقت پیرای مطالعین گردد با وجود آمیزش و مرابطه سلاجقه ایکونیوم که عبارت از
قونیه باشد با سلاطین صلیب پرست و مخالطه تاریخ این گروه و مورخین صلیبیان مثل نویسندگان این
اخبارات ناقصی از حکمداران آزی نیر در تالیفات خود مرقوم داشتند پس ما باید تکمیل این اخبارات
را بموادی که تا آنوقت شاید با ایشان نامعلوم بوده است بنمائیم لهذا قلم مشکین رقم بواسطه اطلاعاتی
که از تواریخ ایران و ترک حاصل شده است بر صفحه اخبار چنین مینگارد که قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق
که در روم یعنی آزی نیر حکومت داشت در ابتدای جلوس الب ارسلان بر دیهیم سلطنت لشکری
از ترکان فراهم آورده خواست دم از خودسری زند و باستقلال در ممالک متصرفه خود باجداری
و پادشاهی نماید الب ارسلان با لشکری چون سیل پویان بر او تاختن کرده و سپاه قتلمش را منهزم ساخته
قتلمش را بقتل آورد بعد منصور را که اکبر اولاد او بود بجایش گذاشت و منصور تا چندی دم از ایلی الب
ارسلان و جانشین او ملکشاه میزد بعد بواسطه خلافی که از او ظاهر شد سلطان ملکشاه امیر پورساق را
بدفع او مامور فرمود امیر مشارالیه او را مغلوب نموده مقتول ساخت سلطان ملکشاه چون خیال
قلع و قمع این سلسله را داشت خواست سلیمان برادر کهتر منصور را نیز بقتل درآورد لیکن خواجه نظام الملک
بواسطه نیکی فطرت ملکشاه را از این امر مانع آمده بر آن واداشت که اسم سلطنت را از دودمان
ایشان برنداشته امارت عساکر سلجوقیه را که در روم بودند بسلیمان تفویض فرمود سلیمان از پس رود
بدانخه و عروس ممالک شام را که عبارت از انطاکیه باشد از چنگ امپراطورهای یونانی بدر آورد و
این نوبت چهارم بود که سپاه سلاطین شرقی این ملک را متصرف شدند چنانچه دو مرتبه شهریاران
عظیم الشان ایران که شاپور و انوشیروان باشند بقهر و غلبه بگرفتند و چهار سال بعد از محمد مصطفی علیه
الآف التحیة و الثنا سپاه عرب متصرف شدند و در عهد سلطان ملکشاه سلیمان بدستیاری فیلاریس رومی

آزی نیر
آسیای صغیر گویند

با دویست و هشتاد سوار شهر را بجنگ آورد پس ازین واقعه مسلم بن قریش که از طایفه عقیل حاکم حلب
و از جانب ملکشاه محصل خراج بلاد شام بود مطالبه باج انطاکیه را از سلیمان نمود چون سلیمان
ازین مرحله سر پیچید مسلم با او مصاف داد و در معرکه جدال مقتول گشت پس از او تتش برادر سلطان ملکشاه
که واضع سلسله سلاجقه شام است بعزم رزم سلیمان لشکر کشید و او را منهزم نمود و سلیمان از بیم اسیر
شدن خود را هلاک ساخت این واقعه در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی اتفاق افتاد و داود و قلیچ
ارسلان پسران سلیمان را بعد از پدر بدرگاه سلطان ملکشاه بردند و سلطان حکومت شام را بداود
مفوض داشت مشارالیه بعد از ملکشاه در کونیا که قونیه باشد بر تخت سلطنت نشست موافق تاریخ ایران
مدت سلطنت داود بیست سال بود و بعد از او برادرش قلیچ ارسلان بر مسند حکمرانی متمکن شده ملاطیه
و قرمانیه را که پای تخت دانشمندیان بود مفتوح ساخت سلاطین نصاری را مغلوب نمود و شهر [illegible] را فتح
کرد و موصل را بگرفت و با آتابک چاولی مصاف داد امیران لشکر خودش او را در آب جابور غرق
کردند و موافق تواریخ ایران غرق کردن امرا قلیچ ارسلان را در آب بتدبیر آتابک چاولی بود و بیست
چهل سال سلطنت نمود قلیچ ارسلان را دو پسر بود که ملکشاه و مسعود باشند ملکشاه در روم اقلیم
تمام خود کرده بود و مسعود حکومت موصل میراند مسعود را امیر چاولی پس از مرگ پدر بدرگاه محمد شاه
سلجوقی فرستاد و محمد شاه حکومت ممالک قلیچ ارسلان را بدو تفویض نمود و پس از فوت برادرش ملکشاه
کل بلاد روم را متصرف شد مسعود پادشاهی بود عاقل و عادل و باذل مساجد و معابد بسیار بنیاد نهاد و
داد پرهیزکاری و تقوی بداد در قرب آتایه سامره نام مکانی بساخت و قبه قبرش هنوز در آن مکان باقیست
بعد از مسعود پسرش عزالدین قلیچ ارسلان جانشین او شده دختر خود سلجوق خاتون را بازدواج ناصرالدین الله
خلیفه عباسی در آورد ملاطیه را که از اجداد خود دانشمندیه بغلبه گرفته بودند از ایشان باز پس گرفت و با اصرار
اعظم آتابکان شام آتابک نورالدین بدانشمندیه بفروخت و پس از فوت آتابک مشارالیه مجدداً ملاطیه را
با نضمام سیواس و قیصریه متصرف شد که مقارن هزار و صد و هفتاد و دو عیسوی باشد بعد ازین واقعات
آخرین حکمران دانشمندیه را مسموم نمود و ممالک وسیعه ایشان را جزو مملکت خود نمود لیکن چون این مملکت وسیعه

مدت سلطنت مسعود نوزده سال بود

را

و ملت قویه را فیما بین ده پسر خود تقسیم نمود بحسب باطن ضعف قوی بر حالت ملت و مملکت راه داد
اگرچه ظاهراً قوتی داد و وسعتی پدید آورد این تقدمه در هزار و صد و هشتاد و هشت عیسوی اتفاق
افتاد و بواسطه این ضعفهای باطنی فردریک باربروس امپراطور نصاری لشکر کشید و قونیه را
از قطب الدین بن عزالدین قلیچ ارسلان پس گرفت تا ولایت طرسوس پیش رفت و در سفلکه بمرد قلیچ
ارسلان چون از خبط خود در تقسیم کردن ممالک آگاه شد خواست اصلاحی در این امر نماید و دولت
پراکنده را جمع کند لهذا دختر صلاح الدین بزرگ را از برای پسر خود قطب الدین خواستگاری
نمود که شاید بواسطه این وصلت دوباره دستی در آغوش عروس مملکت کند لیکن رقیبهائی که خود برای
ممانعت این کار برانگیخته بود به قطب الدین حسد برده سر مخالفت جنبانیدند و بقدم مدافعه پیش آمدند
قلیچ ارسلان لابد شده خود را با صدق و ولاء خود محمود دست با اتفاق در صدد دفع کیخسرو که قوی ترین اولاد
ناخلف او بود برآیند در بین نزاع و جدال پسران پدر مریض شده در بستر ناتوانی بخفت و هم در آن اوان
از قید محنت دوران متخلص شده جهان پر نفاق را بدرود کرد و این واقعه در هزار و صد و نود و سه عیسوی
اتفاق افتاد مدت سلطنت او بیست و نه سال است شهر آق سرای از بناهای اوست بعد از قلیچ ارسلان
اشتعال نایره قتال و التهاب آتش جدال فیما بین پسران او اشتداد یافت و هریک از ایشان خواستند
که خود با نفراد کل ممالک منقسمه فیما بین اخوان را متصرف شوند بنابراین اول محمود و قطب الدین بیکدیگر
تاختند و چندی نگذشت که هر دو مرحله پیمای وادی عدم شدند پس از آنها کیخسرو و رکن الدین سلیمان که
اولی حکمران قونیه و ثانی فرمانروای توقات بود تیغ کین آمیخته باهم در آویختند رکن الدین سلیمان
غالب آمده سیواس و قیصریه را مفتوح ساخت و کیخسرو را از قونیه براند و چندی بعد البستان را که از برادر
دیگر خود مغزالدین گرفته بود بکیخسرو داد و رفته رفته همه ممالک اخوان را جزو سلطنت خود نمود کیخسرو از او
خایف شده و پناه بحکمران حلب برد و از آنجا پیش لئون پادشاه ارمنیه رفت چندی در نزد او ماند و از
آنجا نیز ارتحال نمود و بطرابوزان رفت و از طرابوزان بقسطنطنیه نقل کرد و با پسران خود علاءالدین کیقباد
و عزالدین کیکاوس مدت یازده سال در آن شهر اقامت گزید و از تفضلات یزدانی و تقدیرات

در روضة الصفا ده و از ده پسر نوشته است

آسمانی انتظار فتوحات غیبی می کشیدند رکن الدین سلیمان باطنا مذهب باطل اسمعیلیه را قبول کرده بود
روزی در مجلس او فیلسوفی را با درویشی از فداییان مباحثه اتفاق افتاد درویش بواسطه طلاقت
لسان و فصاحت بیان فیلسوف مغلوب شده لابد درشتی آغاز نهاد و حکیم را بتازیانه و مشت
در حضور رکن الدین تعذیر و رکن الدین بسکوت گذرانده درویش را توبیخی نفرمود و پس از رفتن درویش
حکیم در مقام گله بر آمده از سکوت سلطان در ظلمی بدین وضوح آغاز شکایت نهاد سلطان در
جواب گفت که اگر من در حمایت مذهب حکما جانبداری میکردم من و تو هر دو مورد سیاست
گشته فدا شده کارد فدائیان میشدیم رکن الدین را خلفای مصر السلطان القاهر لقب داده بودند
و فی الواقع سلطان قاهری بود چنانچه وقتی یکی از غلامان مقرب و ایاز نام که تقربش در نزد سلطان
بدرجه معشوقیت رسیده بود روزی کفچه ماست بعنف از زنی روستایی بگرفت و روستاییه
برکن الدین سلیمان عارض شد مشار الیه بفرمود شکم ایاز را در حضور او بدرند تا غلامان دیگر مرتکب
چنین اعمال جسارت نورزند اگرچه سلیمان برادران خود را از تصرف ممالک موروثی خلع نمود لیکن
یکی از برادرزادگان او که محیی الدین باشد در مقابل او ایستادگیها کرده جنگهای مردانه و زدوخوردهای
دلیرانه نمود آخر الامر در یکی از قلاع واقعه در قله کوه مدت سه سال تحصن گزید و سلیمان او و سپاهیانش را
در شهر محاصره حصار محصور داشت تا آنکه سلیمان ایشان را بفریب و سوگند بفریفت و از قلعه با اهل و عیالشان
بیرون آورده بخاطری جمع و دلی آسوده همه را عرضه تیغ بیدریغ ساخت عهدی با جوانمردی
ننمود حتی بر عیال و اولاد محیی الدین نیز ابقا ننمود لیکن منتقم حقیقی انتقامی بجا و تلافی بسزا فرمود چه روز
پس از این واقعه جان سلیمان را بقابض ارواح تسلیم کرده پسرش عز الدین قلیج ارسلان که آنوقت
یازده سال داشت زیاده بر پنجاه حکومت نرانده جان شیرین تسلیم جان آفرین نمود و غیاث الدین
کیخسرو چون خبر مرگ برادر بشنید از قسطنطنیه بیرون آمده رو بممالک موروثی نهاد و جمعی از مردان
سپاهی بدور خود جمع نموده با برادرزاده خویش مصاف داده مغلوب شد لیکن بعد از شکست خوردن
مشار الیه اهل آق سرای و قونیه دم از اطاعت او زده سلطنت خویش اختیارش نمودند کیخسرو پس از

ان

این ماجرا عز الدین قلیج ارسلان را با امرای او بگرفت و کار سلطنتش استحکام یافت حکام اطراف
از قبیل ملک افضل ایوبی و نظام الدین حاکم شاپور اظهار اطاعت نمودند چون سلاطین عمیدی
که نظام الدین محمود و ملک اشرف باشند بر سر نظام الدین حاکم شاپور لشکر کشیدند او از غیاث
الدین کیخسرو استمداد نمود و غیاث الدین ملک افضل را با سپاهی آراسته بامداد نظام الدین فرستاد
و عمیدیان را از ملک او خارج نمود و بعد از آن غیاث الدین به آتالیه که یکی از شهرهای یونان است لشکر
کشید که گویا طایفه فرانک را که در جزیره شیپرس سکنی داشتند بامداد خود طلبیده بودند و ایشان بواسطه اختلافاتی
در شروط استمداد اعانتی نکردند و ساکنین شهر قلعه را بتصرف غیاث الدین دادند چندی بر این نگذشت
که بار دیگر لشکر کشیده فتحها کرد و هم در آن سفر که کار بر غالب آمده بود یکی از اهل فرانک غفلة بر او تاخته
بشهادتش رسانید ملک افضل ایوبی قطعه بعربی در مصیبت او انشا کرده است این واقعه در هزار و
دویست و هشت عیسوی اتفاق افتاد و عز الدین کیکاوس پسر اکبر کیخسرو که جوانی جمیل و پادشاهزاده دانا
و دلاور بود بجای پدر بنشست سلاطین عمیدی و غیره اطاعتش کردند و سکه بنام نامیش زدند و خطبه بنام
او خواندند لیکن در اول کار لابد شد که عم خود طغرل بن قلیج ارسلان و علاء الدین کیقباد برادر کهتر خود را
از میان بر گیرد طغرل در آن اوقات حکمرانی ارزنة الروم را داشت از آنجا لشکر کشیده سلطان را در
بسواس محصور نمود و سلطان ملک اشرف را از شام بامداد طلبید چون ملک اشرف نزدیک شد طغرل
از دور حصار برخاست لیکن در آخر سلطان او را با امرایش دستگیر کرده همه را بکشت این امر در سنه
هزار و دویست و سیزده عیسوی اتفاق افتاد پس از آن سلطان برادر خود کیقباد را در انکوریه محصور نموده
اسیرش فرمود و با مدتی گران در ملاطیه محبوس کرد و امرایش را حکم کرد تا ریش ایشان را تراشیده
بر خران بارکش سوار و باطراف برده دور آورند کیکاوس خواست انتقام پدر خود را از لاسکاریس
بکشد لیکن مشار الیه شهرهای بسیار و قلعههای بیشمار را از بلاد خود بکیکاوس گذار نمود و از سطوت او
ایمن شد شهر الولی ارغیه را با قلعه سیناب که در کنار قرا دنگیز واقع است فتح کرد بعد از وفات ملک ظاهر
صلاح الدین حکمران حلب خواست آنشهر را مفتوح نماید ممکن نشد و تقصیر مفتوح نشدن شهر را بگردن امرای

شیپرس
جزیره قبرس است

خود نهاد و همه را در خانه حبس فرمود و آتش در آنجا زد تا همه را بسوختند در اواخر لشکر بسمت بلاد
جزیره کشید و با ملک الاشرف موسی مصافها کرد لیکن چندان کاری پیش نبرد و از آنجا مراجعت نمود
مریض شد و در بستر ناتوانی بخفت تا بمرد قبرش در شهر سیواس گنبدی دارد و در پهلوی مریض خانه
که خودش ساخته است واقع میباشد وفاتش در سنه ۱۲۲۰ عیسوی مطابق سنه هجری اتفاق افتاد بعد از
برادرش علاء الدین کیقباد از قید ذلت جسته قدم بر سریر سلطنت نهاد چون مدت یازده سال
با پدر رنج غربت کشیده و بعد از پدر چندسال بحکم برادر گرفتار صدمات حبس و زحمات قید گشته در آن
ظلمتهای زندان و کربتهای غربت فرصت جسته بود که خیالات عالیه خود را انبساطی دهد و از تجاریب
روزگار عبرتها برگیرد و تجربها حاصل نماید بالجمله مدت پانزده سال در کمال استقلال سلطنت براند
اسم او زینت تاریخ سلاجقه روم و فی الواقع یکی از معظم سلاطین آن مرز و بوم است ترقی اجداد عهد
سلطنت او شد و در عصر او کار ایشان بالا گرفت در ابتدای جلوس علاء الدین بسریر سلطنت که
اوان جهانگیری و کشورگشائی چنگیزخان بود کوکب سلسلهٔ عثمانیه بواسطهٔ سلیمان پدر طغرل و جد عثمان از
افق فتوحات سپاه مغول طلوعی نمود و باز بواسطهٔ بعضی حوادث اتفاقیه غروب کرد تا آنکه پنجاه سال
بعد که در عهد علاء الدین ثالث باشد مجددا با تلألؤ تازه و جلوهٔ بی اندازه از مطلع دولت و کامرانی
طلوع کرد و پایهٔ تخت خود را در ایوان تاریخ استوار ساخت و در سلک شاهنشاهان جلیل الشان
انتظام یافت از برای اینکه نظم و رشتهٔ حالات سلاطین عثمانی از هم گسیخته نگردد میباید با بعضی
از گذارش حادثات و وقایع اتفاقیه سلاجقه روم چشم پوشید بلکه لازم است که از علاء الدین اول
که بزرگترین آنهاست تا علاء الدین ثالث که ضعیف ترین و آخرین ایشان است احوالات همه را بقید ثبت
مرقوم داشت تا در تاریخ احوالات سلاطین عثمانلو موجب ازدیاد بصیرت شود سلطان علاء الدین کی
همینکه بر تخت شاهی متمکن شد با ملک اشرف پادشاه ارمنیه صلح نمود و با یکدیگر دوستی کامل حاصل کردند
و با ملک کامل محمد پادشاه مصر و پوتامی که عبارت از بلاد الجزیره باشد طرح خصومت انداخته در سنه ۱۲۲۵
عیسوی مطابق سنه هجری قلاع چند از بلاد او متصرف شد و سال بعد که سنه ۱۲۲۶ عیسوی مطابق سنه هجری

بانه

مدت سلطنت علاء الدین کیقباد
موافق تاریخ ایران بیست سال

باشد باتفاق دوست متفق خود ملک اشرف غلبه کاملی بر ملک کامل محمد نمود و شکست فاحشی بدو
داد در سال نهم سلطنت علاء الدین جنگ هفت ساله اعظم سلاطین خوارزمشاهی سلطان جلال
الدین منکبرنی با سپاه مغول در گرفت این پادشاه عظیم الشان در تاریخ چنگیزی بسی معظم بنظر
جلوه میکند و فی الواقع جای آن نیز دارد زیرا که این پادشاهزادهٔ دلاور و شهریار مرد افکن که
آوازهٔ این مدت مدید را مانند اسکندر در مقابل سپاه آهنین جای فولاد سای مغول ایستادگی کرد
و جلادتها نمود داخل جزو احدی را این قوه نبود که در برابر لشکر خونریز چنگیزی لشکرشکنیها نموده دلیری
کند اگرچه در آخر بواسطهٔ تغافلی که ورزید پای ثباتش بلغزید و دولت خوارزمشاهیه بانتها انجامید
لیکن این لغزش باز موجب نقص جلالت و ننگ سلطنت او نمیشود القصه چون بعضی از مورخان اروپا
بملاحظه اینکه سلیمان جد عثمان در ایام فتوحات سلطان جلال الدین در حوالی ارمنیه ظهوری کرده
بود نسب عثمانی را بخوارزمشاهیه منسوب میدارند لازم است که شمه از اصل و دودمان خوارزمشاهیان
مذکور نمائیم تا این اعتقاد فاسد و خیال مخبوط را رد کرده باشیم بنا علی هذا مرقوم میدارد که مملکت
خوارزم واقعست فیما بین جیحون و بحر خزر چنانچه جیحون در جانب شرق و بحر خزر در جانب غرب این مملکت
واقعست از جانب جنوب محدود است بخراسان و از جانب شمال بولایت ترکمانیه ساکنین این مملکت
ملل مخلوطه هستند که قواعد خاصی قبول کرده اند و زبان آنها از ترکی و فرس قدیم هر دو اختلاط
دارد یعنی مرکب از این دو زبان است شهرهای مشهوره آنجا یکی کرگنج است که در ساحل غربی جیحون
واقعست و یکی کات است که در ساحل شرقی این رود بنا شده است شهر کرگنج دار الحکومه سلاطین خوارزمشاهیه
بوده و این شهر باسم خوارزم نیز مذکور میدارند چون فضلای بسیار و دانشوران بیشمار از این شهر
برخواستند آنجا را اگرگنج یا ارگنج بزرگ میگویند مع ذلک قریه زمخشر بواسطهٔ مسقط الرأس فاضل زمخشری
بودن با ارگنج دم از همسری و برابری میزند منصب طشت داری برکیارق و سنجر که اعظم سلاطین
سلاجقه ایرانند مفوض قطب الدین پسر انوشتکین بود و ایشان بواسطهٔ حسن خدمت اظهار نیکو بندگی
حکومت خوارزم را داشتند قطب الدین من البدو الی الختم پاس انعام و نعمت منظور داشته همیشه

در بندگی و اطاعت ثابت قدم بود ولیکن اتسز از مدتی بر حکومت نگذشت که دم از استقلال و استبداد
زده و ادعای شاهی خوارزم نمود پدر قطب الدین نوشتکین نام غلام ترکی بود مملوک یکی از بیک
طشت دار امیری از امرای سلاطین سلاجقه که بنا بر نتایج او علی التوالی شاهنشاهی خوارزم و سایر
بلاد عالم راندند سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاهی با وجود اینکه در مملکت خود با برادران و اقربا
و سلاطین سلاجقه ایران جنگ داشت و در خارج با خوانین قراختای در ستیز و آویز بود پیوسته داد
مردی داد و گوی فراکی ربود کوششهای داخلی و کششهای خارجی تکش را از تربیت علما و تقویت فضلا
باز نداشت و در تمجید این طایفه عالیه مساعی جمیله بجا آورد و شکل هلال را بر نشان علم و پرچم و زینت خیمه
و خرگاه ساخت پس از او در ممالک اروپا این شکل از نشان دولت عثمانی گرفتند لیکن بسی قبل از آن در عهد
خسروان ایران این علامت را با شکل آفتاب در روی دنانیر و دراهم سکه میزدند که در کنایه بود در تسلط
ایرانیان از ماه تا آفتاب یا برآنکه حکم ایشان بر آفتاب و ماه نیز جاریست در عهد سلاجقه در پنج وقت
عادت موزیکان سپاهی میزدند که عبارت از نقارخانه باشد علاء الدین محمد بن تکش که سلطان محمد
خوارزمشاه باشد قرار بر آن داد که بعادت معهود در پنج وقت نقارخانه جهة او کوبیده شود و از
برای خود دو وقت مخصوصا در وقت طلوع و غروب آفتاب بنوازند همیشه بیست و هفت نفر از سلاطین
زادگان در نقارخانه او با مضرابهای دوالهای طلای مرصع طنبور می نواختند و طبل میزدند و این
شاهزادگان از اولاد سلاطین سلجوقی و حکمداران غور و خوانین بلخ و بخارا و بامیان بودند بجمیع
خدمات دربخانه او بعهده پادشاهان و پادشاهزادگان بود غرور دولت و نخوت سلطنت او را
برآن واداشت که پا از جاده انصاف بیرون نهاده بازرگانان چنگیزخان را در اترار بقتل در آورد و
باعث این شد که لشکر قیامت اثر مغول چون بلای ناگهان بر مملکت او نازل شده آتش در خشک و تر زدند
و بر صغیر و کبیر ابقا ننمایند از جمله ولایات شرقی او که مورد نهب و تاراج لشکر مغول شده خراب و
ویران گشتند اترار و جند و فناکت و خجند و سمرقند و بخارا و ارگنج و خوارزم و غیرهم میباشند
بعد از سلطان محمد خوارزمشاه پسرش سلطان جلال الدین منکبرنی که آخرین سلطان خوارزمشاهیست

نه ت

نه تنها در مشرق زمین با چنگیزخان جنگ موروثی پدر را میکرد بلکه در مغرب زمین نیز با اعظم سلاطین
سلاجقه روم علاء الدین کیقباد پنجه در پنجه کرده بهادریها مینمود و دلاوریها میکرد چنانچه برادر
زاده کیقباد را باطاعت خود در آورده شهر اخلاط را مفتوح ساخت کیقباد خود با هیبت بیست هزار
سوار جرار بعزم رزم جلال الدین در حرکت آمد ملک اشرف موسی ایوبی حاکم جزایر نیز با پنجهزار سوار
بدو ملحق گشت در حوالی ارزنجان در نیمی چمن با هم جنگ کردند بعد از حربی بس صعب شکست بر سپاه
جلال الدین وارد آمد این مقدمه در سنه ۱۲۲۵ عیسوی مطابق سنه ۶۲۵ هجری اتفاق افتاد چهار ربعه از این
حکایه که سنه ۱۲۲۳ عیسوی مطابق سنه ۶۲۰ هجری باشد ملک الکامل حکمران مصر قصد علاء الدین کرد شانزده نفر از
سلاطین آن اطراف با لشکرهای خود با سپاه مصر پیوستند ملک کامل با وجود حشری بدین انبوهی که در
مقابل داشت از سواحل رودخانه گوک سو تجاوز ننمود و رودخانه مذکور حد است فیما بین روم و شام
در خلال این احوال ملک مظفر حاکم حمی با دو هزار و پانصد سوار از ملک کامل جدا شده بدار الحکومه خود
مراجعت نمود علاء الدین کیقباد بر او تاختن کرده محصورش نمود ملک مظفر چون میدانست که تاب مقاومت
ندارد شهر را تسلیم ساخته خود بخدمت سلطان علاء الدین مشرف شد سلطان پرتو التفات خود را بر او افکنده
با خلعتی فاخر او را بشهر باز گردانید یکسال بعد از آن که سنه ۱۲۲۴ عیسوی مطابق سنه ۶۲۱ هجری باشد لشکر سلاطین
متفقه مصر متفرق شدند و علاء الدین حران و رها را مفتوح ساخت و چندی نگذشت که ارزنجان
و چمشکزک و علائیه را نیز بگرفت اسم قلعه علائیه در قدیم شهر سید بوده است چون علاء الدین آنجا را بگرفت
علائیه را در پهلوی آن بنا نهاد و همچنین قبادیه را در حوالی ارزنجان بساخت از آنجائیکه میل تامی بآبادی
ولایات و تربیت خلق داشت شهرهای ممالک متصرفی خود را مشحون بمساجد بیشمار و معابد بسیار و مدارس
و کاروانسراهای زیاد نمود که از آنجمله شهرهای سیواس و آماسیه و انا مور و قونیه میباشند و در قونیه
که پای تخت بود دیواری احداث نمود و چون در باب این شهرها اهتمام زیادی داشت از مولانا جلال
الدین مولوی خواهش نمود که آن بلدان را طلسم فرماید مولانای مشار الیه با والد خود بهاء الدین در عهد
سلطان علاء الدین کیقباد بجهة ظلم و بیداد لشکر مغول از بخارا جلای وطن فرمودند و چون خوارزم و آن

نوامی نیز کز قتل و غارت چنگیزخانیان بود پناه بعلاء الدین کیقباد برده و در نزد او مامن گزیده
مرشد سلسله دراویش مولوی مولانا جلال الدین است این گروه در بلاد اسلام بسی معزز و محترم
خاصه در ممالک دولت عثمانی دار الارشاد ایشان قونیه بوده است حالا نیز جمع کثیری همه ساله
بزیارت مزار مولانا که در قونیه واقعست میروند همچنین قبر والده و ولد ایشان نیز در همان شهر است
و با مولانا در مملکت تقدس و دانش و در لقب سلطانی شراکت دارند چنانچه بهاء الدین والد مولانا را
سلطان العلما و خود ایشان را امیر سلطان یا مولانا خونکار یا خداوندگار و پسرش را سلطان
ولد میگویند این گروه دانش پژوه چنانچه اشارتی سابقا رفت از دست سپاه مغول جانی تنگ و پا
بیرون کرده پناه بعلاء الدین بردند علوم و فضایل علما و ادبای ایران که در ماوراء النهر انتشار
یافته بود از اطراف جیحون رحلت کرده در سواحل دریای یونان اقامت کردند همچنین دو قرن
بعد علوم و معارف یونان زمین بسواحل تیبر و آرنو رفته شد خلیفه عباسی الناصر لدین الله شهاب
الدین سهروردی را برسالت نزد علاء الدین کیقباد فرستاد و او را ملقب بسلطان الاعظم نمود علاء
الدین با پانزده هزار سوار از علمای عهد و مشایخ دوران و فضلای جهان باستقبال شهاب الدین
فرستاده و باعزاز بنهایت و اکرام بلاغایت آن شیخ بی نظیر را وارد فرمود شهاب الدین
بجهة تجدیدی که علاء الدین از او کرده بود یا بعلت میلی که قلبا بعلوم داشت کتابی را که شیخ نجم الدین در
علم اخلاق باسم علاء الدین نوشته بود مرور کرده تصحیح و تصدیق فرمود این سلطان بزرگ مستحق آن
بود که علما و فضلا در باره او بجا می آوردند زیرا که او زیاده از حد ملاحظه مراعات ایشان را میکرد
و رعایت جانب آنها را از دست نمیداد و خود نیز زیاده از همه کس تحصیل علوم مینمود اوقات
روز را به قسمت کرده بود قسمتی را وقف رسیدگی امورات ملت و دولت نموده قسمتی را مخصوص
صحبت علما و مشایخ کرده بود و یک قسمت دیگر را بخواندن کتب تواریخ مصروف میداشت و شبها
زیاده بر یک ثلث از لیل مشغول استراحت نمیشد و باقی شب را بعبادات و ریاضت و مطالعه کتب
آداب و اخلاق میگذرانید نظیر او در میان سلاطین سلف از بابت فتوحات بیشمار و غزوات بسیار

سلطان محمود غزنوی و از حیثیت علم و دانش و فضل کاوس و کیخسرو بود و علاء الدین کمالات را
در خود جمع داشت آثار و علامات عدیده که از او باقی مانده و اندبار و سعتی که مملکتش را بود در عظمت
شان و بزرگی قدر او براهانی قاطع و دلیلی واضح میباشند مدت هفده سال خوش بخت ترین
و سعادتمندترین سلاطین سلاجقه روم بوده و بدبختی دچار او نشد مگر در وقت مردن که پسرش
غیاث الدین کیخسرو ثانی بطمع مال و ملک در قلعه قبادیه واقعه در حوالی ارزنة الروم که از مستحدثات
خودش بود مسمومش ساخت این واقعه در سنه ١٢٣٧ عیسوی مطابق سنه ٦٣٤ هجری اتفاق افتاد اگر چه سابقا
قتل پدر در همان نزدیها دچار کیخسرو نشد چنانچه در عهد شاهنشاه ایران و خلفای عباسی چند
اتفاق افتاده بود ولیکن بعد از آن چنان بدبختی و شدت غیاث الدین را فرو گرفت که از آن شدیدتر
متصور نمیشود در وقتیکه کیخسرو بزمی سلطانی چیده جشنی ملوکانه ترتیب داده بود و از پیمانه کامرانی
صهبای شادمانی میکشید کارکنان قضا و قدر با خنجر انتقام زخمی چنان کاری بر جگرش زدند که
خیال حیات تا روز جزا برشته وجودش گذر نخواهد کرد غیاث الدین همینکه بر سریر سلطنت متمکن
شد خواهر خود را بزوجیت ملک عزیز حکمران حلب داد و دختر او را نیز از برای خود خطبه کرد ملک
عزیز جهة رعایت عزت دختر و ملاحظه احترام داماد سکه باسم غیاث الدین زد و در خطبه اسم او را ادا
نمود لیکن این رعایات و ملاحظات بر قدر دختر خیری نیفزود غیاث الدین روزگار جوانی و ایام
کامرانی را با دختر حکمران گرج بسر میبرد و بجدی شیفته جمال و فریفته زلف و خال آن زن شده بود که
میخواست در سلطنت شریکش نماید چنانچه داد در روی دراهم و دنانیر صورت آن زیبا صنم را در
پهلوی صورت خود سکه زدند بحالتی که خودش از روی کمال میل و منتهای شوق با و نظر میکرد
و چشم را بر جمال او دوخته بود چون این فقره برخلاف قانون سلاطین اسلام بود امرای دولت
و بزرگان ملت بگفتگو ایستاده در صدد ممانعت برآمدند غیاث الدین چون نتوانست در مقام
رفع ممانعت ایشان برآید لهذا یک صورت مثالی خیال کرد که کنایه از صورت خودش و ملکه
گرجستان باشد و آن صورت مثالی تمثال شیر و خورشید بود که شیر را سلطان و خورشید را ملکه

فرض نمود و قرص خورشید را بر پشت شیر قرار داد تا از پرتو آن صورت این منور گردد و حکم
نمود این صورت را در سکه‌ها زدند دنانیر و دراهم این شکل مرموز نجومی را که بودن شمس در اسد
باشد تا کنون نگاه داشته‌اند همین نقش در سکه سلاطین قدیم ایران نیز بوده است لیکن منظور آنها
در این نقش رمزآلود زن‌پرستی و عشقبازی نبوده است چنانچه حالا هم نشان جلادت و جلالت
و افتخار سلاطین کامکار ایران نقش شیر و خورشید است امنیت و آسایش سلطنت غیاث‌الدین
اول بواسطه فتنه درویشی بر هم خورد چنانچه بابا الیاس نامی از سلسله درویش خروج کرد و در لباس
تصوف رسوخی تقلب عوام جهله ملت را بر سر شورش آورد و غیاث‌الدین لشکر فراهم آورده
با تابعین او جنگ کرد و شیخ بابا الیاس را با اسحق نام که با او همدم و همساز بود در معرکه دستگیر کرد
لیکن چندی نگذشت که درویش مغلوب شاه غالب را اسیر کرد و بابای مشارالیه چنان غیاث‌الدین را
بفریفت که مولانا جلال‌الدین هواخواهان او که کلا مشایخ مولویه بودند لابد شده بکلی از جور او
دوری جستند و در سال هفتم سلطنت او که سنه ۱۲۴۳ عیسوی مطابق سنه ۶۵۹ هجری باشد لشکر مغول بر حدود
ممالک روم تاختن کردند سلطان غیاث‌الدین کیخسرو لشکرهای پراکنده را جمع کرده در حوالی
ارزنجان با سپاه مغول تقابل شد بر قلوب سپاهیان غیاث‌الدین چنان رعبی از مغولان
مستولی گشت که جنگ ناکرده بگریختند و پشت بر معرکه نام و ننگ کرده آبروی مردی و مردانگی
بر چهره بی‌ناموسی فرو ریختند مغولان اخلاط و آمد را مفتوح ساختند و کیخسرو در قلعه متحصن شده
از آنجا بیسری با عریضه مبنی بر اطاعت و انقیاد خدمت خان مغول بفرستاد و متقبل باج و خراج
گردید و از همان روز اقتدار سلاطین سلاجقه آسیای صغیر انتها انجامید امرای غیاث‌الدین بدرکش از
خیانت او واقف شده در سنه ۱۲۵۷ عیسوی مطابق سنه ۶۷۳ هجری بعقوبت خدا از میان برگرفتندش و
بجای او پسران صغیر او را رسید و او را که رکن‌الدین قلیچ ارسلان و عزالدین کیکاوس بودند بالاشتراک
بر سریر سلطنت نشاندند چندی بر این نگذشت که علاءالدین نیز بدیشان الحاق شد بعد از آنکه هلاکوخان
بغداد را فتح کرد رکن‌الدین و عزالدین جبهه اظهار بندگی و اطاعت احکام هلاکت انجام هلاکوخانی

بخدمت آن خان والاشان شتافتند و سعادت حضور مهابت ظهور آن پادشاه را دریافتند
هلاکوخان ایشان را ابقاء حکومت خود معطوف داشته و زیر خویش سلیمان پروانچی را برسم داروغگی
که فی الواقع صاحب اختیاری ایشان بود بمصاحبت ایشان روانه ساخت پس از این مقدمه برادران
باهم ساخته شراکت سلطنت تن در ندادند رکن‌الدین زمام حل و عقد امورات مملکت را بقبضه تصرف
در آورد و عزالدین از علائیه بقسطنطنیه گریخت تئودور لاسکاریس که در آن وقت امپراطور بیزانس
بود و در شهر نیس پای تخت داشت روزی در خطبه که ادا مینمود دلایل ماندن عزالدین را در مملکت
خود بیان نمود و بدور شدن فراری سلجوقی از بلاد و امصار بیزانس اظهار مطلب کرد عزالدین
از آنجا پیش میشل پالئولوگ پادشاه دیگر بیزانس رفت دختر این پادشاه که شاهزاده مریم اسم
داشت اول نامزد هلاکوخان بود و چون هلاکو بمرد بجانشین او اباقاخان شوهر کرد چون عزالدین
نصارا بود باین مناسبت هر قدر در پیش میشل اظهار صلیب‌پرستی کرد و احترامات بزرگ از
صورتهای کوچک خلفای حضرت مسیح بجا آورد بجایی نرسید غلو او در این باب بحدی شده بود
که پاشیمر در تاریخ خود در نصارا نبودن او تشکیک دارد با وجود اینکه میشل از جمله امپراطورهایی
با مذهب عیسوی بود و بحضرت مسیح علیه السلام ارادتها میداشت بر او لازم که از شاهزاده
ترکی که اظهار میل بمذهب عیسی میکند نگاهداری نموده محبتها نماید اما از ترس خواقین مغول اظهار
لطفی بعزالدین نفرمود بلکه او را با عیالش در حصار انوس حبس و بند کرده ملاحظه قانون مهمانی از
و رعایت قاعده جوانمردی را نکرد لیکن مورخین سلاجقه امپراطور را در این فعل شنیع و عمل قبیح محق
میدانند و بدون اینکه در تواریخ اهل بیزانس بهیچ جا اشارتی شده باشد میگویند عزالدین با سرداران خود
بهادرعلی و امیرآخور و داغوزلی بیک متفق شدند که امپراطور را از میان برگرفته تاج و تخت
بیزانس را متصرف شوند و امپراطور از این ماجرا مخبر شده ایشان را بگرفت امیرآخور را با سرکرده جوپان
جهان‌بخش را کور کرد و سرداران را بکشت و عزالدین را در کمال سختی محبوس نمود تا وقتیکه برکه‌خان بن جوجی
خان بن چنگیزخان پادشاه قبچاق و قرم در زمستانی که بسیار سرد بود و آب رودخانه دانوب

یخ بسته بود از روی یخ عبور کرده تا دروازهٔ قسطنطنیه همه جا را آتش نهب و تاراج بسوزانیدند
و شاهزاده سلجوقی را از حبس نجات داده همراه خود بقرم بردند و از عقب و طایفه ترک که در تحت سلجوق
دده در تاتارپسان دو بروز واقعه در ساحل غربی قرادنگیز سکنی داشتند کوچ داده همراه
خود بردند برکه خان دختر خود را بعقد عزالدین درآورد و ولایات صولجاد و صوداق را قبول بدو
بخشید زن سابق عزالدین در مجلس امپراطور مانده بود و در حوالی حصار انوس در قرافرینه منزل داشت
وقتی بر سر برج ایستاده بود یکی از مفسدان بدآیین بدروغ خبر مرگ شوهرش را باو داد آن
ملکه بیکس از شدت غصه خود را از برج بزیر انداخته هلاک شد دروازه که در آنجاست حالا ایرانا قاپی
نام دارد که یعنی دروازه مادر است این واقعه در سنهٔ ۱۲۶۸ عیسوی مطابق سنهٔ ۶۶۶ هجری اتفاق افتاد پسر
عزالدین که در نزد مادر مانده بود دین مسیحی را قبول نمود اسم او را قسطنطین گذاشتند رکن الدین قلیچ
ارسلان برادر عزالدین را که حکومت قونیه میراند بحکم اباقاخان سلیمان پروانچی خفه کرد و پسر او
غیاث الدین کیخسرو ثالث را که آنوقت چهار ساله بود بجای پدر نشانده و مادر او را خطبه نمود و مدت
ده سال در کمال اقتدار از جانب خان مغول در آن ولا حکومت میکرد تا وقتیکه باقیلون حکمران مصر
که جانشین بندقدار بود جنگ کرده مغلوب شد و اباقاخان از او بدگمان شده بیاساق رسانید
و در همان نزدیکیها اغتشاش کلی در ممالک سلاجقه پدیدار شد محمد بیگ بن قرامان که واضع سلسله
قرامانیه است و از بقیة السیف و ابتگان دولت سلاجقه بود و با شاهنشهان دولت عثمانی دیر بک
وقت بروز و ظهور یافت مدت دو قرن در تصرف عروس مملکت طایفه قرامان رقیب پر نهیب
اجداد این سلسلهٔ جلیله بودند چون عزالدین در سرای قرم وفات یافت محمد بیگ ترک بچه را باسم آنکه
پسر عزالدین است برانگیخت و بنام آن ترک زاده پای تخت و حکومت قرم را متصرف شد بعد از این
در مقامی مناسب تر از وضع سلاطین قرامانیه گفتگو خواهد شد و از حکمرانان اصلی این سلسله حرف خواهد
رفت بجاتی باشارتی که در اینجا شد اکتفا میشود محمد بیگ در این تسلطی که پیدا کرد در اوراق مالیات و
دفاتر و برواتِ دیوانی طرز نوشتن را تغییر داد چنانچه سابقاً جمیع نوشتجات بفارسی قلمی میشد و

قرار

قرارداد که ترکی نیز مخلوط نمایند و نوشتجات را بعبارات کتابی و این دو زبان مخلوط مرقوم
دارند چنانچه حالا نیز در دیوان دولت عثمانیه مکاتیب بهمین طور نوشته غیاث الدین کیخسرو
که از پای تخت قرم بواسطه پسر ساختگی عزالدین اخراج شده بود با مسعود پسر حقیقی عزالدین بخدمت
اباقاخان عارض شد و از او استدعای استخلاص ملک موروثی نمودند اباقاخان پسر ارغون خان
بصحابت از برادر فخرالدین علیشاه با مدد ایشان روانه داشت ارغون خان پس از ورود باتحاد
محمد بیگ قرامان را با جمیع برادران او از دم تیغ یاسا بگذرانید و ممالک سلاجقه را فیمابین آن
دو بنی عم تقسیم نمود بطوری که جانب غربی مملکت را بکیخسرو داد و در قونیه جای حکومت گزید
طرف شرقی ولایت سلاجقه را بمسعود تفویض فرمود و او در ارزنجان و سیواس و ملاطیه کار
خویش میکرد راند بعد در سنهٔ ۱۲۸۳ عیسوی مطابق سنهٔ ۶۸۹ هجری ارغون خان کیخسرو را بواسطه خیانتی که از او گمان
برد بیاسا رسانید و مسعود پسر عزالدین خود را تنها حاکم تنها و بشیر بیگ ممالکی که از همه طرف بواسطه
یاغی گری حکام و بوالهوسی مردمان حریص فضول رخنها یافته سوراخها پیدا کرده بود میدید بعد از
پانزده سال زحمت که جز درد زهرآلود از پیمانه سلطنت شرابی نچشیده بود جان شیرین را
در سنهٔ ۱۲۹۷ عیسوی مطابق سنهٔ ۷۱۳ هجری بدرود کرد وقتی بعد از وفات پدرش به کاستمونی آمد در
آنجا مدتی با عمر بیگ شمشیر بدست جنگها کرد پس از آن از قسطنطنیه با بیساس صغیر رفت و زن و دختر
خود را بگرو در نزد امپراطور گذاشت بعد امپراطور که نامش آندرونیکوس بود زن مسعود را از
برای او نفرستاده و دخترش را نگاه داشت و وعده نمود که بعد اسحق رئیس طایفه ترکوپول را در گرو آرد
بشرط آنکه اسحق از ملت المقابر که دشمن اهل بزرانس بود جدائی کند و اسحق از امپراطور خواهش کرده
بود که برادر مسعود قسطنطین را که بمذهب عیسی درآمده بود سلطان کند اگرچه ضعف سلطان قونیه
اجازهٔ این عمل را میداد لیکن چون خود امپراطور اضعف از سلطان بود جرأت این کار را ننموده
بکند المقابریان چون از خیال اسحق اطلاع یافتند آن رئیس خائن را در حالتیکه میخواست با ملک قسطنطین
جدید المذهب که برادر پدر زن او بود بکشتی نشسته جهة انجام خیالات دور و دراز خود بسمت مشرق

رود بکشتند نیز از قسطنطین کی میخواست بدستیاری اسحق وامپراطور سلطنت قونیه برسد و مسعود
که سلطنت را متصرف بود اینها را یک برادر دیگر نیز بود که فرامرز بن عزالدین باشد بعد از مسعود
پسر فرامرز علاء الدین سیم تخت سلطنت سلاجقه متمکن شد و اندکی از بزرگی و شوکت تمام شده
اجداد خود را باز آورده رونقی جزئی در مملکت پدید نمود و بکمهای ترکانیه مثل قرامان و قرمیان و
منتش و عثمان علی الظاهر همه دم از طاعت و انقیاد و علاء الدین میزدند لیکن در خفیه یک تسلط و
اقتدار مستقلی از برای خود منظور رسیده اشتند که بعد در ممالک متصرفی خود هر یک بوجود سروری
و آزادی حکومت و آن ولایتها باسم آنها نامیده شد لیکن تابشیکه نور دولت سلاجقه روم در عهد
علاء الدین اول داشت در دور علاء الدین سیم اندک درخشندگی و انمود کرده مجددا خاموش
شد و ظلمت ابدی و را فرا گرفت علاء الدین سیم بمدد و معاونت عثمان چندی بر ترکانان و سپاه
مغول غلبه کرد لیکن غازان خان از اقتدار او غضبناک شده روز حیاتش را بشام ممات تار و تیره
ساخت و پسر او غیاث الدین را که شاهزاده سفاک بیباک خونریزی بود مغولان طناب بر حلقش
انداخته بسیاست حبس نفس چند روزی بعد از پدر بیاسار سانید بعد از اینها غازی چلبی پسر مسعود
باسم ریاست کاستمونی و سناپ قریب به نیم قرن روزگار گذرانده و همه فتوحات او منحصر بود
برا هزنی دریا که کشتیهای اهل جنویه و ویزانس را تاراج میکرد و ریاستها و در اوان ~~۷۳۵~~ عیسوی
مطابق ~~۷۷۳~~ هجری بود دولت شاهنشاهان مغول ایران که سلطنت سلاطین سلاجقه روم را منقرض
نمودند شروع بانقراض نمود چنانچه چون پادشاهان آخر سلسله مغولی همه ممالک بجنگ آورده را
نتوانستند جمع نموده یکی کنند لابد بروسای طوایف ترکان واگذار کردند و مملکت ایشان شامل
مملکت سلاجقه روم که در صد و نوزده سال قبل در عهد قلیچ ارسلان دویم فیما بین دو پسر او قسمت شده
بود و علاء الدین بزرگ باز همه را یکی کرد و بعد از علاء الدین سیم باز بده قسمت مستقله منقسم شد که صد و پنجاه
سال بعد کل آن مملکت وسیعه یکی از اجزاء دولت بینهایت سلاطین عثمانی گردید اناطولی یا آسیای
صغیر که از سه طرف بدریا و از جانب شرق برود خانه حالی که این ایام قزل ارماق نامیده شده

وکو روس

وکوه تورروس شامل است همه ممالک ده نفر شاهزادگان سلجوقی که مورخین مشرق زمین
ایشانرا ملوک طوایف میگویند چنانچه بعد از مردن اسکندر سرداران و ممالک اروپا
و آسیای او را فیما بین خود تقسیم نمودند این ممالک سابقا در تواریخ باسم مللی که در آنجاها
داشتند ضبط میشد و در اواسط در عهد امپراطوری بیزانس باسم گروه سپاهیان که در آن
سامان ساخلو بودند خوانده میشدند و پس از انقراض سلطنت سلاجقه روم بنام حکامی که در آن
ولایات حکومت میکردند نامیده شدند و هنوز بهمان اسامی ذکر میشوند چون منظور ما ذکر
تاریخ سلاطین بیزانس و آسیای قدیم نیست بلکه غرض اصلی بیان تاریخ شهریاران عثمانی است پس
ولایات ایشانرا موافق اسامی که یونانیان قدیم و جدید تسمیه کرده بودند بیان نمیناییم بلکه
موافق جغرافیاهای جدید که بعد از سلطنت سلاطین عثمانی نوشته شده اند مذکور میداریم که تقریبا
از پانصد سال قبل تالیف گردیده باید لیکن حالا را فقط از برای درست شناختن محل حکومت
حکام عشره ممالک سلاجقه گاهی از اسامی قدیمه نیز مذکور میداریم از سمت آسیا آنچه که در تحت تصرف
امپراطور بیزانس بود همین قدر بود که از قسطنطنیه تا بسمت آسیا بنظر در می آمد و آن تا حد کوه المپ
بود و بعد از آن در حد ساحل دریا ولایات کوچکی واقع بودند که ترکانها تازگی از قطعات ممالک
سلاجقه بهم بسته بودند و ترتیب آنها باین تفصیل است در میزی قرازی حکومت میکرد و در لیدیه
صاروخان حکمران بود و منتش نظم و نسق قاری یا کاری را در عهده داشت لیسی و پانفلی را تکه
بتحت حکومت خود در آورده بود در جانب شمال این ولایات اندکی دورتر از دریا حمید در پیزیدی
وایزوری تسلط داشت و در شمال این آخری که لیکانی باشد قرمان دم از استقلال و استبداد میزد
و بر همه همسایگان و همچشمان برتری و تفوق داشت اوایل کار در لاراند متمکن بود و بعد در قونیه
دار الحکومه سلاطین سلاجقه مکن گزید مملکت وسیعه او از جانب شمال بولایات قرامانیه محدود بود
که در فریجی یا فوریج شمالی باشد این ولایات باسم حکمران خود مسمی نشدند بلکه تسمیه آنها از اسم
پای تخت قدیم آنها بود که عبارت از حوالی کوتاهیه باشد در قلاته و پخنی و تا بدامنه کوه المپ

سرحد مملکت امپراطوران بیزانس باشد اولین پادشاهان شاهنشاهیه عثمانلو سلطنت مینمودند
که زمستان را در شهرها و تابستان را در حوالی جبال بنجایم قیام داشتند در شرق و در شمال
مملکت ایشان که در کاستمونی باشد و در زاویه شرقی بحیی بقدر نصف قرن یعنی پنجاه سال یکی
از بنایر سلاطین سلجوقی غازی چلبی نام در سینوپ و هراکل حکومت کرد بعد از وفات او یا خود

هراکل
حالا به اریکلی معروفست

در ایام حیاتش اولاد عمر بک و اسفندیار که ایشان را قزل احمدلی نیز مینامند ولایت او را
از اطراف و جوانب بحیطه ضبط خویش در آوردند ❊

باب دویم تاریخ آل عثمان در سلطنت سلطان عثمان که اولین سلطان این خاندان جلالت نشان است

در باب اول مجملی از اصل و نسب اتراک و اشتقاق اسم آنها و انشعاب ایشان بشعب چند و اشتغال ایشان
از شرق بجانب غرب و تفصیل ممالک ترکانیه و سلجوقیه که از کنار رود جیحون تا بساحل دریای مدیترانی

مدیتران
حالا به آق دکیز مشهور است

کشیده شده بود بیان داشتیم لیکن قول مبهمی بود که بعضی از آن در ظلمت زمان و برخی بواسطه طول
مدت نامعلوم مانده مفقود الاثر شده بودند که از اخبار رسم که باهتمام نقله و روات زبانی محفوظ
مانده بود بجهة احتراز از تفصیل بلا فایده بطور اختصار و ایجاز گفته شد ابتدای دولت عثمانی فی الواقع
در اوایل سنه ۱۲۵۵ عیسوی مطابق سنه ۶۵۵ هجری بود لیکن تاریخ اجداد عثمان که واضع این سلسله است از
جدش سلیمان و انتقال ایل و الوس او از جانب شرق بطرف مغرب شروع میشود که قریب صد
سال پیش از عثمان و اوان فتنه چنگیز خان باشد در اوانیکه این خمیس اعظم تاتاریه دولت خوارزم
شاهیه را که در مقابل یاجوج طایفه مغول مانند سد اسکندری بود از بیخ و بن برانداخت
سلیمان شاه بن قیالپ یا کیالپ از طایفه قاجی که یکی از طوایف نجیبه اغوز است از خراسان جلای
وطن کرده با پنجاه هزار نفر از طایفه خود که در حوالی ماهان مسکن داشتند بارمنیه آمده در
حوش ارزنجان و اخلاط سکنی گزید که مقارن سنه ۱۲۲۳ عیسوی و سنه ۶۲۰ هجری باشد هفت سال بعد از
مردن چنگیز خان و شکست خوردن سلطان جلال الدین خوارزمشاهی از علاء الدین کیقباد سلجوقی حکمران
قونیه و انقراض دولت خوارزمشاهیه سلیمان شاه عزم وطن فرموده با ایل خود عازم خراسان

شد و از

شد و از کنار رود فرات بجانب حلب در حرکت آمد هنگام عبور از این رود اسب سلیمان
در حوالی جعبر بفرات در افتاد و سلیمان شاه در آب غرق شد این واقعه در سنه ۱۲۳۱ عیسوی مطابق
سنه ۶۲۸ هجری وقوع یافت حال را نیز آثار قبر آن پادشاه در حوالی حصار جعبر معلوم است آنجا را
ترک مزاری مینامند بعد از سلیمان ایل و تفرق شدند بعضی در اراضیه شام ماندند و برخی بسمت
آسیای صغیر رفتند و اولاد آنها را ترکانیه شام و روم گفتند که هنوز هم در وقت تابستان
به ییلاق کوهستان رفته زمستان را در صحرا یا قشلاق میکنند سلیمان شاه را چهار پسر بود که سنقر تکین
و کون طوغدی عزم وطن کرده بخراسان رفتند و دوندار و ارطغرل با چهار صد خانه از ایل خود
بسمت شرقی ارزنة الروم رفته در سورملی چوقور و پازن و اسی سکنی گزیدند پازن از ولایتی
کوهلیت که سرچشمه رود ارس و یک شعبه اصلی فرات از آنجاست که آنرا رود خانه مراد میگویند
و پلین در کتاب خود امیراس نوشته است این دو رود خانه معظم پس از خروج از آن کوه یکی بسمت
مشرق جاری میشود که ارس باشد و آن دیگر بطرف مغرب ساری میگردد ارطغرل نیز از آن
مکان بجانب غرب در حرکت آمده خواست که در مملکت علاء الدین سلجوقی مامنی و ماوایی از برای
خود تحصیل کند از اتفاقات وقتی با سواران خود بر فراز پشته بر آمد از طرف دیگر پشته دو سپاه
مختلف را دید که دست جلادت آخته و در هم در آویخته اند ارطغرل خواست بمیدان کین بتازد
و بحمایت گروهی با گروه دیگر در آویزد در انتخاب یکی از آن دو طایفه اندکی بیندیشید و بمقتضای
جوانمردی جانب اضعف را برگزید و بهمان آن با سواران خود سوی روان در انداخت و بجانب
طایفه اقوی تاختن کرد از سطوتش دلیران بترسیدند و از صولتش دلاوران برمیدند بدین سبب
او ضعیف بر قوی خیره آمد و بپای مردی او مغلوب بر غالب چیره گشت از اتفاقات حسنه گرد
که بحمایت ارطغرل بر لشکر دشمن فیروزی یافتند سپاه علاء الدین کیقباد و طایفه مغلوبه لشکر تاتار
مغول بودند پس از انهزام سپاه مخالف ارطغرل بخدمت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی
شتافت و از خنگ پلنگ آهنگ پیاده شده دست آن سلطان والا شان را که بظل حمایت او

میخواست در آید و از اتفاقات حسنه حمایتی نیز از او کرده بود بهو سید علاء الدین نوازش
بسیار فرموده و خلعتی فاخر بدو پوشانید و پس از آنکه طغرل مقصود خود را معروض داشت علاء الدین
جبال تومانیچ و ارمنی را جهة یورت ییلاق ایل و تعیین نمود و قشلاق ایشان را در سوگود چمن معین
فرمود و از قراریکه سعد الدین نقل میکند ارطغرل یکی از نقبان خود را که ساروجه آتی سنور دجی نام
داشت بخدمت کیقباد فرستاد و از او استدعا نمود که سلطان محلی مرحمت و اذن این بدو کرم
فرماید تا او در عوض هنگامیکه سلطان را ضرورتی اتفاق افتد بسراندازی و جانفشانی در مقام
خدمت برآید علاء الدین جبال قراجه داغ را که در حدود غربی انکوریه واقعست بدو واگذار نمود و هنگامیکه
علاء الدین با سپاه تاتار مغول بعد از دادن این یورت اتفاق افتاد و ارطغرل بدون اینکه
اشخاص طرفین جانب ضعیف را حمایت نمود و از اتفاقات حسنه سلطان علاء الدین اضعف بود بجهت
ارطغرل قوی شده بر خصم غلبه کرد قلعه قراجه حصار که در چهار فرسخی اینونی واقع و در شمال کوتاهیه
بکنار رودخانه پورساق اتفاق افتاده است در آن اوقات اگرچه یونانیان در آنجا سکنی داشتند
لیکن علاء الدین را بسلطنت میخواستند و همچنین قلعه بلیجیق که در حوالی آنجا واقع بود همین حالت را داشت
یونانیان ارطغرل را تحریک کردند که از سلطان علاء الدین اجازه حاصل نموده بسمت قراجه حصار
حرکت نمود و آن قلعه را متصرف شد پس از آن با چهارصد و چهل سوار که سابقا باتفاق آنها
با سپاه مغول بحمایت علاء الدین جنگ کرده بود در صحرای بورسا فیمابین ینکی شهر و بورسا با لشکر
یونانی و تاتار آق تا دیا آق طاغ از جانب سلطان علاء الدین جنگ کرد در مقدمه لشکر دشمن و
سلطان طایفه اکینجی را که مؤلف تاریخ از آنها کرده سورساتچی دارد و بازارچی کرده اند قرار
گذاشت مدت سه روز و سه شب با سپاه یونان و تاتار در سکاریه جنگ نمود و با ایشان ظفر یافت
و تا آنطرف انی گول تعاقب نمود و تا کنار دریا رسانید که از آنجا کشتی نشسته بگالیپولی فرار کردند
هنگامیکه سلطان علاء الدین خبر این فتح را شنید در حوالی اسکی شهر در بوزآنی مقام داشت و بیادگار
فتحی که بواسطه سواره سبک عثمان در پیش جنگ روداده بود اسم آن محال را سلطان اونی

اونی

سوگد
درختی درخت بید را گویند

که بمعنی پیشانی سلطان است تبدیل کرد و با ارطغرل و اولادش تیولی عطا فرمود و منصب
سرحد داری ممالک سلاجقه سرافرازش نمود سرای چیق واقعه در خاک بلیجیق و قراجه حصار
که آنوقت در تحت حکومت سلطان بود از برای قشلاق ایل ارطغرل معین شد و کوههای
تومانیچ و ارمنیه جهة ییلاق ایشان مقرر گردید چون ولایت سلطان آنی که امروز اسم سنجاق
بهمین نام است محل اقتدار آل عثمان بود دانستن آن است که شرحی مختصر در وصف مکانهای آنجا
گفته شود تا من بعد موجب بصیرت گردد سنجاق سلطان آنی که سلطان اوکی نیز میگویند
محصور است بحدود فریجی اپیک توس قدیم اسامی ولایات و شهرهای بزرگ آنجا در تاریخ
مجاهدان یونانی بنام دوریلوم ضبط شده است معروفست بکاروانسراهای خوب و حمامهای گرم بسیار
و باغهای وسیع و انگورستانها فی‌الحقیقه پای تخت این ولایت بود که پس از این مفصلا گفتگو خواهیم
کرد که مسکن و مدفن شیخ ادب علی پدر زن عثمان بود در اواخر گفتگوی از سید غازی که
زیارتگاه معروف و مدفن سید بطال است خواهیم کرد و او یکی از پهلوانهای مشهور است
که با اعراب هم قسم شده بود و پانصد ۳۵۰ و پنجاه سال قبل از پهلوان اسپنیول در شرق زمین
حیثیت نامداریهای خود را انتشار داد و سوکوت که اهل پرانس آنرا تبار یون و اعراب صفصاف
میگفتند یونانی مدید مسکن ارطغرل بود و در همانجا نیز مدفون شد در سر راه حاجیان اسلامبول و قونیه
لفک و اسکی شهر واقعست که نه فرسخ در جنوب لفک و ده فرسخ در شمال اسکی شهر اتفاق افتاده
بفاصله نیم فرسخ از این مکان در طرف چپ جاده بزرگ در سر راه شهر لفک مسجدیست که در سر قبر
ارطغرل بنا نهاده شده است این بنا و همچنین انگورهای حوالی آن با سلفهای آنجا در کل ممالک
عثمانی اشتهار تام دارد بغیر از این شهرهای چهارگانه مسطوره باز در این سنجاق قلعهای قراجه حصار
و بلیجیق واقعست که تفصیل آنها را در ضمن مفتوح شدن آنها بدست سپاهیان عثمان بیان خواهیم کرد
بوزنی نام قریه ایست که مال خاتون معشوقه عثمان در اوایل سن خود با پدر در آنجا بسر میبرد
همچنین دارالحکومتین بوزآنی که بمعنی پیشانی یخ و آن آنی که بمعنی پیشانی غاز است در این ولایت

واقعه و علاء الدین در بوزآنی خبر شکست دادن ارطغرل سپاه تاتار و یونان را شنیده نام نجا
سلطان آنی نهاد آن آنی در دامنه یک کوه صعب نحی واقعست که مشحون بغارهای بیشمار صعب
المسالک است که هنوز هیچکس از سیاحان فرنگستان آنرا سیر نکرده اند و باین واسطه آن شهررا
ان آنی میگویند و عثمان از آنجا قدم اولرا بمیدان نامداری و ایوان تاجداری گذاشت در سمت
شرقی آنجا قلعه آق بیق که بمعنی سفید سبلت است واقع است آق بیق اسم یکی از رفقای عثمان بود
که آنجا را فتح کرده باسم خود موسوم داشت و همچنین سایر پهلوانان ارطغرل هر یک اسم خود را
بیکی از ولایتهای آسیای صغیر داده بودند ارطغرل راسه پسر بود عثمان و کوندوز الپ و ساروجه
اتی سودجی عثمان اکبر اولاد بود و در سنه ششصد و پنجاه و هفت هجری متولد شده بود بعد از دو نصرت
که ارطغرل بسپاه تاتار و مغول داد و قراجه حصار را در عهد علاء الدین بزرگ فتح نمود و
سنجاق حالی سلطان آنی استقلال یافت در تاریخ خبر تولد عثمان و عروسی او و تولد اورخان پسر
اورخان بن عثمان در مدت پنجاه سال که فاصله فیما بین علاء الدین اول و علاء الدین دویم بود گفتگوی
دیگر از ارطغرل نمیکنند لیکن روایات ماخوذه از نقل نقل و لسان بلسان که همیشه اول هر تاریخ را
بیک رونق و فروغ بوضعیت سلسلها اتصال میدهند در باب ارطغرل با کمال تعلق یک مظهر
غیبی معتقدند که بار ارطغرل پاکدامن تجلی کرده و در یک خوابی که عثمان جوان دیده بود همه سرنوشت
و تقدیرات آینده او بدو معلوم شد اختراع و وضع این حالات مخصوص اهل شرق زمین و طایفه
مسلمین میباشد چنانچه حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی علیه صلوات الملک الاعلی منبر ما بید که رویای شب یک
جزوی از ممالک پیغمبرانست و رویای خوب از جانب خداوند تبارک و تعالی میآید خواب
ارطغرل بسیار مختصرتر از خواب حضرت یعقوب بود که خداوند جلیل بکرار در خواب بان پیغمبر عالیجناب
تجلی فرموده او را بزیادتی اولاد و احفاد و برکت در سلسله و نژاد نوید داده خرم و دلشاد
فرموده ند ارطغرل وقتی در زمان سیر خود در یکاه بخانه زاهدی در رسید و شب مهمان آن مرد متقی
شده در وقت استراحت دید که صاحب خانه از صندوقی که در پشت سر ارطغرل بود کتابی آورده

با

با احترام تمام باعلی ترین مکان اطاق گذاشت ارطغرل از مرد زاهد چه بودن آن کتاب را سؤال
نمود مرد زاهد در جواب گفت که این کتاب کلام الله مجید است که بخاتم پیغمبران علیه سلام
الملک المنان نازل شده است و نام مبارک آن قرآنست پس از آنکه مهمان و میزبان هر یک
بخوابگاه خود رفتند ارطغرل از جای خود برخاست و کتاب مقدس را برداشته تا صبح مشغول
تلاوت قرآن شد در وقت صبح خواب او را در ربود و زمان قلیلی بخواب رفت در آن وقت
که هنگام رویای صادقه بود ارطغرل در خواب دید که سروشی از غیب ندا در داد و بدو خطاب فرمود
که چون تو کمال احترام را از کلام ابدی من رعی داشتی اولاد تو و اولاد اولاد تو در ازمنه آینده
محترم و سرافراز خواهند شد خوابی که عثمان دیده است در وقتیکه بازدواج مال خاتون که بمعنی دولت
خاتون تعبیر کرده اند و دختر وجیهه شیخ ادب علی زاهد بود میرفت باختصار و سادگی خواب
ارطغرل نیست بلکه بروایات افسانه آمیز اشبه است اگرچه یک صورت تاریخی نیز دارد و کیفیت این
حالات عشقبازی و رقابت جنگ که در ولایات سلطان آنی وقوع یافت و تفاصیل آن بنها در این
اوراق مذکور خواهد شد شیخ ادب علی مرد زاهد فاضلی بود از اهل آدینه که یکی از شهرهای
قرامان است در بلاد شام بتحصیل علوم دینیه اشتغال داشت پس از آنکه تحصیل فراغت حاصل نمود
از شام مراجعت کرده در قریه ایت بورنی واقعه در حوالی اسکی شهر که پای تخت حالی سنجاق سلطان
آنی است مسکن نمود عثمان اغلب اوقات بدیدن آن شیخ پاکدامن میرفت یکشبی از شبها که در
شیخ مشارالیه نشسته بود مال خاتون را از در دربدید و بهمان دیدن اسیر عشق و دستگیر محبت آن
صنم پاک صورت پاکیزه سیرت گردید و ماجرای گرفتاری خود را بعرض شیخ رسانیده تمنای
ازدواج دختر را نمود شیخ را چون اعتمادی ببقای محبت آن جوان نبود و دختر را از حیثیت حسب
و نسب زیاده پست تر از عثمان ملاحظه نموده کفو او نمیدانست از مصاهرت عثمان سرباز زده
خواستگاری او را اجابت ننمود عثمان از سوز عشق همیشه مینالید و درد دل را پیوسته با رفیقان
و یاران و همسایگان بیان نموده چاره جوئی میکرد از جمله مرحله عشق خود را بحاکم اسکی شهر نقل

کرد و شرحی مبسوط از وجاهت و صباحت و ملاحت دلبر سیمین بر خود در نزد او مشروح داشت
حاکم مشار الیه بمجرد شنیدن تعریف معشوقه از عاشق فریفته جمال ناشنفته وصال گردید
خواستگاران متعدد فرستاده مال خاتون را از پدر خواهش نمود شیخ ادب علی در انجا بجای
خود قبول خواستگار را مأیوس روانه داشت و از حاکم اسکی شهر زیاده تر از عثمان مشوش شده
از حاکم اسکی شهر نقل مکان کرده در سرزمین متعلقه بارطغرل سکنا گزید و باین واسطه عداوت
و کین در میان آن دو رقیب جلادت قرین روز بروز اشتداد یافت از جمله روزی عثمان
با برادر خود کوندوزالپ مهمان همسایه و رفیق خود حاکم آن آنی بود که ناگاه حاکم اسکی شهر
بمعاونت کوسه میخال حاکم خیرمنکیا که قلعه ایست در دامنه کوه المپ بر آنها تاختن کردند و با
تیغهای کشیده بحاکم آن آنی تکلیف کردند که اگر سلامتی خود را طالبست عثمان را باایشان تسلیم نماید
اگرچه حاکم مشار الیه از تکلیف نامردانه آنها اعتراض نمود لیکن عثمان از حمایت دیگران محفوظ
ماندن بسی عار آمده با برادر خود کوندوزالپ توکل بر خداوند کرده از قلعه بیرون تاختند و بحاکم
اسکی شهر و هواخواهانش یورش در انداختند و بیک طرفة العین ایشان را از هم متفرق نمودند و
کوسه میخال را نیز اسیر کمند و گرفتار بند نمودند چندی بر این نگذشت که آن اسیر قید دشمنی مقید محبت
عثمان شد و یکی از دوستان صدیق و هواخواهان شفیق او گردید و پس از عروج عثمان بتخت
سلطنت از مذهب آبا و اجداد دست برداشته متقلد قلاده اسلام گشت و یکی از حامیان
پایدار و موافقان صداقت شعار سلطنت عثمان شد و اولاد او باسم میخال اوغلی تا در این عهود
قریبه در تاریخ آل عثمان مذکور و محفوظ بود ما نیز مکرراً از او گفتگو خواهیم کرد عثمان بدستیاری عشق
مال خاتون رفیق صدیقی بچنگ آورده بود لیکن هنوز بوصال یار نارسیده با دلدار هم آغوش
نشده بود قبل از آنکه عثمان با مال خاتون مواصلت نماید و پیش از آنکه ادب علی از استقرار عشق
و استقامت محبت عثمان متأثر شود و دختر را از او مضایقه نماید از تعبیر خوابیکه آن جوان جوانبخت
دیده بود متنبه شده دختر پری پیکر خود را باو داد تفصیل خواب عثمان باین نهجست که شبی عثمان

در خانه

در خانه ادب علی مهمان بود همینکه وقت استراحت شد بمضمون الصبر مفتاح الفرج در کمال صبر
و سکون جامه بر کند و بجامه خواب در آمد و بخیال وصال دلدار سر بر بالین راحت نهاد
همینکه علایق نفسانی را از این عالم کون و فساد ببرید صور مثالیه در برابر دیده بهم گذارده و غنوده
شدند و بنظر معنی ملاحظه عالم روحانی را نمود و در آن وادی خیالی از جسد و اعادی شیخ ادب علی
و خود را به پشت خوابیده ملاحظه کرد و از سینه ادب علی هلال ماهرا دید که طالع شده بنای
عروج گذاشت و در عروج کم کم رو ببزرگ شدن نهاد همینکه بدر شد بنای نزول گذارده
رو بعثمان نازل شد و در آغوش غارب گشت پس از آن درختی را دید که از ران او برزد و با کمال
شدت بنای ترقی نهاد و عظمت و ابهتی تمام حاصل کرد شاخهای عظیم بر آورد و بالهای جسیم
بلند نمود بطوریکه شعبه‌های قوی او بر روی بر و بحر کشیده شد و سایه او تا باآخرین حد و دیگر
قسمت زمین گسترده گردید و در زیر او جبال قفقاز و اطلس و توروس و بالکان مانند ارکان
اربعه خرگاه ابدی واقع بودند و از میان ریشهای آن رودخانهای فرات و شط العرب و نیل
و ایستر مانند نهرهایکه مخصوص آب دادن اطراف و جوانب آن درخت بهشتی سرشت باشند خارج
میشدند رودخانها پر از کشتیها و دریاها مملو از سفاین بود و خرمنها زینت افزای صحراها مینمودند
اشجار خضرا و راق جنگلها مانند تاجهائی مرد نشان فرقهای فرقدان سای جبال و طلال را مینمود
و از آن کوههای کیهان شکوه چشمه‌های آب خوشگوار روان بودند که سبزه‌های بیاز رنگ چمن‌ها را
آبیاری میکردند و از خیابانهای مشحون بر گلهای رنگارنگ و سروهای آزاد میگذشتند در آن
ولایت وسیعه بلدان آبادان بسیار نمودار بودند که گنبدهای عالی و برجهای متعالی با
ستونهای بیستون شکوه و مخروطهای عظیم که اطراف و جوانب آنها از نور هلال قمر منور بود دیده
نظارگیان را خیره مینمود و از مساجد و معابد او از استغاثه عابدان و اصوات استدعای زاهدان
بیرون میآمد که با الحان طوطیان شیرین بیان و نغمات بلبلان سرود سرای واقعه در شاخسار آن درخت
عالی رتبت که برگهای ضخیم آن بترکیب شمشیر بود مخلوط میشد جمع این مرغهای نغمه سرای که شاخهای

آن شجر عالی ثمر مشغول خواندن و نغمه سرودن بودند که ناگاه باد تندی در وزید و برگهای
شمشیر آسای آن را بجانب شهرها روان داشت بخصوص شهر قسطنطنیه که اغلب آن برگها رو بآن
سمت بودند و آن شهر در میان اتصال دو دریا مانند یک الماس درخشنده بود که بین دو یاقوت
لاجوردی رنگ و دو زمرد واقع باشد و این جواهرها نگین حلقه وسیعی مینمودند که احاطه بر
کل عالم داشته باشد عثمان در حالیکه میخواست آن حلقه را بانگشت خود بگذراند ناگاه از خواب
بیدار شد تعبیر این خواب که دلالت بر تسلط عامه یک سلسله علیه خارج شده از پشت ادب علی
و عثمان میکرد جمیع موانع را که سد راه اتصال عثمان با مال خاتون تام حسن که در خواب مانند ماه بام
بجلوه گری برآمده در آغوش عثمان نهان شده بود از پیش برداشت لیکن عروسی ایشان جشنی را
که سلاطین حال در عروسیها مرتب میدارند نداشت بلکه بقانون شریعت محمدی و آدابی که
انجاب زفاف فرموده بودند اتصال آن عاشق با معشوق خود دست داد و یکی از شاگردان
جوان شیخ ادب علی که بسیار با ورع و تقوی بود و تورغود نام داشت عقد ایشان بر آن بست
وضمن العقد از عثمان خواهش کرد که عند القدرة و الاستطاعة در جوار مسجدی که در کنار رودخانه
واقع شده باشد مسکنی باو بدهد و عثمان پس از آنکه حاکم باستقلال شد وعده خود را وفا نمود
مسجدی متصف بهمان صفات ساخته دهات چند از برای موقوفات آن مقرر داشته به تورغود
مفوض داشت که دویست سال بعد از عثمان اولاد تورغود آن موقوفات متصرف بودند اما بلی
مشرق زمین اقبال و ادبار اشخاص را منوط بخوابها یا مربوط بعلامتهائیکه احتمال میدهند میدانند
چنانچه ماندان مادر سیروس سلطان والاشان ایران را میگویند در خواب دید آبی که از فرج
میشد نزدیک بود کل ممالک آسیا غرق شود و همچنین مادر چنگیز جهانسوز در خواب آتشی از فرج خود
فرو رفته دید و از همان بار بار برداشته چنگیز فتنه انگیز را بزاید اهل مشرق زمین گذشته از خواب
بار سلطنت اشخاص را از مرغ دولت فال و استدلال میکنند باین طریق که در بالای سر کس
آن مرغ بال گستراند استدلال مینمایند که یکروزی زمام سلطنت بقبضه اقتدار آن شخص در خواهد

آمد

آمد ایرانیان و اتراک مرغ دولت را که همای نام دارد بمنجب طیور جارحه میدانند بعلت اینکه
هیچ حیوانی را جهة غذای خود شکار نمیکند و از اعضای آنهائیکه دیگران کشته اند میخورد و با یک مهربانی
تمامی اطفال خود را در زیر پرهای وسیع خود جمع نموده باهتمام کامل در رعایت و حراست آنها
میآورد مصریها در اشکال مرموزه خود که صورت سلاطین را کشیده اند در بالای سر آنها
مرغ دولت را کشیده اند که پر و بال گسترده قلم قانون نگاری را در یک چنگ گرفته علامت
تسلط و اقتدار کلی را در چنگال دیگر دارد و در شاهنامه سیمرغ را ذکر میکند و میگوید که پهلوانان
از پر او بجای طلسم ابلقی بر سر خود میزدند و سیمرغ عقاب سه سری است که در کتاب زند اوستا
مذکور است و نیز در مصر خطبا در وقت خواندن احکام سلاطین از پر باشه ابلق بر سر خود میزدند ملکه اعظمی
که در تاریخ قدیم ایران پیش از اسکندر ضبط و ثبت است همای نام داشت و قصر هزار ستون
تخت جمشید از بناهای اوست لفظ همایون در اصطلاح ایرانیان و اتراک بسیار متداول است و در زبان
فرانسه بجای آن لفظ روایال و امپریال استعمال میکنند و رومیها اگوستوس ذکر مینمایند پس بخت
سری است که مرغ همایون فال همای بر او سایه گستر شود و نیکو خصال سلاطینی که آن طیر مبارک
سیر آنجا بش نماید در ظل ظلیل آن شهریار عالیمقدار رعایا آسوده سپاهی معمور مملکت وسیع و آبادان
خواهد بود رومیان بجای همای از عقاب تفأل مینمودند چنانچه تارکن ملقب به آنسین که هنوز
بپادشاهی نرسیده رعیت ساده بود روزی عقابی کلاه خود او را از سرش در ربود و باز
بر سرش گذاشت زنش مآل حال او را بدولت و اقبال فال زد و همان طور نیز شد چنانچه مترجم
در حاشیه مختصری از احوال او نگاشته است بهمین طور با درویش پاکدامنی که ابدال قمرال نام داشت
عثمان بن ارطغرل را توصیف و تعریف نمود و تحصیل رتبه عالی مرتبه سلطنت ترغیب و تحریص نمود
چنانچه در تنگه ارمنیه که ارطغرل و عثمان مشغول جنگ با افغان بودند درویش مشار الیه همای را دید
که بر سر عثمان سایه گستر شده بود فایده آن سایه بلند پایه را بدان جوان والاشان حکایت کرد
و او را عنقریب بتصرف آق دکیز و قرا دکیز و تسلط بر اروپا و آسیا نوید داد عثمان از این پیش باید

[illegible]

کویی درویش تقوی کیش که صیت تقدس بسیط زمین اکرفته بود ممنون شده قول او را سند معتبر دانست
یکی از شمشیرهای خاصه خود را با یک جام نیاز درویش کرده وعده نمود که مسجدی هم از برای او
بسازد جهه وفا کردن بوعده خود نوشته بدرویش داد و مشار الیها دامیکه عثمان مشغول تحصیل
فتوحات بود با شمشیر در پهلوی وجهاد مینمود و همینکه سلطان عثمان بدرجه اعلای سلطنت اعتلا یافت
در تنکه ارغیه که ابد الخصال بشارت پادشاهی باو داده بود مسجدی برای درویش بنیاد نهاد
و همان شمشیر با جام مذکور در آن مسجد از بابت علامت کذارده شد تا سلاطین آتیه که جانشینان
والا شان عثمان میشوند از کارهای نیکو و بنیات خیریه تغافل نورزند چنانچه ایشان نیز در این خصوص
کوتاهی نکرده مساجد بسیار و معابد بشیار بنا نهادند تنکه ارغیه که واقعست فیما بین کوه تومانیچ
والمپ اولین میدان جنکی بود که عثمان در حیات پدرش ارطغرل بر یونانیان غالب آمد بعد از آن
پدر و پسر هر دو با سرداری یونانی که حاکم بلیجیق بود در کال و داد و دو پستی راه زدند و آن قلعه
محکمی است که در مابین ولایات بورسا و ینکی شهر و ییلاق آباد و ولفک واقع و در جنوب ازنیق و شمال
نیس اتفاق افتاده است لیکن حکمران قلعه آزولوقا که در پشت کوه المپ در سر راه بورسا و کوتاهیه
اتفاق افتاده است و اتراک آنجا را انی کول نام نهاده اند همیشه مجرای اول حشم و کذر خیل و رمه عثمان را
مشوش میداشت و ییلاق و قشلاق آنها را مغشوش و متزلزل میکرد ارطغرل بجهة اطمینان از اموال کل
و احشام خود قراری دوستانه با حاکم بلیجیق کذاشت که ایل او در وقت نقل از قشلاق به ییلاقات
کوهستان اشیا و اموال نفیس خود را در قلعه او بسپارند و پس از مراجعت باز پس ستانند حاکم مشار الیه
تکلیف عثمان را قبول کرد بشرط آنکه اشیا امانتی را مردان مسلح نقله نیاورند بلکه زنان و اطفال
مباشر حمل و نقل آنها باشند شرط مقرری در کمال صداقت رعایت شد اشیا امانتی را با منتهای امینی
و دیانت حفظ نموده در وقت رجعت از ییلاق تحویل حاملین میکردند و عثمان در هر دفعه از منسوجات
ایلاتی و ییلاکات اشیایی که عبارت از نمدهای رنکین و فرشهای نسکین که اکنون نیز قبایل ترکمانی
میبافند و میبافند بحاکم بلیجیق تعارف میکرد و همچنین از جلهای اسبی و خیکهای پنیر و کندوهای مملو از عسل

[illegible]

و پوستهای بزرکه تحفه صحرا نشینانست هدیه میداد در آخر چون غیرت عثمان نتوانست زیاده
بر این تحمل جسارات حاکم انی کول شود لهذا با رفقای رشید پدرش مثل آقچه خواجه و عبد الرحمن
غازی و با سه نفر دیکر از دوستان صدیق خود که تورآلپ و تورغود آلپ و علی غود آلپ بوده
هم عهد و متفق شده هفتاد نفر مرد جنکی زبده کردند و قرار دادند که بعد از انی کول غفلة تاخته
تصرف در آورند این مقدمه در سنه ۱۲۸۵ عیسوی که مطابق سنه ۷۰۱ هجری باشد اتفاق افتاد رئیس قلعه
مزبور از اتفاق عثمان با سایرین خبر کشته جمعیتی فراهم کرده و در تنکه ارغیه در کمینکاه منتظر وصول
خصم شد همینکه عثمان با سواران خود بدانجا رسید حربی صعب ما بین ایشان اتفاق افتاد و برادر زاده
عثمان که نک خواجه پسر ساروجه باشد در آن جنک کشته شد و در خرو بجاه تنکه در زمین قریه حمزه بیک
دفنش کردند مدفن او که جوار یک کاروانسرای خرابه واقعست محل رزم آن روز و طایفه است اکر
عثمان از یک شخص عیسوی از کمین نشستن رئیس انی کول خبر نمیداد احتمال میرفت که نتواند تاب مقاومت و
بیاورد و آن عیسوی را مورخین ترک آروتاس نامیده اند و پس از این جنک عثمان بجهة غلبه بر خصم
با سی صد مرد مبارز نامی بر سر قلعه قولاجه که در پشت کوه المپ در حوالی قلعه انی کول واقعست رفت
اهل قلعه بدون جنک قلعه را تسلیم کردند عثمان اموال ایشان را غارت کرده خود شان را باسیری برد
اینم حمله عوض اینکه حاکم انی کول را متزلزل و پریشان کند بر آن واداشت که حتی المقدور در مقابل
دشمن ایستادکی نماید و تن بذل اسیری در ندهد بنا علی هذا با حاکم قراجه حصار که پنجاه سال قبل از طغرل
فتح کرده بود و در عهد علاء الدین دویم مجددا یونانیان کرفته هنوز در تصرف خود داشتند اتفاق
کرده و برافقت یکدیکر رو بدفع عثمان نهادند در نزدیکی توماینچ در آغزیجه تقارب فئتین اتفاق افتاده
رزمی هولناک باهم کردند ساروجه برادر کهتر عثمان در آن معرکه کشته شد و در پای درخت صنوبری
از اسب در غلطید مورخین ترک میکویند که در همان شب آن درخت نورباران شد حالا نیز آن درخت را جبرکو
نورباران شده میکویند و محترمش میدارند از این قسم عقاید در میان یونانیان قدیم نیز متداول
بوده است چنانچه زبیج الی درخت انجیر رومولوس را احترام میکردند خلاصه در همان حین که در

عثمان از یکران زندگانی پیاده شد قلاموس نام جوانترین برادران حاکم قراجه حصار بزخم یکی از
سواران عثمانی از اسب مبارزت درغلطید و پیش از آنکه جان را بقابض ارواح تسلیم نماید عثمان
با آواز بلند حکم بدریدن شکم او فرمود هنوز اسم آن مکان را اسک شکم دریده میگویند و این اولین
علامت قساوت عثمانیان بود که نسبت بعیسویان مغلوب بروز کرد و مدت پانصد سال امتداد یافت
در همین سال سلطان علاء الدین سیم سلجوقی در سواحل پروفونتید و صحرای بیغا شکستی فاحش بسپاه تاتار مغول
داده از این قبیل بر جمیا از خود بروز داد علاء الدین بکفایت عثمان که حافظ سرحدات او بود لشگر کشید و
باتفاق عثمان بمحاصره قراجه حصار پرداخت در آن بین خبر رسید که سپاه تاتار بسرداری بیجار ارکنیا را
گرفته آتش در آن بلده زده اند علاء الدین امر محاصره را بعهده عثمان گذاشته خود بعزم رزم تاتار
ابرش سرکش را بتاختن آورد و باندک زمانی با آنگروه دیوخصال مقابل شده رزمی رستمانه زده
و حریف را از مقابل براند شکستی فاحش داد و در منتهای شدت غلبه کرده علامات خونین و آثار جلادت
آیین از آن فتح نامدار بر پا کرد همچنانکه سلطان تاتاریه را منعدم ساخت عثمان نیز ملازمیا را که کار
قراجه حصار و گاهی قراجه شهر میگویند مفتوح ساخت ارطغرل که در همین سال داعی حق را لبیک اجابت
گفت چند زمانی قبل از وفات این خشنودی را حاصل کرد که فرزند ارجمندش عثمان کارهای جوانی
او را پیش گرفت و همین قلعه را که پنجاه سال قبل ارطغرل مفتوح یا خود محاصره نموده بود ثمرة الفؤادش
پس از اینمدت مدید مجدداً فتح کرد و نام نامی پدر را با اسم گرامی خود در افواه والسنه سایر و دایر داشت
پس از ارتحال ارطغرل بعالم فانی چندی نگذشت که در همان سال خداوند رحمن خاطر عثمان را بجمال فرزند
دلبندش اورخان تسلی بخش شد و سال بعد که سنه ۱۲۸۹ عیسوی مطابق سنه ۶۸۷ هجری باشد سلطان علاء الدین
ثالث در عوض خدمات جلادت آیات عثمان ولایت قراجه حصار را که به نیروی بازوی او مفتوح
شده بود بخودش بخشید و از علامات سلطنت طبل و علم و دم اسب بجهه او فرستاد آق تیمور برادر
زاده عثمان اشیاء مذکور را حامل بود و بحضور عم می آورد عثمان در حالیکه نقارخانه شادی نوازش
درآمده بود قدمی چند باستقبال آن عطیات جلالت اقتباس شتافت و چند زمانی دست ادب

بر سینه نهاده و از بابت احترام در مقابل آن اشیاء بایستاد و بعد از سلطان عثمان جانشینهای او
این رسم را مراعات میکردند و در پنج وقت عبادت که نقارخانه میزدند ایشان بر سر پا ایستاده
دستها را بر سینه مینهادند تا آنکه ششم سلطان این سلسله علیه که سلطان محمد فاتح باشد این رسم را
انداخت و گفت و بیست سال از برای رعایت یک علامت افتخار مدتیست بغایت مدید سلطان
عثمان پس از آنکه مشرف تشریفات مفصله فوق گردید اولین اهتمامش بر این شد که کنایس را تبدیل بمساجد
نموده تعیین امامی نیز از برای عبادت خلایق فرماید و همچنین یک نفر خطیب با یکنفر قاضی قرار بدهد تا در
روزهای جمعه که ایام معامله و داد و ستد خلق بود اگر نزاع و مرافعه در میان بعضی از اهل بازار اتفاق
بیفتد قاضی موافق احکام شرع در میان ایشان حکم نماید در این خصوصات با پدر زن خود شیخ ادب علی
و برادر خود گوندوز الپ و پنج نفر دیگر از رفقای جنگ خود که تورغود الپ و حسن الپ و غیره
الپ باشند مصلحت کرد ایشان صلاح در آن دیدند که اول از سلطان اجازه کند و از قرار فرمان قانع
فرماید بنابراین فقرات مرقومه را بپایه سریر سلطنت مصیر عرضه داشت کرد و براجرای آنها اذن
حاصل نمود و نماز جماعت را بروز جمعه مقرر داشت و تورسقیه که شاگرد ادب علی بود از برای ادا
نمودن خطبه و قضاوت و انتظام جمعه بازار معین گردید بطوریکه ملاحظه شان و مذهب احدی را
نموده آنچه موافق عدالت و شریعت رفتار نماید هم در آن ایام مرافعه فیمابین یکنفر پهلوان از رعایای
علی شیر قرمیانی که با عثمان همسایه و هم کیش بود و یکنفر عیسوی که از باجگذاران حاکم یونانی بوده
اتفاق افتاد سلطان عثمان محض رعایت عدالت از عیسوی حمایت کرد و باین واسطه در هفته بعد که
جمعه بازار شد جمعیت زیادی در بازار شد و عدالت پسر ارطغرل باعث رواج بازار و آبادی ولایت
قراجه حصار گردید گذشته از این فقره از قراین خارجه معلوم میشود که سلطان عثمان را در این ضمن یک
ملاحظه دولتی نیز بوده است بعلت اینکه علی شیر حاکم قرمیان که بخود سری حکومت میراند بجهت دولت
و قدرت با عثمان هم از برابری زده در مقابل او رقیب بزرگی بود و در ترقی کارش مانع عظیمی
بنظر می آمد و علامات بغض و کین از رفتار و سلوکش استنباط میشد و حال آنکه حاکم بیلجیق بعینه با عثمان

دوست بود و در فصل ییلاق اموال عثمان و ایلش را در قلعه خود بامانت نگاه میداشت و پیوسته
حقوق همسایگی و دوستی را رعایت مینمود ولیکن دوست صدیق و رفیق شفیق عثمان کوسه میخال
حاکم قلعه شیرمانجیق بود که واقعست در شیب غربی کوه المپ و در نزدیکی درنه اتفاق افتاده بعد
راهزنی و غارتگری عثمان براهنمائی و امداد او شد که در سر راه بولی گردند اول از کوه المپ بسمت یارحصار
وسورکون در حرکت آمدند که از آنجا که رودخانه سقاریا سهل العبور بود در آنجا یکی از یاران
صداقت بنیان ارطغرل چاوش صمصام نام با ایشان ملحق شده در نواحی بولی شناسائی تام و بلدیت کامل
داشت بدلالت و راهنمائی او راه پیما شدند و بطرف طاراقلی و قوناق و موذرنی رفتند طاراقلی
که بفیجه طاراقچی بزر میگویند و بمعنی شانه سازنواست نه فرسخ در سمت شرقی گذر سقاریا واقعست و چون همه
ساکنان آنجا که همه صاحبان صنعت و حرفت بودند از مرقاشق تراشی و شانه سازی انبهای هم
بسته مالی اندوخته بودند حرص و شره آن قوم را بطرف خود درکشیده و آن گروه شقاوت پژوه بخت
بدانجانب تاختن کردند و هرچه یافتند بیغما بردند و پنج فرسخ و نیم بالاتر از طاراقلی قصبه قوناق و از
ونه فرسخ و نیم دورتر از آنجا مذرنیا اتفاق افتاده است که آخرین غارتگاه آن غارتگران منظور شده بود
این شهر که واقعست فیمابین ده و کوه بعدرا بواسطه دو مسجدی که سلاطین عالیمقدار عثمانی سلطان بایزید
اول و سلطان سلیمان اول ساختند معمور و مرغوب گردید و اهل آنجا در ساختن سوزن خیاطی معروف
و مشهورند چنانچه اغلب سوزن سازان اسلامبول از اهل آن شهر میباشند القصه گروه غارتگران
آن دو شهر آباد را که ساکنانش صنعت کاران کارآمد آن نواحی بودند تاراج کرده احمال و اثقال
یغمائی را باتفاق خود از کنار رودخانه مذرنیا که داخل سقاریا میشود آورده از آنجا المپ و شیرمانجیق
رفته بقراجه حصار وارد شدند پس از آن مدت هفت سال درگذشت و عثمان را با احدی از همجواران
خود جدال و نزاعی روی نداد و در کمال آسودگی و استراحت مشغول خود و تقویت کارهای خود گردید بحدیکه
محسود جمیع همسایگان خویش گشت حتی حاکم بیلیجیک که با عثمان دم از دوستی و موالات زده و اوضاع و اسباب
ایل و الوس او را در قلعه خود محافظت و محارست مینمود شروع بتشویش شدن از ترقی کار عثمان نموده

از

بر عظمت و جلالت او حسد برد در آن بین کوسه میخال بنای عروسی دختر خود گذاشت که به پسر حاکم آکو
که در جنگ ساریجه کشته شده بود و بخیال اینکه حکام اطراف را با عثمان دوست صداقت توامان
کند همه را وعده گرفته جهة اجتماع آنها در آن محفل زحمات زیاد کشیده بود و چون مجلس منعقد شد یاران
جمع گشتند سرها از بخار باده ناب اندکی رو بالتهاب نهاد کوسه میخال طرح گفتگو درانداخته فضلی
مفصل از عثمان و مناقب او بیان نمود و همه را بدوستی و اطاعت او تکلیف کرد ایشان بجای اینکه
تکالیف دوستانه کوسه میخال را قبول نمایند سعی کردند که او را نیز در عداوت عثمان با خود متفق
نمایند و بدستیاری او بر عثمان غالب آیند و از میانش برگیرند قرار بر آن دادند که چون در آن نزدیکیها
حاکم بیلیجیک دختر حاکم یارحصار را برای خود عروسی مینماید بواسطه سابقه دوستی که فیمابین عثمان و حاکم
مشارالیه هست او را نیز بمجلس عیش وعده بگیرند و کارش را فیصل دهند کوسه میخال ظاهرا با ایشان
متفق شد لیکن ماجرا را چنانکه گذشته بود بعثمان اعلام نمود همینکه عثمان از جشن مزبور وعده گرفت مشار
الیه در کمال خرمی وعده حضور داد و یک گله گوسفند برسم هدیه جهة مخارج عروسی جهة دوست باجلال خود
خود که حاکم بیلیجیک باشد فرستاد و خواهش نمود که مثل سالهای گذشته اذن بدهد که اشیاء قیمتی و اموال
نفیسه ایل و الوس خود را بمصاحبت زنان بقلعه روانه دارد که پس از اتمام عروسی از آنجا بییلاق
توجه نماید حاکم بیلیجیک از این حیله بسیار خوشوقت شد و اذن داد که احمال و اثقال را کما فی السابق
نزد او فرستند و پیش خود میگفت که چون عثمان را از میان برگیریم اموال او را نیز بحیطه ضبط درآوریم
قرار بر آن داد که یکشب پیش از انعقاد عروسی اموال عثمان و قبیله اش بقلعه نقل نمایند در شب موعود
عثمان خود با سی نفر از مردان کار و دلیران شمشیرزن خنجرگذار ملبس بلباس زنان پوشیده اسبان
تیزآهنگ و تکاوران پلنگ جنگ را از نفایس امتعه خود که شمشیر تیز و خنجر و ناوک دلدوز و نیزه جانگداز
بود بار کرده بدون ممانعت احدی بقلعه درآمدند و در کمال سهولت آن حصن حصین را متصرف شدند
بعلت اینکه اغلب سکنه و سپاهی آنجا بعروسی حاکم رفته بودند و خبر از این ماجرا نداشتند عثمان پس از آنکه
کارهای خود را منظم کرد و در جاهای لازم چند نفر از دلاوران که لازم بود گذاشت باقی را

خود برداشته در تنکه قالداریق که سر راه حاکم بلیجیق بود در کمینگاه نشست حاکم مزبور بخیال ضبط
اموال عثمان و قتل شخص او دست بدست عروس خرامان ترا از طاوس داده با صد هزار شوق
و شعف روانه بکنجه میرفت که یکباره عثمان از کمینگاه دلاوری در آمده با شمشیر آخته بر سر
آن بخت برگشته در تاخت و بیک زخم جان شیرینش را روانه بارگاه قابض ارواح ساخت و دلبر
شیرین ترا از جانش را که در آسمان دلبری در مملکت کرک مهری بود تابنده و در فلک دلربائی بولایت
یونان خورشیدی بود درخشنده در پنجه اقتدار عثمان اسیر و دستگیر گردید آن دختر بی‌نظیر از حسن
منظر و لطیف پیکر بود که یونانیانش لولوتپس که بمعنی نیلوفر است مینامیدند چون حسن جمال آن عروس
رعنا قامت زیبا صورت را مشاهده نمود از کمال وجاهت منتهای صباحت او خوشدل شد و آن
نوعروس حدیقه ملاحت را نامزد نور حدیقه خود اورخان نمود و از آنجا متعاقبا قلعه یارحصار و نیلوفر که حاکم
یارحصار بود تاختن فرمود این قلعه فیما بین برسا و انکوریه و نیکی شهر واقعست باین طریق که از نیکی شهر
وقتی بکوتاهیه میروند از جاده بیکروز راه قلعه یارحصار واقع بود امروز نیز از آن قلعه یک مسجد و چند
حمام باقی مانده است بالجمله عثمان بر سر آن قلعه رفت و مفتوح نمود و در همان حین طوغرود الدله یکی
از سرداران عثمان بود اینکول را فتح کرد از فتوحات متواتره این سه قلعه که در اوان سنه 1299
عیسوی مطابق سنه هجری که در اواخر قرن هفتم هجری و قرن سیزدهم عیسوی بود پایه دولت عثمان
بدرجه اعلای سلطنت ارتقا یافت و در همین سال دولت سلاطین سلاجقه روم با نتها انجامید و عثمان
در ممالک متصرفی خود باستقلال و استبداد حکومت میراند و ابتدای تاریخ سلطنت این سلسله از آن
زمان شروع شده است اسیر کردن سلطان عثمان نیلوفر پر زیب و فر را بسیار شبیه است بربودن
زنهای طایفه سابین و تصرف قلعه بلیجیق مثل فتح کردن شهر تروا مینماید اگر چه هر دو فقره را جنبه افسانه بودن
غلبه دارد لیکن احتمال دارد که بعضی از آن وقایع را اصلی بوده خالی از راستی نباشد ربودن زنها
قبل از طوایف سابین و بعد از آنها نیز اتفاق افتاده است منتهای مدید قبل از خراب شدن شهر تروا
در تاریخ قدیم ایران گرفتن قلعه روئین دز را بهمین طور نقل میکنند که اسفندیار با جمعی از مردمان سپاهی

در لباس بازرگانان داخل قلعه شدند و در وقت معین حاکم قلعه را با پستخطین بقتل در آورده متصرف
شدند در همان وقت که عثمان بحیله مذکوره قلعه بلیجیق را بتصرف در آورد قلعه طرابلس را سپاه عثمان
بتدبیری که نظیر همین مکر بود ضبط کردند باین طریق که جمعی از لشکریان را بلباس تجارت با بارهای
اسلحه و نقاره خانه که در میان جعبه‌ها گذاشته بودند وارد شهر گردیده بحیطه تصرف در آوردند
و بطوریکه عثمان در گرفتن بلیجیق حیله کرده بود علیشیر حاکم قرمیان نیز بدو تقلید نمود لیکن مطابق وقایع
چنان مینماید که این حیله را نویسندگان ترک بپادشاه خود نسبت داده‌اند و در حقیقت او از جای
دیگر اخذ کرده است با آنکه این امر از او هیچ صدور نیافته است اما در ربودن نوعروس سابقه الذکر
و نیلوفر بودن اسم او شکی نیست اختلافی که هست در تاریخ گرفتن و طریقه تصرف نمودن بلیجیق است
رودخانه که صحرای بورسا را آب میدهد نامش نیلوفر است همچنین پل بزرگ سنگی که در مقابل
شهر ساخته شده است با مسجدی که در پای قلعه قریب بدری که سمت حمامها میرود با اسم نیلوفر از نتایج همت
آن ملکه نیک اختر است که اورخان از او دو پسر پدید آمد که یکی سلطان مراد اول و دیگری سلیمان
پاشا است و همچنین از مال خاتون نیز دو پسر بوجود آمد که یکی اورخان و یکی علاء الدین بود پس
از آنکه علاء الدین سیم آخرین سلطان سلاجقه روم بیدترین وجهی کشته شد مملکت سلاجقه چنانچه سابقا
نیز مذکور گردید منقسم بده قسمت شد و در هر قسمتی حاکمی مستقل حکومت میراند عثمان از قراری که میگویند
دوازده سال قبل از فوت علاء الدین در دار الحکومه خودش که قراجه حصار باشد خطبه را بنام خود
حکم بخواندن فرموده بود باین واسطه لازم می آید که فورا پس از علاء الدین علامت ثانی سلطنت اسلام را
نیز که عبارت از سکه زدنست بنام خود زده باشد لیکن چنان مینماید که در این مدت دوازده سال اسم
علاء الدین را در مقر حکومت عثمان بصاحب اختیاری و خداوندگاری در خطبه دا مینمودند و عثمان باج
ده و خراج گذار علاء الدین محسوب میشد اسم عثمان در خطبه داخل شد مگر بعد از علاء الدین و سکه بنام نامی حکم
داران این سلسله شد مگر در عهد اورخان چنانچه پس از این مذکور خواهد شد عثمان همینکه مالک بتعلق
ممالک واقعه در اطراف کوه المپ شد حکومت آنها فیمابین سرداران گرامی و پهلوانان نامی که در

فتوحات اقدا و را امداد نموده بودند تقسیم نمود چنانچه پسر خود اورخان را در حد جنوبی مملکت
که قراجه حصار باشد حکمران کرد و برادر خود کوندوز الپ را ضبط یار حصار و ترپساد دانی کو را
که بدست تورتو دالپ مفتوح شده بود بجود دش واگذار کرد و مداخل ملیجیق را در حق دراویش و شایخ
مقرر داشته تولیت آنرا بپدر زن خود ادب علی واگذار کرد که با مال خاتون زن عثمان
و علاء الدین پسر کوچک مشار الیه در آنجا توطن داشتند و دار الحکومه خود را در ینکی شهر که بحد شمالی
ولایات واقع بود قرار داد و این ولایات را طول و عرض تقدیر بود که در یکروز طول آنرا توان طی
طی کرد و از همه طرف سلطان آنی محدود بود که امروز یکی از هفده سنجاق و بیست و پنج حاکم نشین
دولت و سیعه عثمانلو است این بود آغاز کار این دولت در سال قرن سیزدهم عیسوی که مقارن
۶۹۰ ششصد و نود هجری باشد یکصد و پنجاه سال بر این مقدمه گذشت تا قوامی در این دولت و جلالی در این ملت پدید
آمد و آن پس از فتح شهر قسطنطنیه بود و یکصد و اند سال بعد از این فتح میمون روز بروز اقتدار آل عثمان
زیاد تر شد تا اینکه جزیره شپیر را متصرف شد با علی درجه بزرگی و سلطنت رسیدند و چهار صد سال
بعد از برقرار شدن حکمرانی خداوندکار این دودمان مصالحه کارلوویس اتفاق افتاد که اولین علامت
تنزل و انحطاط ایشان بود و این قهقرا روز بروز تزاید پذیرفت تا مصالحه رکنارج در اواخر ۱۱۸۸
هجری اتفاق افتاد و تا این ایام هنوز بهمان حالت برقرار مانده است بلکه آثار عجز و انکسار و علامات
فقر و افتقارش چنان مینماید که بیشتر شود و زیاده گردد بالجمله در آخر قرن سیزدهم عیسوی که اوان
ششصد و پنجاه و هشت هجری باشد دولت سلاجقه روم بانتها انجامید و بنای سلطنت عثمان شد
دویست سال بعد از تصرف صلیب پرستان بیت المقدس را و شش سال پس از بیرون رفتن مکه
از دست ایشان در آسیا و اروپا کارهای بزرگ اتفاق افتاد و حادثهای غریب روی داد و
قلق و اضطراب خلق چنان مینمود که مزاج طبیعت رو بفساد گذاشته است چنانچه مغولها تمام مملکت را
آلمانیا زلزله عظیم واقع شده در بلاد جزیره که مروتو نامی باشد از هوا عقرب بارید و در آسیای صغیر
فیما بین طوایف عثمانی و قرمانی حرب صعب اتفاق افتاد که با زمدت یکصد سال بین طایفه اخیره فقط

وبحکومت سکی شهر تا مورزش و اسکیشار و آق را با یونی حصار تصرف اغوز الپ و وحسن الپ را

تفوق خود را نسبت بعثمانیها نمودند که گذشته از این اتفاقات عجیبه که در تاریخ آسیا و اروپا ضبط است
مورخین ترک بعصر عثمان و اسم او اشارات بزرگ میدهند چنانچه میگویند که از اول هجرت
نبوی تا هفتصد سال بعد در سر هر صد سال که باعتقاد ما در هر راس مائه باشد یک پادشاه عظیم الشأن
ظهور کرد که بر اغلب ربع مسکون تسلط یافت باین طور که در راس مائه ثانی عمر بن عبد العزیز ظهور کرد
که اعدل خلفای بنی امیه است و در راس مائه ثالث مأمون الرشید عباسی بر سریر خلافت نشست و در
مائه رابعه عبید الله مهدی در افریقا واضع خلافت خلفای فاطمی شد و در مائه خامسه خلافت القادر بالله
عباسی شروع کرد که مدت چهل سال طول کشید و در راس مائه سادسه ظهور چنگیز خان شد و در مائه هفتم
سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بروز کرد و در سریر سلطنت تمکن یافت این بود تفصیل شرافتی
که مورخان ترک بعصر سلطنت عثمان بسته و امتیازی که نسبت باسم این پادشاه میدهند از تفاوت است
که میگویند بعد از خلیفه سیم خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه هیچ پادشاهی بشکوه سلطان عثمان با این
اسم قدم بر تخت سلطنت اسلام نگذاشته بود عثمان خلیفه صاحب دو لقب مفاخرت حسب بود که
جامع القرآن و یکی ذو النورین باشد و سبب گرفتن این دو لقب بر اهل اسلام معلوم است و چون
اهل اروپا احتمال میرود که ندانند لهذا گفته میشود که ذو النورین از آنجهت میگفتند با دو دختر برج نبوت
دو دختر حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه مزاوجت کرده بود و جامع القرآن با این واسطه لقب
گرفت که آیات متفرقه کلام مجید را جمع نموده یک مجلد ساخت در عهد خلافت او سپاه اسلام از
کنار جیحون تا ساحل بوسفور را مفتوح ساختند از ممالک ایران خراسان و مرو و بلخ و اصفهان و فارس را
گرفتند و از اروپا جزایر شپیر و کرت و مالتا را فتح کردند و قسطنطنیه را اعراب فقط اول بسردار
معاویه مفتوح نمودند و قارن خاقان ترکستان را با یزدجرد آخرین خسرو ایران از میان برداشتند
و دولت چندین ساله عجم را بر هم زده پایمال نمودند از برکت این اسم بود که سلطان عثمان هفتصد سال
بعد از هجرت با آن همه اقتدار بسلطنت رسید چنانچه مناسبتهای دیگر نیز از برای جلادت نام او
بیان میکنند و آنها از این قرارند که چون اهل اسلام را بجهت مضمون الاسما تنزل من السماء در نام

اشخاص اعتقاد خاصی ست و از انیکه عثمان در لغت عرب معنی شکننده استخوان است با مرغ دولت که
همای باشد بواسطه شکستن استخوان جانوران نسبتی تامی دارد و همچنین چون این عثمان از اولاد گوکخان
داد و از جمله شش پسر بزرگ اغوزخان بود که کازاشکپه ملقب به یوزوق شدند در بطنهای کلی او هم
عثمان دارد و شکستن لشکرها و تخریب بقاع و فتح قلاع که از و دیده شد همه بمین این اسم بود ما
مع القصه چون آثار دولت و علامات اقبال عثمان را از قراریکه مورخان ترک بیان کرده بودند
مذکور داشتیم آغاز اقتدار و ابتدای لشکرکشیهای او را مرقوم میداریم و آن بدین تفصیل است که
قلعه کوپری حصار بلا فاصله در پیش قلعه ینکی شهر دار الحکومه عثمان واقعست و قاتی را که عثمان با
حاکم بلیجیق دوست بود چندین بار براین قلعه تاختن کرد ولی کاری از پیش نبرد و حاکم بلیجیق چون با حاکم
کوپری حصار دشمن بود عثمان را در محلی که موسوم است بانجیر پیناری یعنی چشمه انجیر مهمانی کرده وطوی
داد پس از آنکه درجشنگاه حاضر شدند بعثمان تکلیف کرد که دست او را از بابت تملق و احترام ببوسد
عثمان از این تکلیف متغیر شده سلسله دوستی را با حاکم مشار الیه از هم درگسیخت و چندی نگذشت که قلعه
بلیجیق را بتصرف خود درآورد باین واسطه گرفتن کوپری حصار یکچندی بتعویق افتاد تا زمانیکه حکومت
عثمان استعلایی یافت و سکه و خطبه را بنام خود کرده در ولایات خود قاضی قرار داد و برای تعیین
اقمشه که ببازار مملکت او درمی آمد باج و خراج معین نمود آن وقت بخیال گرفتن بلیجیق افتاد و در این خصوص
با یاران و سرداران خود مشورت نمود از اهل شورت یکی دوندار عم پیر عثمان بود که هفتاد سال
قبل از آن اختلاط مصاحبت برادرش ارطغرل بخدمت علاء الدین رسیده و در این وقت قریب بود سال
از عمر او رفته بود در حین مشورت عثمان را از لشکرکشیدن بسمت کوپری حصار ممانعت نمود و گفت
که با وجود دشمنان قوی که او را از اطراف حاطه دارند و مترصد بهانه هستند که در دفع عثمان با یکدیگر
متفق شوند چنانچه حاکم قرمیان از پیش رو و سردار سرحدات یونانی از پشت سر دکال عداوت و کینه
منتظر وقت میباشند از حزم و احتیاط بعید است که باین و دیار و تسخیر کوپری حصار نهاده شود سلطان
عثمان از نصیحت عم قهرم موافق مزاج نیفتاد و غضب آلود گشت و خشمش چنان بالا گرفت که تیری بر کمان نهاده

بر

سینه بی کینه آن پیر خوش تدبیر را هدف پیکان نا انصافی ساخت بیچاره پیر بی تقصیر همان زخم در همان
آن درگذشت از این قتل ناحق معلوم میشود که در ابتدای کار بنای این گروه تا چه حد به بی انصافی
و بیمروتی بود و است قبر دوندار در سر راهی که از چاکر پیناری بکوپری حصار میروند در میان دوا
واقعست این سنت سنیه در میان سلسله علیه عثمانلو برقرار شد که در ابتدای جلوس هریک از سلاطین
میبایست یکی از اخوان یا اعمام یا بنی اعمام را کشته در سردابی که دوندار در مدخل آن مدفون است
دفن نمایند بالجمله ادریس که یکی از مورخین اتراک است و از اول کتاب خود بنا را بر نگاشتن اعمال
پسندیده و افعال حمیده عثمان و اولادش گذاشته است سهواً چیزی ننوشته است از ذکر این فعل شنیع و قتل
ناحق بگذرد و تفصیلی که مذکور شد در کتاب خود مسطور داشته است خلاصه چون عثمان عم خود دوندار را
بکشت لشکر بر کوپری حصار کشید و آنجا را مفتوح ساخت و بعد از این فتح طامعه اش بحرکت آمد میل
بگرفتن قلاع همجوار آنجا که در حوالی نیس واقع بود نمود گرد که عبارت از قلاع دیسو و تویون حصار و ماریا
باشند گذشته از میل طبیعی سلطان عثمان بتصرف کردن این قلاع و علت دیگر هم رسیده بود که
باعث توجه خاطر او باین امر خطیر شد یکی پریشانی و ضیاع مستحفظین آن قلاع بود و دیگر طغیان رودخانه
سانگاریوس و عوض شدن مجرای آن رودخانه بواسطه شدت طغیان اما سبب پریشانی و ضیاع محافظین
این بود که چون سابقاً مواجب و مرسوم زیادی بآنها داده بقاعده و بموقع کارسازی مینمودند
بعد را دریکشورت منحوسی قرار بر آن گذاردند که مقرری ایشان را مقطوع داشته در عوض مالیات
اراضی ایشان محسوب دارند بمحض اجرای این حکم خیال محافظت قلاع از سر محافظین بر رفت یکسر
از پیشه برفتند و باندیشه کسب معاش در افتادند دروازه را دروازه بان نماند و قلعه را نگهبان علاوه
بر اینها رودخانه سانگاریوس که نیز گو خندق طبیعی قلعه این قلاع بود بواسطه طغیان از مجرای اصلی خود تجاوز
نموده بصحرا در افتاده و بعد از یکاه باز در مجرای قدیم خود در غلطید و چندان گل و لای با خود آورد که همه معابر
خود را مملو ساخته سهل العبور نمود این تغیرات نه تنها سلطان عثمان را بر تصاحب این قلاع مایل نمود
بلکه علی عمر بک حاکم کاستمونی را نیز باین خیال وا داشت او یکی از جمله دو نفر امرائی است که ممالک

سلاجقهٔ روم را فیما بین خود تقسیم نموده تصاحب کردند لیکن تفوق سلطان عثمان بر او و غیر ایشان امکانش
فرصت نداد که بتوانند با وجود او جسارت این مطلب را نمایند در حوالی نیکومدی و نزدیکی
قویون حصار جنگ اول سلطان عثمان با موزارون سردار سپاه گرگ که از اهل بزانس بود دست
داد شکست یونانیان بحدی منحوس شد که مزارع را در وقت درو تفویض عثمانیان کرده جانب تنگ
و پا بدر بردند آی طوغدی برادرزاده عثمان که پسر غندوز الپ باشد در این معرکه کشته شد و عثمان
از این بابت بسیار محزون و پریشان گشته پس از تجهیز و تکفین بفرمود تا در نزدیکی قلعه قویون حصار
مدفونش ساختند قبر او در سر راه واقع است و مشهور چنانست که اگر اسبهای ناخوش را بر آنجا برند
صحت پیدا میکنند جنگ قویون حصار و فتح آنجا در سنه ۱۳۰۱ عیسوی مطابق سنه ۷۱۷ هجری اتفاق افتاد بعد
از فتح آنحصار سلطان عثمان تا بدروازه شهر نیس لشکر راند چون ارتفاع دیوار و استحکام برج و باره
بحدی بود که لشکر عثمانی نتوانند بحمله و یورش شهر را تسخیر کنند لهذا سلطان عثمان بجهة تشویش داشتن اهل
شهر در مقابل قلعه و بر فراز کوه حصاری ساخته موسوم به پسم طارغان که یکی از سردارهای رشید
بود نموده و آن سردار را در آنجا گذاشت تا متوجه احوالات اهل قلعه بوده مترصد ایذای ایشان باشد
شش سال بعد از شکست یونانیان که سنه ۷۲۳ هجری باشد حکام قلاع ادرنوس و مودنوس و کته و تسبل
باتفاق حاکم بورسا و بفرماندهی و مصمم جنگ سلطان عثمان شده لشکر بر سر او کشیدند سلطان عثمان
از اتفاق ایشان اندیشه نکرده با سواران ترکی نژاد و جوانان جلادت بنیاد بعزم مقاتله با ایشان
مقابل شد حربی مردانه کرد و رزمی دلیرانه نمود چنانچه حاکم کستل در میدان جنگ کشته شد و حاکم کته
بمشقت تمام از جنگگاه بدر رفته پناه بحاکم الوباد برد سلطان عثمان بحاکم مزبور حکم استرداد فراری مذکور را
کرد مشارالیه قبول حکم نمود ولیکن بشرطی که سلطان عثمان متعهد گردد که خودش با اولاد و احفاد هرگز از
رودخانه الوباد عبور ننماید سلطان عثمان قبول شرط نمود و اولاد او نیز رعایت ظاهر شرط کرده از
رودخانه مذکور عبور ننمودند لیکن بکشتی نشسته از دریای الوباد عبور کردند و داخل خاک الوباد شدند
خلاصه یکسال بعد از این مقدمه سلطان قراعلی پسر علی قوداالپ را مأمور بگرفتن جزیره قالیوس که جزء ولایات

[illegible]

کت بود فرمود مشارالیه بعد از فتح آنجا با دختری از دختران یونانی که در وجاهت عدیل
و بدیل نداشت و از جمله اسرای آن جزیره بود مزاوجت نمود قبل از تسخیر این جزیره امر دریائی
اتراک تکمیل پذیرفته بود و با یکشتی داخل جزیره خیوز شده اهل جزیره را اغلب بقتل رساندند
بعضی که از زیر شمشیر ایشان جانی بهزار مشقت بدر بردند برخی خود را بقلعه در انداختند و طایفهٔ با
زن و فرزند و مال و پیوند در چهل کشتی نشسته بدریا رفتند تا خود را بجائی برسانند از قضایای اتفاقیه
در حوالی جزیره سکی روس طوفان شده و هر چهل کشتی غریق بحر فنا شدند و قلیلی از آنها خلاص شدند از
آن تاریخ بعد دریازنان عثمانلو جزایر آق دنگیز را از مدخل بوسفور تا تنگه جبل الطارق خراب و ویران
ساختند مورخین بزانس و روم و اتراک را بجزایر پرتس و رودس و ساموس و کارپاتوس و ملنوس و چیلی ۳ (ساقز دش)
و کاندی و مالتا و غیره هم در تواریخ خود ضبط کرده اند لیکن چون تاریخ نویسان ترک هیچ اسمی از این
فقرات نمیبرند و هم در آن اوقات مملکت سلطان عثمان هنوز تا بکنار دریا نرسیده بود میتوان
احتمال داد که این کشتیهای ترک که پاشمر میگوید همانا این اهل ایران بوده اند میشود دخلی بعثمانلوها نداشته
باشند بلکه متعلق بسایر حکام ترک که در سواحل آسیای صغیر حکومت داشته اند بوده است که عبارت
از کنار خلیج مدانیا تا خلیج مکری باشد القصه امپراطور روم که در آن وقت اندرونیک پالئولوگ بود از
تهاجم متواتر اتراک بتنگ آمده متوسل بغازان خان مغول که پادشاه والاجاه ایران بود گردید و
دختر خود را نامزد او نموده و در عوض استدعا کرد که رفع دست اندازی ترکان را از مملکت او بکند غازان خان
خواهش امپراطور مشارالیه را قبول نموده بحکام عشره ممالک سلاجقه روم اعلام فرمود که دست تطاول را
از مملکت امپراطور دور دارند و پیرامون ولایات او نگردیده خود را نشان ندهند لیکن عمر غازان خان
بانجام این مهام وفا نکرد و قلیل زمانی بعد از اجرای احکام مذکوره جهان را بجا و دار ابد رو نمود امپراطور
روم چون از وفات غازان خان و نشستن شاه خدابنده بجای او اطلاع یافت معامله پدر را تکلیف
کرد و آنچه بغازان وعده کرده بشاه خدابنده تعهد نمود و استدعای اتحاد او را در رفع شر اتراک
اظهار کرد شاه خدابنده اولا بملاحظه اجرای حکم غازان خان ثانیا بطمع درک وصال دختر امپراطور بحکام

[illegible]

وبعد ما لا کلام در صدد انجام مهام امپراطور برآمد و چهل هزار سوار مغول را مأمور آنحدود نمود
و حکم کرد که بمعیت هزار آنها بسرداری یکی از برادرزادگان شاه خدابنده بسمت قونیه حرکت نمایند
و عهدهای غازان خان و لشکر فرستادن شاه خدابنده و نتوانستن علاء الدین حکمران قونیه را از گرفتن
ساز و باز دارد و بنزان صاحب اختیار زمینش را از تصرف افرونتیرا ممانعت کند مریانا مزد دختر
شاه خدابنده و تحیه درک فیض خدمت شوهر و تعجیل نمودن در حرکت قشون مأموری مجلا روانه ایران بود
چون تابعین رسید عثمان را از ملتفت نمودن شاه خدابنده بتخریب حکومت و تخویف نمود سلطان
عثمان اعتنا بدین مطلب نکرد و تحذیرات دختر امپراطور بجای اینکه او را از دست اندازیهای بولایت
پدرش باز دارد برآن واداشت که بیش از پیش در پی ایذای امپراطور برآید مملکت او که قبل از آن از
پایین رودخانهای سانکاریوس و ملاس که جز خاک طوایف سیفون و بایزون بود تا ساحل
بوسفور کشیده شده بود و قتل و غارت سپاه او ساکنین اطراف را همیشه در تشویش و پریشانی داشت
در آن اوقات از بابت استحقار و استخفاف عروس خان مغول بحصار پیش روی نمی حمله برد و بقلعه مستحکم
تریکوکیا که اتراک قوجه حصار نامیدند در تاخت پشتبانان حصار که تیراندازان ماهر بودند بسپاه
عثمان اذیتهای زیاد نمودند لیکن یورش بگذشتن خندق عمیق حصار را خراب ساختند و قلعه را بقهر و غلبه بگرفتند
سیلابهای خون از قتل ساکنین آنجا در جریان آمد سلطان عثمان از گرفتن این حصار و حصار کوبوکاودا
درکو دالپ که سابقاً گرفته بود خود را از صدمات سپاه مغول محفوظ پنداشت این تفاصیل را
که پاشیمر در تألیفات خود ناقص ضبط کرده است نویسندگان اتراک مفصلتر نگاشته غیر از این
دو قلعه قلاع آق حصار و لفک و مکجه را نیز مرقوم داشته اند این سه قلعه در کنار رودخانه ملاس واقعند
که رودخانه لفکه و ینکی شهر میباشد سلطان عثمان که هفده سال قبل باتفاق دوست خود کوسه میخال حاکم
قلعه خیرخنکیا گردشی در سواحل شمالی رودخانه سانکاریوس کرده بود چون عزیمت آن صفحات را داشت
مجدداً کوسه میخال را اعلام نمود که باو ملحق شود منظور سلطان عثمان در این بار تنها مرافقت کوسه میخال
نبود بلکه دلخواهش این بود که مشارالیه را دعوت بدین مبین اسلام نماید کوسه میخال بسبک انجمن

اورا رد نمود و بهردو را قبول کرد و همچنین صمصامه چاوش که هفده سال قبل در آن راه انیتا
راهنما و بلد بود باز از برای انجام همان مهم بخدمت سلطان عثمان رسید و با سلطان قرار گذاشت
که بعد از تکمیل آنخدمت در حوالی ینکی شهر و لفک قلعه را که در بالای کوه واقع بود بقبول او واگذار کنند
سلطان استدعای او را قبول و قلعه مذکور را بقبول واگذار نمود و از آن قلعه باسم چاوش کوی
برقرار است صمصامه سرسلسله طایفه چاوش است که بعدها در دولت عثمانلو کارهای عمده و شغلها
معظم بعهده آنها بود چنانچه اعلام اخبار دولتی و امین سلطان بودن و بحضور بردن سفرا و سفیر شدن
خاصه آنها بود اگرچه این مشاغل خطیره در دولت عثمانلوها مخصوص این اسم شد لیکن منصب چاوشی
قبل از دولت عثمانلوها شغل مخصوص بخصوصی است چنانچه امپراطورهای بیزانس و سلاطین سلاجقه را نیز چاوش
باشی بوده است سلطان عثمان از لفک بسمت آق حصار و مکجه و کیوا در حرکت آمد حکام آنها بعضی
از در اطاعت و انقیاد درآمده باستقبال سلطان شتافتند و برخی از کمال واهمه قلعه را گذاشته فرار
کردند چنانچه حکمران آق حصار باستقبال سلطان عثمان رفته اطاعت نمود و حاکم کیوا بطرف
قرادر فرار نمود فقط اهل قلعه الیسادکی ضعیفی کردند و سلطان محاصره آنها را بعهده قراعلی بیگ
آیغود الپ واگذار کرد و آنها در آخر یکی قراچپی یکی نگرمیاری نامیده شد پس از آنکه قراعلی آن قلاع را
مفتوح ساخت سلطان تمام قلاع را با ولایت کیوا برسم سیورغال باو واگذار کرد که قلعهای ینه و نبت
چی حصار و قراکوزی نیز در جز آنها بود در این اوقات که سلطان عثمان مشغول تصرف کردن قلاع
سرحدات امپراطور بیزانس بود طایفه تاتار که مورخین عثمانلو ایشان را چودار و نویسندگان بیزانس تخارکی
میگویند و فی الواقع از الوس مغول محسوب میشوند غفلتاً از حدود جنوبی مملکت سلطان عثمان سر درآورده
بقراجه حصار هجوم آور شدند سلطان محافظت آن قلعه را بعهده پسر خود اورخان مقرر داشته بسالتو
آلپ و کوسه میخال را در پیش او گذاشته بود اورخان باتفاق آن دو پهلوان بدفع طایفه چودار
که از قرمیان نجاک قراجه حصار وارد شده و بازار شهر تاراج کرده بودند گذشت بعد از تلاقی فریقین
ایشان را متفرق ساخت بدین فتح نمایان که در اول کار از او دیده شد سزاوار تحسین پدر و لایق زنده

او شد و سلطان عثمان چون از جنگ اول اورخان خوشنودی حاصل نمود او را بفتح تتمه قلاع و بلاد واقعه فیما بین رودخانه ساکاریوس و دریا کرد که امروز بسنجاق قوجه ایلی موسوم است و بتجربه اطمینان خاطر خود داورخان چهار نفر از سرکردگان دلاور را که مدت بیست سال رشادت و صداقت ایشان را تجربه کرده بود همراه او روان ساخت آن سرکردها یکی کوسه میخال و یکی عبدالرحمن غازی و دیگری کنور آلپ و یکی آقچه قوجه بودند جنگ اول در پای قلعه شد که سابقا سلطان عثمان محاصره کرده مفتوح نساخته بود لیکن این دفعه بواسطه جلادتهای قراچپ فتح گشت بعد از چندی آن قلعه را با اراضی آن حوالی بقبول قراچپ دادند در خرابهای آنجا قبر این پهلوان هنوز باقی مانده است بعد از آن اورخان قلعه آب صوفی را فتح کرده بقبول کنور آلپ داد و پس از گرفتن آن حصار که در کنار رودخانه ساکاریوس در بالای پل کیوا واقعست اورخان قوتهای خود را در قلعه کوپری کی در کنار بحیره ایان کولی اتفاق اقتاده است جمع نمود و از آنجا قراعلی را بخدمت پدر خود فرستاد تا خبر فتوحات او را اخبار نماید بعد از آن قلعه قرا تکین را که در حوالی نیس واقع است و زنان آنجا را شل سایر اموال غارت شده بیکدیگر قسمت نمودند و حراست قلعه را بعهده چاووش واگذار کردند کنور آلپ به آقیازی برفت و قلاع واقعه در آنجد و در ابتصرف در آورد که عبارتست از توزبازاری و کلیکی و قاپوجیق و کراسته چی باشند آقچه قوجه بطرف آق اوا در حرکت آمده و همه آن بلاد را مفتوح ساخت هنوز آن دیار را باسم فاتح آن خوانده قوجه ایلی میگویند این فتوحات در سنه ۱۳۱۷ عیسوی مقارن سنه ۷۲۳ هجری اتفاق افتاد نیس که اهم قلاع واقعه در سرحد دولت امپراطور بیزانس بود از همه سمت در احاطه دشمنان بود و از سپاهیان عثمانی جمشده در قلعهای تریکوکیا و قرا تکین واقعه در مقابل دروازهای شهر که سلطان عثمان و اورخان مفتوح ساخته بودند پیوسته در تشویش و تزلزل بودند سلطان عثمان بجهة احاطه کردن بورسا از همین قرار برادرزاده خود آق تیمور و یکی از سرکردهای دیگر را که بالابان نام داشت حکم کرد که در برابر این هر یک از آنها قلعه ساخته و با مقداری کافی از سپاهیان ترک در آنجا بمانند آق تیمور قلعه خود را در مقابل دروازه شهر در جائی که هنوز گنبدهای آب گرم قاپلیچه برقرار است ساخت و بالابان قلعه خود را در کنار

رود نیلو

رود نیلوفر بنا نهاد هنوز آن قلعه برقرار است و بقلعه بالابانجق معروف است مدت ده سال سپاهیان این قلاع شهر وابلش را در کمال تنگی محصور داشتند آن وقت سلطان عثمان مصمم شد که جمیع قوت خود را بآن سمت کشیده شهر را بیورش مسخر نماید و چون خودش گرفتار مرض نقرس بود خواست سرداری سپاه را به پسر خود اورخان واگذار نماید از برای این کار رؤسای سپاه و بیاکی مردمان کافی که در دایره او مجتمع بودند طرح مشورت در انداخت از اهل شورا کوسه میخال و تورغود آلپ و شیخ محمود و اخی حسن برادرزاده ادب علی صلاح را در آن دیدند که اول قلعه ادرنوس واقعه در کوه المپ که بمنزله کلید این شهر است بجنگ آورده بعد شهر را بتصرف در آورند این مصلحت را که در ملاحظه احتیاطات جنگی دیده بودند نظر بیک خیال انتقام پسندیدند زیرا دو نفر از دلاوران عثمانی در پیش انداختن تسخیر آن قلعه بکمیل شدند بعلت اینکه آی طوغدی آلپ برادرزاده سلطان عثمان را حکمران آن قلعه کشته بود بنابراین اول بادرنوس حمله برده انتقامی بسزا از قلعه و اهالی آن کشیدند چنانچه حاکم آن کشته ساکنانش را اسیر اموالش تاراج و برج و بارویش را خراب کردند بعد از فراغت از این کار اورخان بیرق قلعه گشائی خود را در سمت شرقی بورسا در دامنه المپ در پینار باشی که منبع سرچشمه است زیر دیوار شهر و قصبه فرو کوفت حاکم بورسا از ملاحظه آن حال سراسیمه شده کوسه میخال دوست قدیم اورخان را واسطه کار خود کرد کوسه میخال از اورخان استدعا نمود که حاکم مشار الیه را با عیال و اطفال و اموال در مصاحبت جمعی از کماشتگان امین اورخان بگملیک رسانده و مراجعت نمایند اورخان خواهش کوسه میخال را قبول نمود بشرط اینکه حاکم مذکور مبلغ سی هزار طلای مسکوک بسکه بیزانس باسم اسیر بها تسلیم خزانه عثمانی نماید این بدعت عجیب استدامت پذیرفت و پادشاهان مغلوب عیسوی ابداً همه ساله این وجه کثیر و مبلغ خطیر را تا مدت سیصد سال تسلیم کارگذاران سلاطین عثمانلو بعوض بهای اسیری خود مینمودند در اوایل قرن هفدهم عیسوی که مقارن سنه ۱۱۱ هجری باشد مصالحه سیتوا توروک اتفاق افتاد و این فقره عمده را از دفتر آل عثمان محو ابدی ساخت بورسا که موافق نقشه پلین از بناهای آنیبال بود و قاتنیکه مهمان پروزیاس پادشاه بیتینیه بود آنجا را ساخت و سیف الدوله همدانی در قرن دهم عیسوی مسخر کرده بود بتصرف آل

عثمان درآمد و اولین شهر بزرگ واضع این سلسله و پای تخت پسر او شد بعلت اینکه خبر این فتح بزرگ
بعثمان نرسید مگر اندک زمانی قبل از ساعت وفات او سلطان عثمان از فتح بورسا پای تخت بسیار
زیاد مشعوف شد و آنجا را پای تخت سلاطین آتیه از اولاد خود پنداشته مقبره خود را در آنجا قرار
داد و بعد از بیست و هفت سال سلطنت و هفتاد سال عمر جهان فانی را بدرود کرد و وفات او در
سنه ۱۳۲۶ عیسوی مطابق سنه ۷۲۶ هجری اتفاق افتاد چهار ماه قبل از این واقعه شیخ ادب علی پدر زن سلطان
عثمان جهان فانی را بدرود کرده بود و یکماه بعد از ادب علی دختر ادب علی زوجه عثمان مادر اورخان که مورخین
ترک بمناسبت ماه خاتون بودن اسمش دولت خاتون نامیده و لقبش را قمریه میخوانند رخت از این سرای
عاریت بربست و بدار البقا پیوست سلطان عثمان را آنقدر فرصت نماند که آخرین حقوق ایشان را
بجا آورده در پلیچق تجهیز و تکفین و تدفین ایشان مبادرت و مباشرت نماید همینکه اورخان از حالت
قریب الفوت پدر آگاه شد معجلا ببالین مرگ که در قلعه سوکود بود شتافت یاران رزم آزمای
دلاور و پیران نصیحت پیرای کهنه آور را که سلطان عثمان با او متفق کرده بود با خویشتن همراه برد
و ایشان عبارت بودند از طورغود الپ و شیخ اخی شمس الدین برادر شیخ ادب علی و اخی حسن برادرزاده
مشار الیه و عثمان حاجی که امام ایشان بود و قراخلیل جندرلی که اولاد او تا مدتی در دولت عثمانی عسکر
و وزیر اعظم شدند سلطان عثمان وصایای خود را اگر چه آخرین خواهشهای خود را با آن شش نفر بیان
نمود و اورخان را برحمایت شریعت مطهره اسلام ترغیب نموده بعدالت و خوش رفتاری تحریص
فرموده خواهش کرد که نعش او را در بورسا دفن نمایند چون اورخان از ادای این مراتب و بیان این مطالب فراغت
یافت دم از گفتار بربست و جان را تسلیم قابض ارواح نمود طورسون فقیه و عثمان حاجی که از جمله ائمه و
قضاة بودند باتفاق اخی شمس الدین برادر ادب علی و قراخلیل جندرلی نعش سلطان عثمان را بورسا
حمل و نقل کردند و در زیر گنبدی که گمشلی گنبد میگفتند و مبنی گنبد نقره دار است و فعلا نونش ساخته و اوایل
قرن نوزدهم عیسوی که مطابق سنه ۱۲۱۰ هجری باشد یک تسبیح چوبی بسیار بزرگ که میگفتند تسبیح خود عثمان است
با یک طبل تویی سکل که علاء الدین بعد از فتح قراجه حصار از برای عثمان فرستاده بود در مقبره او گذاشته

بودند

بودند و هر کس بعزم فاتحه خواندن آنجا میرفت یادگارهای سلطان عثمان را تماشا میکرد در اواخر
سنه مذکوره شهر بورسا آتش گرفت از مقبره و ما فیها اثری باقی نماند بجای نقرهای درخشنده گنبدیکه
در روی قبر سلاطین عثمانلو واقع بود منارها از خاک نمودار است که دیده بینندگان از ملاحظه
آن احساس حیرت و عبرت مینماید شمشیر و علمی که علاء الدین سلجوقی از برای عثمان فرستاده بود
باید هنوز در خزانه آل عثمان محفوظ باشد شمشیر مذکور را مانند ذوالفقار خلیفه دویم دو سر است و روی
با این شمشیر خلیفه مشار الیه کفار را که انکار آیات قرآن مینمود از طول بدو نیم کرد باین واسطه او را
شق کننده بطول ملقب نموده اند چنان مینماید که مؤلف کتاب را در احادیث و اخبار اسلام تتبعی نبوده
بدیهی است که ذوالفقار مخصوص اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است
و خلیفه دویم بضرب ذوالفقار ملقب بفاروق اعظم نشده بالجمله شکل این شمشیر که اشاره است باستیلای شرق
و غرب در دولت عثمانی مقبول شده در خاتم دولتی محکوک ساخته و هنوز امروز آن شکل را با نقوش
نقره در علم سرخ قاپودان بگ که امیرال بزرگ سفاین عثمانیست دوخته اند مشار الیه این بیرق را همیشه
در کشتی جنگی خود منصوب میدارد چیزیکه بسیار دال بر زیادتی انصاف میباشد این است که دفتر
ترکه و میراث سلطان عثمان را تا بامروز نگاه داشته اند از آن سلطان عالیشان نه طلا مانده بود و نه
نقره بجز یک قاشق و یک نمکدان و از البسه یک خفتان و یک عمامه از قماش پنبه و چند بیرق از کجک
سرخ که در آلاشهر بافته بودند از تجملات دیگر یک طویله شهون اسبهای نامی و چند جفت از گاو
کاری با چند گله از گوسفندان ممتاز گذاشته بود که از نژاد آنها هنوز گلهای چند در حوالی بورسا مخصوص
سلطان نگاهداشته اند لباس سلطان عثمان بطور پهلوانان سابق اسلام بسیار مختصر بود کلاه سرخ خود را
که عبارت از فس باشد مندیل سفیدی بدور می پیچید و خفتان گشادی که یقه و آستر آن از یکرنگ بود
می پوشید و آستین جامه اش بسیار دراز بود بطوریکه از زیر دستها فرو آویخته بود بازوهای
عثمان بسیار بلند بودند بقسمی که سر انگشتان او بزانوهای او میرسید و این اندام در مشرق زمین
از برای سلاطین مطلوب است چنانچه اردشیر دراز دست از پادشاهان عظیم الشان ایران است

واین شکل در قدیم الایام در شان او گفته شده است که دست پادشاهان دراز میباشد سلطان عثمان
اندامی بغایت نیرو و ارسواری داشت لونش گندمگون بینی بشکل منقار عقاب موی سر و ریش و
ابرو سیاه بود از این بابت هم در بدو جوانی او را قراعثمان میگفتند این صفت در نزد اهل شرق
زمین توصیف آفریست از حسن و جمال و بعلت اینکه با چشم یکی از صحراگردان و را بنز نان تشبه شود علامت
اقبال پنداشته میشود چنانچه خواجه حافظ شیرازی در اشعار شیرین خود رنگ معشوق را بسبزی و سیاه
چردگی تعریف میکند اغلبی از سلاطین ترکمان باین لقب ملقب بودند در تواریخ نیز بهمان اسم ضبط شده اند
مثل قرا سی که یکی از ده نفر سلاطین است که ممالک سلاجقه روم را تقسیم کردند و قرا یوسف و قرا اسکندر دو
پادشاه از طایفه علیه قراقویونلو میباشند و قراسلوک که یعنی ذالوی سیاست واضع سلسله آق قویونلو است
این لقب را با عثمان مناسبتهای خارجی هست چنانچه ارطغرل پدر او بعد از ورود بروم اول در قراجه
طاغ یورت اختیار کرد و تیول اولی که بعثمان داده شد ولایت قراجه حصار بود ❊

باب سیم در سلطنت اورخان و وقایع اتفاقیه در زمان حکمرانی او

همچنانکه در سال تمکن سلطان عثمان بر تخت سلطنت تولد اورخان با فتح قراجه حصار یکمرتبه اتفاق افتاده
جلوس اورخان نیز بر سریر شاهی امری مطابق همین واقعه دست داد که خبر فتح بورسا با مژده تولد
سلطان مراد خان را با هم باورخان دادند و اورخان از ما بین تابوت پدر رو کاهواره پسر بر اورنگ
سلطنت عروج نمود و اول خیال او این شد که متروکات پدر را با برادر خود علاء الدین قسمت نماید و علاء الدین
مرد عاقل کافی بود که قوانین دولتی عثمانلو را او وضع است چون پدرش در وقت مردن اورخان را
جانشین خود کرده بود هرچند اورخان سعی کرد که نصف متروکات سلطان عثمان را از اسب و رمه گوسفند
و گاو و غیره تفویض علاء الدین کند مشار الیه قبول نکرد و استدعا نمود که در دادی بورسا در کنار قرلی
نیلوفر قریه جهة سکنای او معین شود که مادام العمر در آنجا بسر برد اورخان چون دید برادرش همه حقوق خود را
از متروکات پدر سلب نمود باین عبارت با علاء الدین در تکلم آمد که چون تو نمیخواهی اسبها و گاوها و گوسفندهای
پدر را با من تقسیم کنی پس نگهبانی ملت را قبول کرده و زیر من باش علاء الدین اطاعت سلطان خود برادر

دا

دانسته تکلیفی را که اورخان کرد متحمل شد از این قرار برادر سلطان و یم عثمانی وزیر اول دولت گردید و
با برادر در اندیشه با مورات دولت و مهام ملت شراکت ورزید و مطابق تاریخ اهل مشرق زمین مثل
اینکه هرون وزارت موسی را میکرد علاء الدین نیز در خدمات برادر بهمان قسم رفتار مینمود کلمه وزیر
در اصطلاح اتراک بمعنی حمال و باربر گرفته شده است الحق مناسبتی با حالت شخصی که پادشاه بار گران
وزارت دولت را بر دوش او نهاده اختیار مملکت خود را بدست او میدهد و همه نیک و بد ملت و
دولت را از او میخواهد وزیر اول عثمانی که برادر سلطان نیز بود هرگز اختیار کامل در وزارت دولت
بدست نیاورد لیکن غلامان ایشان که بعد از او باین منصب رسیدند اختیار کل را ایشان بود و وزرای
چند پادشاه برتر از خود داشته در جنگ و صلح و مخارج دولت و مالیات مملکت مختار و مطلق العنان بودند چون
علاء الدین از فنون سپاهی محروم بود مشغول مهمات دولتی شده مخترع قوانین و واضع قواعد جدیده شده
مملکتی را که برادرش روز بروز وسعت میداد او در صدد آبادی بر آمد در حیات ارطغرل پسرش عثمان
اغلب بلاد دیگر جز سنجاق سلطان اوکی بودند مفتوح ساخت و در ایام سلطنت سلطان عثمان اورخان ولد ارشد
او بلاد واقعه در آن سمت کوه المپ را تا بدروازه نیس و نیکومدی مفتوح ساخت و بعد از عثمان و فتح بورسا
اورخان پای تخت خود را از ینکی شهر تغییر داده به بورسا نقل کرد که تا بتدریج همه آنجا در تصرف شود
سرداران رشید مثل آقچه قوجه و کنور آلپ و عبد الرحمن غازی و قراجه نیس و نیکومدی اتنک را در میان
گرفته در مقابل دروازهای آنجا قلعها ساختند و تا بجائی از آن ولایت را متصرف شدند که از جانب شمال
محدود بود به قرا دنگیز و از جنوب بخلیج نیکومدی و از غرب بسنفور در آخر باین حد آخری نیز داخل شدند
کنور آلپ از سواحل رودخانه ساکاریوس و از آن طرف آق یازی قونوریا و آق اوا را گرفته
بود و آقچه قوجه قلعهای ارمنی بازاری و ایاکج لی و قاندری را فتح کرده بود بعد این دو سرکرده قوتهای
خود را بیکجا جمع کرده بسمت قلعهای ایدوش و سمندرا حرکت کردند این دو قلعه نزدیک ساحل بسفور
واقع شده اند فاصله قلعه اول از اسکودار چهار فرسخ و ثانی سه فرسخ است چندی بود که قلعه سمندرا را محاصره
کرده بودند لیکن کار چندانی از پیش نمیتوانستند برد تا آنکه در آن اوقات پسر حاکم قلعه بر دو جمعی از مردم

قلعه باتفاق حاکم جهة تشییع جنازه‌ها از دروازه بیرون آمدند سواران عثمانی این مرحله را فوز عظیم
شمرده بر سر آنها ریختند و حاکم قلعه را دستگیر نمودند و بجای اینکه او را نیز مثل حکام سایر قلاع مفتوحه
از پا درآورند زنده نگاه داشته مبلغی خطیر از امپراطور یونان در وجه اسیربها خواهش کردند امپراطور
نوکر خود را اسیر دشمن گذارده جواب داد که او مرد را نمیخرد و نمیفروشد حاکم ایدوس نیز از جوش
اتراک در آزاد کردن حاکم اسیر اطلاع یافته اتفاق نکرد حاکم نیکومدی تنهائی قبول مطلب نموده و جمیع را
که خواسته بودند متقبل شد که بدهد قلعه پسند را آقچه قوجه مفتوح ساخت و کل آن سرزمین را هنوز بنام
او میخوانند قبر این سردار در نزدیکی قاندری در بالای تپه واقع است و زیارتگاه اتراک شده است قونور
الپ و عبدالرحمن غازی قلعه ایدوس را محاصره کردند لیکن حصانت دیوار قلعه کاری از پیش نمیتوانستند برد
تا آنکه دختر حاکم قلعه از بالای بارو عبدالرحمن غازی را دیده عاشق جوانی او شد کاغذی نوشته بسنگی بست
و بعبدالرحمن انداخت در کاغذ راهنمائی کرده بود که شب را از چه راه و بچه طور خود را بقلعه رساند و او را
با قلعه تصاحب کند عبدالرحمن شب را با هشتاد نفر از جوانان زبده موافق دستورالعمل دختر بقلعه درآمد
و چیره یافته متصرف شد بعد از آن تفصیل گرفتن قلعه را با آن دختر جمیله که مایه آن فتح شده بود بصحابت
قونور الپ بخدمت اورخان فرستاد سلطان دختر را بزنی بعبدالرحمن بخشید از ازدواج عبدالرحمن
با این دختر قرا عبدالرحمن بوجود آمد که در جلادت و رشادت قرینه پدر خود بود و اهل یونان از او چنان
متوحش بودند که جهة ترساندن اطفال اسم قرا عبدالرحمن را میبردند لقب سیاه پس از آنکه بعثمان داده شد
اتراک بفال نیک گرفتند چنانچه آقچه قوجه نیز اسم پهلوان خود را که مورسال بود قرامورسال نهاد
قرامورسال سواحل جنوبی خلیج نیکومدی را مفتوح نمود و آنجا را بتیول او واگذار کرده بر آن مقرر داشتند
که سواحل آنجا را با کشتیهای ساحل با محافظت نماید هنوز امروز یک جزء آن سواحل را که اثار آنجا
بسیار مشهور است و یکنوع عمارت ساحلیها نیز در ساحل آن ساخته شده است بقرامورسال موسوم
میدارند چند فرسخ بفاصله آنجا ییلاق آباد واقع است که آزایال و آیز میگویند که امپراطرس هلن
مادر قسطنطین بجهة اینکه سابقا پدرش در آنجا مسافرخانه و عمارات بسیار و مریضخانهای

معمور ساخته بود قسطنطین پسر امپراطریس هلن آنجا را شهر آبادی کرده باسم مادر خود منسوب داشت
و هلنوپلیس نامید قشون صلیب پرستان اول که سردارشان پیر لرمیت و گوتیر بود در زیر دیوار یکی
نیس با طایفه سارازنها با نعش کشتها برجها بنا نهاده و منارها در یال و اساختند این اوقات آن
اکمه را استشاری نیست مگر بواسطه آبهای گرم معدنی که در آنجا یافت میشوند در حوالی آنجا قریه
ابدالی واقع است که قشون ترک تا بحد جنون مجذوب شده با شمشیرهای برهنه و چماقهای کشیده
یورش بشهر برده فتح کردند در جانب دیگر خلیج قلعه هرگ واقع بود که دیوارهای محروبه‌اش هنوز با
از نشیبگاه کوه تا کنار دریا کشیده شده است قراعلی پدر تیمورتاش بکلربیکی مشهور آنرا مفتوح
ساخت در این حین که عثمانلوها صاحب ایل و اوسرک و نیکومدی شده بودند پای تخت امپراطور بیزانس را
تهدید و اخافه نموده مشوش داشتند مورخین بیزانس فتح نیکومدی را بسیار بعد ذکر مینمایند لیکن نویسندگان
ترک بلافاصله بعد از گرفتن تویون حصار و یوکلیتی و اولشک بری که سلطان عثمان به موزالون فتح
کرک داد نوشته‌اند بعد از آن آقچه قوجه نیکومدی پای تخت مملکت بیتینی را فتح کرد که سابقا پای تخت پرشکوه
و دارالحکومه آباد امپراطور دیوکلیتین بوده و در آن اوقات کالو آن برادر مریم زن شاه خدابنده
در آنجا حکومت میراند شار الیه حرکت بجا صلی در مقابل قوت عثمانیها نموده بجهة در مقام مدافعه برآمد و
خود را بکشتن داد و شهر را تسلیم محاصرین نمود صد سال بعد از یورت گرفتن ارطغرل در آن زمین یا
آسیای صغیر و سی سال بعد از حکومت مستقله عثمانیان و پنج سال پس از سلطنت دویم سلطان این سلسله
که اورخان باشد و در اوقاتی که شارل لبل پادشاه فرانسه در پاریس میمرد و لوئی شاهزاده بعد از تاج
امپراطوری روم را بر سر میگذاشت امپراطور آندرونیک را نوه‌اش از تخت سلطنت قسطنطنیه بزیر
انداخته بقعر زندان می انداخت دولت عثمانلو بواسطه اجرای اولین وضع و قانون دولتی که علاءالدین
اندیشیده بود استحکام پذیرفت این قوانین در برابر احتیاج ملت بسلوک و رفتار و معاش مثل رکن
چهارم حقوق دولتی و ملتی اسلام است با ارکان ثلثه مقدسه شریعت اسلامی هیچ منافات ندارد که
عبارت از کلام خدا و کلام رسول و احکام متفقه خلفای اربعه باشند در حالت ملت و ترقی دولت

اجرا میباید بعد را در دولت عثمانی این حقوق ملتی و دولتی را قانون کهنت قانون نامه ترتیب دادند
از آن قرار رفتار نمودند در قانون نامه علاء الدین بخصوصه سه تکلیف باورخان شده بود که فی الفور
قبول نمود یکی سکه زدن و یکی قبول کردن لباس مخصوص از برای خود و ملت خود و یکی ترتیب تنظیم
لشکر بود در دولت سلاطین اسلام سکه زدن بنام پادشاهان و خطبه خواندن باسم ایشان در هر روز جمعه
دو علامت اصلی پادشاهی است بنا بر قراری که بعضی مورخین ترک نوشته‌اند یازده سال قبل از انکه
دولت سلاجقه روم فیمابین سلطان عثمان و سایر سرداران سلجوقی قسمت شود در اوقاتی که سلطان
علاء الدین سلجوقی طبل و علم و اسب و شمشیر از بابت علامت حکومت قراجه حصار بجهة عثمان فرستاد پادشاه
الیه نام علاء الدین را از سکه و خطبه در انداخته نام خود را بجای آن مذکور و مسکوک داشت لیکن این
حرکت یاغی نما از جانب یکقلعه نشین محقری نسبت بپادشاه مقتدری که سر افتخار او را باوج آسمان رسانیده
بود بحقیقت مینماید اگر چنانچه خطبه خواندن باسم عثمان را در آن وقت اذعان نمائیم در خصوص سکه زدن شکی
نداریم که در سال سیم سلطنت اورخان باسم او مسکوک شد علاء الدین وزیر سلطان برادر خود عرض کرد
که چون سکه رواجی ولایت تا آنوقت باسم سلاجقه روم بود بعد از آن میباید باسم خود اورخان باشد
اورخان حرف برادر و وزیر خود را موافق قاعده دانسته سکه بنام خود زد سلطان عثمان اوقاتی را
که در قراجه حصار و ینکی شهر حکومت میراند قونیه پایتخت سلاجقه متصرف حاکمی بسیار مقتدر از عثمان
افتاده بود و حکومت او در جنب حاکم قونیه یک عمل جزئی بود و قلعه محقر قراجه حصار آنقدر عظمت نداشت
که شخصی بواسطه حکومت آنجا سکه سلطنت باسم خود بزند پس موافق جمیع این ملاحظات میباید متیقن شد که
قبل از سنه ۷۲۹ هجری مطابق سنه ۱۳۲۸ عیسوی هیچ سکه از عثمانلوها زده نشده بود و همچنین است خطبه نیز باسم
آنها نخوانده بودند از وقتی که بنای خطبه خواندن باسم سلاطین عثمانلو شد تا بحال سه تغییر در خطبه داده
شده است یا آنکه بعبارة اخری سه چیز بر آن افزوده شده است اولا در عهد بایزید اول لفظ امیر را
از اسم سلاطین عثمانی دور کرده بسلطان ملقب و مخاطب نمودند ثانیا در عهد سلطان محمد ثانی که قسطنطنیه
مفتوح شد سلطان البرین و البحرین خطاب کردند ثالثا بعد از فتح مصر در عهد سلطان سلیم خان اول حامی

بیت الله الحرام و مدینة الرسول گفتند لیکن در سکه تغییرات کلیه حاصل شد بخصوص از وقتیکه دولت عثمانی
رو به تنزل گذاشت پس از این در هر وقت که تغییری پیدا شده است بموقع خود در بیان خواهد شد
علاء الدین اورخان را بر آن واداشت که قراری در لباس و کلاه طایفه عثمانلو بگذارند بخصوص در
رنگ و ترکیب کلاه اگر چه بعد را برش و قماش و سجاف و آستر خفتانها و طولمه‌ها و خرقه‌های افتخار از
برای هر شانی و رتبه طرزی مخصوص مقرر داشتند لیکن در عهد اورخان بلباس را چندان اهتمام نمیکردند
بلکه بقاعده قدیمه مشرق زمین در ترکیب و رنگ کلاه بحسب درجه و مرتبه و حرفت هر کس قرار معینی
میدادند چنانچه صورتهای مجسم تخت جمشید این حالت مشاهده میشود دیگر کسان در عهد عثمان کلاه زرمی و دست
میداشتند و ترکانها کلاه سرخ مالیده را که منگله از او آویخته بود ترجیح میدادند بجهة تمیز و تشخیص عثمانلوها
از این دو طایفه کلاه مالیده سفید که شکل همین فینهای قرمز بود از برای سر گذاشتن جمله اهل سپاهی و نوکران
شاهزادگان قرار دادند و ترکیب آن تقریبا مستطیل الشکل بود چنانچه قبل از سوختن بورسا و مقبره سلاطین
عثمانی زمندیل سلطان اورخان که در بالای قبرش گذاشته بود میشد شکل آن کلاه را شناخت که بهای
عثمانلو خودشان نیز در وقت سواری و جنگ فس سفید بر سر میگذاشتند کارخانه این کلاهها آنوقت در
بلیجک بود و لیکن این رؤسا نیز در مجالس آیین و تشریف بطریق سلطان و بر کلاه یک پارچه سفید لوله کرده
می پیچیدند عمامه اورخان مثل خفتانی که میپوشید از عمامه و خفتان سلطان عثمان تفاوتی نداشت فقط
در کلاه اورخان بعضی برآمدگی ترکیب نو بود که در کلاه سلطان عثمان نبود و کلاه اورخان بیشتر شبیه بتاج
کشیشهای عبری بود که آنها نیز موافق صورتهای مجسم تخت جمشید از روسای مذهب ایرانیان قدیم تقلید
کرده بودند قاعده و پیچیدن عمامه در مدت سلطنت دو سلطان تغییری نکرد و تا عهد ایلدرم بایزید مثل ایام
دولت اورخان صاحبان مناصب و نوکران بجهة تشخیص کلاه سفید میگذاشتند و آنوقت تیمورتاش
بیگلربیگی قرار داد که کلاه سرخ بگذارند و این کلاههای سفید و سرخ تا عهد سلطان محمد فاتح ساده بود
و زینتی نداشتند در آن ایام بنا گذاشتند زینت دادن باقسام مختلف مشغول و رزی میکردند و هم در آن
ایام کلاه سفید مخصوص ینکی چریها و سایرین کلاههای مختلف میگذاردند کلاههای ساده را بورک

بپوشانند و کلاه ینکی چری‌ها را که بیکفتند که پارچه از قماش آنها دوخته از پشت سر آویخته و کلاه
صاحب منصبهای بزرک ایشان را که بترکیب استوانه مستدیر بود اسکوف میکفتند بالجمله بورک از اختراعات
علاء الدین است که در عهد اورخان کلاه عمومی شد و در عهد بایزید اول موافق قرار داد تیمورتاش
بیکلربیکی مخصوص سپاهی شده در دولت سلطان محمد فاتح بنای معقول و زری کذاشته ترکیب کج که
کویا کج معنی ند باشد شکل مخصوصی بود که از حاجی بکتاش درویش مانده بود و تفصیل او در ضمن کیفیت
ینکی چریها کفته خواهد شد و اسکوف را که کلاه دراویش مولویست سلیمان پسر اورخان که دویم فرزند دولت
عثمانیست بجهة احترام مولانا جلال الدین رومی مرشد سلسله مولویه در مملکت متداول نمود و قبول عام
داد و در اوان فتوحات اول عثمانلوها در اروپا که عهد سلطان مراد اول باشد این کلاهها بکیف واسطه که بعد
از این ذکر خواهد شد تمامه طلا دوز کردیدند القصه کار سیم علاء الدین بزرکترین اعمال او ترتیب و تنظیم
استمراری لشکر بود که بقاعده شارل هفتم پادشاه فرانسه خواست قشون را مرتب سازد و شارل هفتم موافق
تواریخ اروپا اول پادشاهی است که قرار قشون استمراری را در فرنکستان داد ارطغرل و عثمان در جنکها
سواره ترکان همراه میبردند و آنها را اکین جی میکفتند که معنی زرع باشد ایشان همیشه در یورتهای بسر
میبردند و در هنکام ضرورت بحکم روسای خود داخل اردو میشدند و بجنک میرفتند معنی نامی اکین جی
در اصطلاح ترک معنی زارع است و مصنف در مفهوم آن خطا رفته است ارطغرل و عثمان مشغول خوانین
حالی از زنکی خوارزم بنوکران خود در عوض مواجب مرسوم زمین میدادند که در آنجا زراعت نمایند و
در وقت ضرورت از قرار تقسیم معین تخم افشان و جریب سوار پتسعه روانه اردو کنند خلاصه اورخان
بمشورة العمل وزیر و برادر علاء الدین قشون استمراری ترتیب داده مقرری جهة ایشان معین کرد و آنها را
پیاده نامید و هر نفر را یک آقچه که ربع درهم نقره باشد یومیه میداد و همه را بده و صده و هزار تقسیم
نموده ده باشی و یوزباشی و سرهنک جهة آنها معین نمود این کروه سپاهی مغرور مرسوم یومیه خود بودند چندی
نکذشت که مایه بی نظمی کلی شدند و حال آنکه منظور از اختراع آنها رفع کردن بی نظمی مملکت بود نه زیاد کردن
آن اورخان جهة تدبیر این فقره با برادر خود علاء الدین و سرعسکر لشکر قراخلیل چندرلی که برادرزن

رفائه

شیخ ادب علی و خویش سلطان بود مشورت کرد چندرلی چون از اخلاق ناپسندیده و اطوار
غیرحمیده ترکمن آکاه بود و از بی ادبی و درشت خوئی ایشان اطلاع کامل داشت طرحی تازه بجهت و
خیالی بنو اندیشید که الحق در نزد مردمان صاحبدل و اشخاص جوانمرد دور از مردمی و مروت مینماید
لیکن با پولیتیک آنعصر مناسبت تمامی دارد بالجمله چندرلی قرار بر آن داد که جمعی از اطفال نصارا را از بر
داخل اسلام نموده افواج چند از آنها ترتیب بدهند و چون ایشان را کاسراء عبده مسلمین میشدند عادات
و مراعات شود اطفال کفار میل مسلمانی نموده داخل قشون میشوند و مسلم است فراریهای لشکر کفار
نیز میل باینجانب نموده جزء سپاه اسلام میشوند این مصلحت که از برای طوایف نصارا بسی منحوس
و از برای مسلمین حاصل خوب داشت بسیار مقبول افتاد و در همان ایام فوجهای چند از جوانان نصارا
مرتب نموده داخل اسلام کردند و ایشان را ینکی چری نامیدند که معنی قشون تازه است اسم این طایفه
با رنک و ترکیب کلاه ایشان که از حاجی بکتاش درویش مرشد درایش حاجی بکتاشیه بهار رسیده
بود در اروپا و آسیا اشتهار یافت و سبب این را این طور نقل کرده‌اند که اورخان روزی با چند
نفر از سپاهیان جدید خود بدیدن شیخ حاجی بکتاش که در قریه سولیجه واقعه در حوالی اماسیه منزل داشت
رفت که از او استمداد همت نموده اسم و علمی از درویش مشارالیه جهة قشون جدید بکیرد حاجی بکتاش
آستین خرقه خود را بر سر یکی از آنها انداخته این مضامین را بکفت که اسم این کروه ینکی چری باشد و همیشه
رو سفید بوده با بازوی قوی و شمشیر بران و پیکان تیز حامل فتح و نصرت باشند بجهة یادداشت
این تهنیت و تبریک شیخ بکتاش ینکی چریان از عقب کلاه خود یکپارچه بجای آستین خرقه درویش آویختند
و از پیش رو بجای ابلق یا زینت دیکری که داشتند یکقاشق چوبی زدند که علامت زیادتی روزی
و آسودکی این کروه از بابت معاش باشد اسامی صاحب منصبان این سپاه را از اسمهای علمجات
مطبخ برداشتند چنانچه سرهنک را چورباجی نامیدند که معنی شورباچی است بعد از سرهنک صاحب
منصبهای بزرک تر را آشچی باشی خواندند که معنی آشپزباشی است و سقاباشی هم بعضی را خطاب میکردند
و در بیرق سرخی که داشتند شکل هلال ماه و شمشیر دو سر عمر نقش بود و چیز مبارک این طایفه دیکی بود

که بدور آن جمع میشدند واجتماع آنها بدور دیگ تنها از برای غذا خوردن نبود بلکه در وقت
مصلحت بینی ومشورت کردن نیز بدور آن جمعیت میکردند این قواعد در میان ایشان تا باین ایام
مانده قریب پانصد سال طول کشید در عهد سلطان محمد دویم بنیان دولت عثمانی محکم شد وبر عدد
وعدت ینکی چریان افزوده مقرری مرسومشان را نیز زیاد کردند در ابتدا عدد ینکی چریها هزار نفر بود
وهر سال هزار نفر از اطفال نورسیده نصارا را از میان اسرا انتخاب نموده مجبور بمسلمان شدن و
داخل ینکی چریان کردیدن میکردند هرگاه عدد اسرا بقدر هزار نفر نبود بقیه را از اولاد رعایای عیسوی
مذهب سلطان بزور گرفته عدد هزار را تکمیل میکردند هرگاه عدد هزار را تکمیل میکردند این حالت تا وقت
سلطنت سلطان محمد چهارم طول کشید در عهد او قشون جدید از اولاد سپاهیان گرفتن نیز شروع
بوقوف شدن کرد نویسندگان ترک این قرار داد را در امر سپاهی بسیار مدح مینمایند ومیگویند که گذشته
از اینکه مجاهدان رشید ومبارزان دلیر از برای هواداری دین اسلام بهم رسید نفوس چندین هزار
مخلوق بواسطه داخل ملت اسلام شدن از آتش دوزخ خلاصی یافت عدد ینکی چریان در عهد سلطان
محمد دویم بدوازده هزار رسیده بود ودر عهد سلطان سلیمان به بیست هزار ودر عهد سلطان محمد
چهارم چهل هزار شده بود از اینجا استنباط میتوان کرد که اقلا پانصد هزار اطفال نصارا بضرب شمشیر
مسلمان شده بودند پس از مقرر شدن ینکی چریان که رکن قوت سپاهی دولت عثمانی علاء الدین
مشغول تنظیم سایر امورات قشونی شد وگروه پیادگانی را که سابقا مواجب ومرسوم تعاهده داده
میشد در عوض مقرری اراضی چند با آنها واگذار کردند که در اواخر مقبول ایشان قرار شد وسطح کردن
زمینها بجهت عبور قشون بعهده آنها مقرر کردید وایشان را جماعت شخاری نامیدند این جنس سپاهی از عثمانلو
تدریج نفر تنکسپان لشکر گردد ودر افواج آنها نیز این طایفه برقرار شد گویا عدد این گروه در اصل و ابتدا
مثل عدد ینکی چریها که بجای آنها گرفته شدند هزار نفر بود وبعد به بیست هزار رسید وبعد از انقراض
اینطایفه تیول آنها بمحل مواجب صاحب منصبان ینکی چریها که از خدمت خارج شده بودند معین گشت
پیادگان بی نظام که در وقت جنگ حاضر خدمت میشدند نه بطور ینکی چریان مواجب ومرسوم داشتند

ونیز

ونیز مثل گروه پیادگان سابق زمینی بآنها تفویض بود وایشان را عزب مینامیدند تکلیف آنها پیش
قراولی وجاسوسی قشون بود وآخر الامر خدمت این سلسله سپاهی پاروزدن در نوهای جنگی وخندق
کندن وپل ساختن ودر ایام محاصره خندق پر کردن بود که ینکی چریها بتوانند باطمینان بقلعه یورش برند
گروه سواره نیز منقسم بدو قسمت شدند قسمتی با نظام وقسمت دیگر بی نظام بودند سواره با نظام که
استمراری وصاحب مواجب بودند مثل محافظان علم مبارک خلیفه ثانی منقسم بچهار گروه شدند عدد
آنها در ابتدا دو هزار وچهارصد نفر بود ودر عهد سلطان سلیمان بزرگ بچهار هزار سوار رسید چهار هزار
نفر آنها را سپاهی می گفتند که سوارهای واقعی بودند ودو هزار دیگر را سواره سفری که گویا چاپار باشند
میگفتند هزار دیگر را علوفه چی وهزار دیگر شان را غربا مینامیدند این سوارها را بچهار الکا درون تقسیم
کرده بودند که از جانب راست وچپ سلطان وعلم مبارک عمر که در بالای سر سلطان نگاه میداشتند
قرار میگرفتند اینطایفه فی الواقع قراولان افتخار واعتبار بوده جای ایشان هنگام قتال در مرکز صف
جنگ ودر مرکز اردو بود گذشته از اینکه این طایفه سواره مثل ینکی چریان مشمول عنایات والطاف
سلطانی بوده مرسوم ومقرری استمراری داشتند رفته رفته عدد ایشان از دیاد پذیرفت و
باسم سپاهی جلادت ورشادت خود را در همه فرنگستان مشهور ومعروف خورد وبزرگ کرده صاحب
اراضی وتیولات شدند این طایفه سواره چون از اراضی وتیولات خود مالیاتی بدیوان سلطانی نمیدادند
گروه مسلمین نامیده شده بودند زیرا که از ادای جزیه فراغت داشتند تا بعین هر یک از آنها که از
صد نفر گذشته بود دیوزباشی وبهزار که رسیده بود مین باشی می گفتند واگر از هزار تجاوز میکرد سنجاق
بکی مینامیدند که بمعنی صاحب علم وپرچم بود واین سلسله مراتب طایفه سپاهیان تا اواخر در میان ایشان
متداول بود واین سوارها بمراتب از سایر اهل قشون مواجب وتیول بیشتر داشتند سواره بی نظام
که سابقا باسم اکینچی ذکر شد ودر عهد علاء الدین دویم سلجوقی در رکاب ارطغرل شمشیر میزدند وبعد از
او با عثمان وکوسه میخال وصمصامه چاوش در دستبردهای سمت شمالی آسیای صغیر متفق بودند سواره
سپاهی وینکی چریان وعزبهای پیاده مایه وحشت کل اروپا شده بودند وتا مدت مدیدی خوف غلبه

اتراک در دل فرنگیان جا گرفته بود و اگرچه در وقت محاصره وینه از ثنیه گذشته تا به راتیزبان
که قلب ممالک آلمانیاست رفتند و از قتل و نهب بهیچگونه کوتاهی نکردند در آن ایام سرکرده قشون
ترک یکی از اولاد کوسه میخال بود که ایشان را میخال اوغلی میگفتند و فرمانفرمای لشکر اطوار اوش
با ایشان رسیده بود و این اولین وضع و آیین استمراری ممتنع التغییر در تواریخ ترک مکرر ذکر شده است
و روابط بسیار از آن آیین موضوعه بدست می آید که بتوان نسبت حالت حالیه دولت را با آن وقت
داد خلاصه چون صمصامه چاووش در سفر اول سلطان عثمان بخاک دشمن راهنمائی کرد و بلد شده بود باین
واسطه قرار بر این شد چاووشان دولت که خدمت ایشان پیک بودن و پیغام رساندن بود
در ولایت بلدیت داشته باشند تا در وقت حرکت لشکر دلیل و راهنما شوند از تاریخ مرابطات
دولتی و سپاهی دولت علیه با دولت عثمانلو کیفیت مأموریت چاووشان و صحرابیهای این چنان
نیز معلوم میگردد مورخین عثمانی بلافاصله بعد از وضع قوانین جدیده علاء الدین فتح غیس را نوشته اند
و وقایع نگاران بزانس جنگ پلکانون و شکست عثمانلوها در فیلوکرین را بر فتح غیس مقدم ثبت کرده اند
امپراطور اندرونیکوس جوان از غرابهای لاینقطع اورخان و دست اندازیهای دائمی و مملکت او که از بسن
که تا ساحل شرقی بوسفور کشیده شده بود به تنگ آمده مصمم شد که خود شخصه رو بقلع و قمع اورخان
بگذارد و در این خصوص با کونتوفرسکیان باشی خود که سابقا بحکومت مرزوقی نامزد شده و بجای مونالو
سردار امپراطور کنتاکوزن نیکوندی از سلطان عثمان شکست خورده مامور شده بود مصلحت کرد کونتوفر
چون مرد صاحب تجربه بود از کیفیت محاربه اتراک ربطی داشت صلاح در آن دید که قبل از آنکه
عثمانلوها بازها و کلهای به ییلاق کوهستان بروند باید فی الفور رو بدفع ایشان نهاد بنابراین
بدون تامل فواجیرا که در حول و حوش و نزدیکی واقع شده بودند احضار نموده بخدمت طلبید مگر قشون
از افواج دیگر که در ازنه و تراس باشند و سپاهیان مقدونیه و ولایاتی را که مانند آن بعد مسافت
داشتند احضار نکردند و در اوایل حزیران سپاه موجود شده را در اسکودار که امروز یکی از
محلات خارج اسلامبول و ساحل شرقی بوسفور محسوب میشود جمع نمودند اورخان چون از این حرکات

آگاهی

خبر حاصل نمود با جمعی از پیاده و سواره در بلندیهائیکه بساحل مرقوتین مشرف هستند منتظر ایشان شد
امپراطور پس از آنکه در مدت دو روز چهار فرسخ راه طی نمود در صبح روز سیم امپراطور در
پلکانون اردو انداخت و از آنجا در بالای بلندیها اتراک را مشاهده مینمود در شورای جنگ
صلاح را در آن دیدند که با اورخان در جنگ با ایشان و تنگه های آن تپه ها مقابل شده و دچار نشوند
بلکه او را بتکلیف اسیر پیچیده قدم بمیدان مبارزت صحرا و محاربت فضای بی کوه و تنگنا فریب دهند
نهند عزم محاربت را فسخ نمود و از رزمگاه پای جلادت فرا پس کشیده به تختگاه قسطنطنیه [illegible]
چون اورخان از تکالیف ایشان اطلاع بهم رسانید آنچه گفتند پذیرفت و آماده جدال گشته تخمی
که مخالف آرزو و خواهی ایشان باشد نکشت در وقت طلوع صبح و پس از عادت مستمره و ادای
نماز شیپور افواج پیران اعلام آرایش صفوف جنگ در داد اورخان نیز سپاه خود را از پشت
تپه ها صف بندی نموده بعضی از آنها را در کودیهای آنجا پنهان کرد و سیصد نفر از سواران تیرانداز
رشید حکم حمله داد چون مکانی را که یونانیان رزمگاه خود قرار داده بودند زمین مسطح و صحرای
صاف بود حمله سوار را بسیار مناسب بود سواران اورخان در کمال جلادت حمله بردند قشون
اورخان هشت هزار نفر بودند هزار نفر در مرکز و هزار در جانب راست و هزار دیگر در جانب چپ
قرار داده در پشت تپه ها نگاه داشته بود که در وقت گریختن سوارها و قیقاج تیر زدن ایشان شل طایفه
بارج بتوانند دشمن را با فوجهای تازه نفس برخورد نمایند القصه چون امپراطور دید که سیصد نفر از
سواران ترک بقصد حمله از کوه بزیر می آیند او نیز سیصد نفر از یونانیان را انتخاب نموده بسرکردگی
کاپتیان قراولان خاصه خود الکز و تروشوز مامور رفع حمله ایشان کرد اگرچه خطبه طویل امپراطور که در
نوازش آنها بیان شد بجای اینکه غیرت و رشادت ایشان را زیاد کند مبایست همه را از حالت مقابله
و استعداد مقابله بیندازد لکن نمیباید که یاد کردن امپراطور خطبه باین طویلی را با آنچه که دادی
در خصوص این جنگ در کتاب خود ضبط کرده است اعتقاد نمائیم زیرا که هیچ جا آثار راستی از این روایت
بنظر نمی آید خلاصه راوی این حکایت کانتاکوزن یکی از اعیان امپراطور است که میگوید آرزو در جنگ

۲ بجنگ صحرائی نمودن در زمین مسطح با هم مصاف نمایند اگر اورخان این تکلیف

حضور داشت همینکه امپراطور از ادای خطبه فارغ شد آن سیصد نفر یونانی بمقابل سیصد سوار ترک
رفتند و سه حمله در آن روز بیکدیگر کردند از سواران ترک صد نفر در میدان
جنگ کشته شدند و از یونانیان احدی بقتل نیامد مگر اینکه بچند نفر جراحتهای جزئی وارد آمد اورخان
چون آن حالت را مشاهده نمود هزار نفر بمقابل سیصد نفر یونانی فرستاد امپراطور پس از آنکه بمقابله
کاپیتان خاصه و آن سیصد نفر یونانی تحسین کرده حکم داد که ایشان بجای خود رجوع نمایند و جمعی از
افواج تازه نفس سپرکردکی مانوال کارین بمقابله آن هزار سوار ترک پرداختند در حمله اول سپاه ترک
پنجاه نفر کشته شدند و از یونانیان یکنفر کشته و چند اسب زخمدار کردیدند بعد از این شکست اورخان
همه سپاه خود را بسرداری علاءالدین برادر خود حکم یورش داده خویش با تنی چند از سواران بر
در بالای تپه جهة ملاحظه حرکات قشون ایستاد علاءالدین با لشکر انبوه جمعی خود از تنکنا بیرون آمده بر
یونانیان تاختن کرد امپراطور کرک نیز که در مرکز جا داشت جانب راست و چپ را به کانتاکوزن
و پسر عموی او ثران آنژلوس سپرده بود علاءالدین را استقبال نمود هر دو کروه بهم مخلوط شده دست
باستعمال آلات حرب بردند موافق روایت راوی مذکور در این حمله صد و پنجاه نفر از سواران ترک
کشته شدند و از یونانیان کسی کشته نشد و نه اسبی مجروح کردید چون شب نزدیک بود در اردوی
مشارالیه مثل آقای خود امپراطور خطبه بیان کرده بحمید و تمجید فیروزمندی خود شان را اظهار و بعد
مراجعت بقسطنطنیه کرد مصنف میکوید که اکر این شخص خطبه مذکوره را در میدان جنگ بیان نکرده بود اقلا
در تاریخ خود ذکر کرده است القصه این جهان را نتوانستند شدت حرارت یونانیان را تسکین داده دیگر
نفری ایشان تخفیفی حاصل نماید چند نفر از صاحبان مناصب و سربازان افواج از صف خارج شده بر
دشمن تاختند امپراطور با این نوکر بزرک که راوی مطلب است بر اسب نشسته جهة برکردانیدن یونانیان
و نظم پس نشینی ایشان خود را داخل مقاتلین و مجاهدین نمودند که بیک نا کاه خویش را با مشتی از مردم یونان
احاطه کرده شد کروهان نمودار اک با قشقه راوی اخبار را اسب کشته شد و امپراطور از زانو زخم
برداشت در آن کیرودار و در میان آن هنگامه میرین سیاستو پولوس با سیصد نفر یونانی بی دست

وپا خود را با امپراطور رسانیده با هزار مشقت ایشان را از آن مهلکه نجات داد و بقول کانتاکوزن
که راوی باشد بیست و پنج نفر از سیصد نفر را کشتن داد امپراطور بجای اینکه خود را در تخت روانی
نشانده باطراف و جوانب قشون و بجهة تمام در تحصیل فتح و نصرت بکوشد آبرو و نام بر بخت و ننک فرار را
بر ناموس قرار ترجیح داده بسمت پلکانون بدر رفت بعد از وصول بدانجا فورا بنوکلای بزرایس
خبر فرستاد که معجلا کشتی بقدر کفایت حمل و نقل قشون را ارسال دارند در این بین میان لشکر شهرت افتاد
که امپراطور در جنک کشته کشت آنوقت یک اغتشاش هولناکی در قشون یونان پدید آمده همه بسمت قسطنطنیه
کریزان شدند آندرونیکوس امپراطور یونان از علت زخمی که داشت بمیان نعشی که داشته بجانب
دریا بردند و از آنجا در یک نوکوچکی خوابانیده بشهر فیلوکرن که امروزه به طاوشان چلی مشهور
شده است رساندند پس از رسیدن بآن شهر امپراطور لشکر خود را منقسم بچهار کرد کروهی را در همان شهر
نکاه داشت و سه کروه دیگر را بقلاع حول و حوش فرستاد که عبارت از داکی براکه امروز بخیز منبد
و در قدیم لی بی سا می کفتند که قبر انیبال در آنجا واقع است باشد و همچنین کردهی را بریسون که امروز
دارج میکویند مامور کرد و طایفه دیگر را به نیکتیانوس نامزد نمود که امروز باسکی حصار مشهور و بعضی
حصار کهنه است اورخان نیز از قرار روایت کانتاکوزن بخلاف رای توجه علی چاوش که دو سه کروه
سیح و ش سلطان عثمان بودند کفتکوی پس نشستن را میکرد و بقدر سیصد سوار جهة ملاحظه حرکات قشون
در کوشه قرار داده بود که اکر شکست بر سپاه دشمن رسد تعاقب نمایند و اکر بر سپاه خود در جنک شکستی
رسد حمایت ایشان نموده راه پس نشستن را امن دارند این سیصد سوار چون ملاحظه برهم خوردکی
و فرار بطور اغتشاش یونانیان را ملاحظه نمودند منقسم به دو قسمت شدند دویست سوار ایشان بتاراج
اردو و تصرف اسبان بازبنهای سرخ امپراطور و خیمه و خرکاه او رفتند باقی بتعاقب فراریان و یونان
یونان که از جاده فیلوکرن رو بهمان شهری شتافتند در تاختند و تا دروازه شهر از عقب ایشان
براندند از اتفاقات کلید دروازه مفقود شده بود فراریان بی سر و سامان در تنکنای دروازه بر
هم ریخته از بسیاری عرادها و نوکران بزرگان عرصه آن مکان تنک تر از دل آن بیچارکان شده بود

در آن اغتشاش از یونانیان یاد و سی و دو نفر کشته شدند که از آنجمله مانوال تارکانیوت و
نیسفور کانتاکوزن خویشان راوی اخبار بودند یکصد و پنجاه نفر نیز اسیر با چهار صد راس اسب بتصرف
اتراک درآمد و در جنگ صباح آن روز چهل و هفت نفر یونانی با انضمام کاپیتان بزرگ امپراطور
اکزوترو شونز مقتول شدند لیکن کاپیتان مذکور را میگویند که خود یونانیان از شدت پریشانی
حواس بی فی الواقع بعد شمشیری بر سر زدند که بهمان زخم درگذشت یونانیان بعد از این شکست ثانی
رو با سکوداری رفتند که از آنجا خود را به بیزانس رسانند عثمانلوها بطرف نیس عازم گشتند این
محاربه را که در مقابل فیلوکرن اتفاق افتاد مورخین بیزانس وقوع منحوس آن را یک مصیبت بزرگی
انگاشته شیون ناله و سوگواری بپا می کنند و نویسندگان عثمانی بجدی مهم شمارند که از اسم بردنش
ننگ دارند آخرین دست و پایی بود که دولت بیفوت بیزانس در استخلاص نیس که اسم [illegible]
ایشان بود زدند سالها بود که این شهر را سپاهیان ترک دایره وار احاطه کرده بودند و روز
بروز بقوتهای متوالیه محیط دایره را تنگتر میکردند این نوع لشکرکشی و تاکتیک جنگی اورخان گویا
اول پس نشانده شده و بعد دروازهای قلعها بنا کرده مدت ده سال اهل شهر را به تنگنا انداخت
و بقوتهای پاپی که بمحاصرین میرسانید اهل شهر را مشوش تر و محافظین را در امر دفاع روز بروز دلسرد ساخته
کرده شهر را متصرف شد در نیس نیز همین عمل را از سر گرفت با بیطریقی که چون برج و باروی آنجا را محکم و دیوار
شهر را بلند و مستحکم یافت و دانست که با دستبردهای جزئی نتوان عروس فتح را در کنار گرفت
صمصامه چاووش را با سواران ابوالجبلی فرستاد تا قلعهای قراکین و طارقین را که در نزدیکی شهر
واقع بودند متصرف شدند و راه خروج و دخول اهل شهر را بکلی مسدود کردند تا آنکه در سنه ۷۳۰ هجری
مطابق سنه [illegible] هجری و بعد از شکست امپراطور یونان و یک یورش سختی که اورخان تعبیه برد چون اهل قلعه
از امداد یونانیان مایوس کامل حاصل کرده و از گرسنگی و طاعون نیز به تنگ آمده بودند در سنه [illegible]
شهر در دادند مشروط بر اینکه اورخان سپاهیان آنجا را کار زنده گذاشته مرخص کند با سلامبول مراجعت
نمایند اورخان شرط مذکور را قبول نمود لیکن جمعیت قلیلی از سپاهیان بصحابت فرماندهان

اسلامبول شدند اغلب ایشان که از تنگنای محاصره و گرسنگی و بدگذرانی کمتر از بد رفتاری
صاحب منصبهای خود صدمه دیده از جوانمردی در سپهکاری و عدالت امپراطور خود مایوس
بودند امید و اکرام و احسان اورخان شده در شهر ماندند با اتفاق ساکنین آنجا باستقبال او شتافتند
که از جانب جنوب شهر وارد دروازه ینکی شهر داخل نیس شد این شهر که اعظم حصارهای امپراطوری
بیزانس بوده مدتها در مقابل قوتهای بی منتهای سلاجقه روم و اجداد سلاطین عثمانی سوری
بغایت استوار بوده وقتی تختگاه سلجوقیان شده در محاصره شدید طویل صلیب پرستان
وایستادگی مردانه آل سلجوق شهره آفاق شده بود و بعد از آنکه طایفه فرانک شهر قسطنطنیه را
گرفتند چندی دارالحکومه امپراطور بیزانس شد و ثانیا بتصرف اتراک عثمانی درآمد شاید صادقی [illegible]
در بی غیرتی یونانیان و مردانگی و رشادت سلجوقیان چه آنان بسهولت تسلیم عثمانیان شدند و
اینان در برابر صلیب پرستان مردوار ایستادند و دلیرانه کوشیدند محلی از تفصیل محصوری سلجوقیان
و محاصره صلیبیان از این قرار است که مدت هفت هفته سرداران زنده نام نام آور صلیبیان
که ذکر اسامی ایشان خالی از تطویل نیست با این مانع کلی که زکاه خود لاینقطع تن بر تن زده اقدام
کردند و تن خویش را از لطمات و صدمات باروی پر نیروی این سور رنجه داشتند هنگام یورش
قلعه از فراز برج و از فراز باره سیل و فوج شاخ شعلهای آتش و آب سوزان بر فرق یورش
آوران سیلان و جریان داشت مانند محاصره سیر کوس دست آتش بیان محاصرین فرو ریخته ایشان را
از زمین میربود و بر هوا می انداخت پس از آن بر زمین می بردها شرحه شرحه و مقطوع الاعضا بر زمین می
افتادند با همه محاصرین چه حمله بردن و تصرف نمودن برج مشهور باسم زانو زدگان و اسباب
مخصوص اختراع کردند که یکی را روباه و یکی را لاک پشت نامیدند اسباب روباه نام در زیر سنگهای
منجنیق سلجوقیان که بحجرها و سنگ کیرهای آن وارد آمد شکست باعث قتل مخترع خود با نزی نام
بیست نفر دیگر از همدستان او گردید لیکن کارگران اسباب کشف نام از عهده کار خود بهتر برآمده
اینقدر کردند که برج زانو زدگان را از زیر خالی نمود و بجای سنگهای پایه بعضی چوبهایی

پایه بزیر برج نصب کردند و آتش در آنها زدند اگرچه آن برج خراب شد لیکن محصورین خجالت
بسیار از این خرابی کشیدند و محاصرین از تصرف حصار خود محروم داشته بتصرف دیگری
دادند چرا که هم در آن زمان امپراطور یونانیان آلکسی مانند امپراطور سابق الذکر اندرونیکوس
که بمقابله و مقاتله اورخان قدم فراپیش نهاده بود با کشتیهای جنگی از راه دریا بسمت نیس در
حرکت بود چون قریب بحوالی آنجا رسید محاصرین که در قساوت و بیرحمی کم از محصورین نبودند
عدد وافری از روس مقتولان دشمن بحضور امپراطور یونان فرستادند و بعضی را نیز در مجانیق
گذاشته پیش او انداختند فرمانده سپاه این امپراطور که بوتومیت نام داشت با سلطان سلجوقی مصالحه
کرده قرار بر آن دادند که سلطان با متعلقان و سپاهیان خود با آزادی از شهر بجاییکه میخواهند
بروند و یونانیان از طرف بحیره داخل شهر شوند در حالتیکه محاصرین از جانب خشکی یورش نموده شهر
را میبردند زوار ان لاتین با کمال تعجب بیرق یونانیان را در برج و باره شهر منصوب دیدند در میان
آن بوتومیت خود را بمحاصرین نموده اعلام کرد که از جانب امپراطور خود مامور بتصرف قلعه میباشد
بهمین قسم که شهر نیس بواسطه حیله یونانیان از چنگ سپاه صلیب پرستان بدر رفت نه سال بعد از آن
پولیتیکای اهل نیرانس آنجا را از تصرف عیسویان بدر برده و امپراطور الکسی موافق یک مصالحه نامه
شهر را بسلاطین سلاجقه روم واگذار کرد یکصد سال بعد که مقارن سنه ۱۱۵۶ عیسوی باشد مجددا بتصرف
اهل نیرانس در آمد و تئودور لاسکاریس امپراطور یونان چون قسطنطنیه را از دست داده و طایفه
فرانک آنجا را متصرف شده بودند شهر نیس را پای تخت خود قرار داد پس از انقضاء یکصد سال
دیگر عیسویان یونان در تصرف خود داشته قلعه معظم سرحد شرقی ایشان بود تا آنکه باز به
بتصرف مسلمین در آمد باین طور که در عهد نیسفور بوتونیات امپراطور یونان سلیمان واضع سلسله سلاجقه
روم واگذار شد بعد از آن در عهد آلکسی بتصرف قلیچ ارسلان در آمد و در عهد آندرونیکوس
امپراطور سابق الذکر یونان و تفصیلی که بیان شد بدست اورخان عثمانی افتاد این شهر را اول نیکی
گونا باسم بانی آن میخواندند بعد رالیزیماک آنجا را باسم زوجه خود نیس نامید و هنوز باین اسم برقرار است

فقط اترا

فقط اتراک در تلفظ تصرفی کرده ایزنیک میگویند اگرچه شهر نیس بواسطه محاصره صلیب پرستان
و پای تخت امپراطور شدن مشهور عالم گردید لیکن بجهة دشواری مذهبی که در آنجا اتفاق افتاده
اشتهارش کمتر نبود در یکی از آن شوراها تعیین عقاید مذهب کاتولیک و حذر زجر و تعذیب اهل
رفض و بدعت و معلوم شدن وقت عید پاک که آنرا عید الفصح نیز میگویند و برقرار شدن با نظم
کلیسای متقرر و معین گردیده و در شورای دیگر مذهب صورت پرستی استقرار یافت کلیسایی
که در آن سیصد و هژده اسقف جمع شدند که از جمله آنها بعضی آباء و اولیای مذهب عیسوی بودند
و از مشرق و مغرب بخواهش قسطنطین واضع امپراطوریه شرقی روم قدیم در آنجا گرد آمدند عقیده
همجنس بودن پدر و پسر را اصول مذهب عیسوی قرار دادند اورخان آن کلیسا را بدل بمسجد نموده
و اسم که در سر سنگ سر در آن مسجد کنده شده بود هنوز در میان خرابهای آنجا باقی و برقرار
مانده است این پادشاه که فی الواقع اولین سلطان سلسله عثمانی است بتقلید سلاطین سلف
مشرق زمین در روی سنگهای عمارات عامه که از قبیل ابنیه وقفیه باشند بعضی فقرات محکوک ساخت
پس از او در همه ممالک عثمانی در مساجد و مدارس و مریضخانها و مقابر در سر چاهها و فراز درها
اسم بانی و تاریخ بنا را حک نمودند که عابرین و مترددین از آن اطلاع هم رسانند اغلب اوقات این
بناها بعضی از آیات قرآنی را با شرح حال مبسوط متقفائی که از سلیقه ارباب ذوق بسیار دور است
با خط طلا در روی لاجورد مینا کارند اورخان بمسجد مذکور مدرسه نیز ساخته منضم نموده داود قیصری
قیصریه پای تخت قرامانیرا مدرس آنجا قرار داد بعد از او علاء تاج الدین کرد که یکدخترش زوجه شیخ
و دختر دیگرش زن خلیل جندرلی قاضی عسکر بود بجای او نشست و پس از ملا تاج الدین علاء الدین
اسود مدرس آن مدرسه شد مشار الیه باسم قراخواجه که قراخواجه باشد معروفست در جاییکه دو نفر
از نیکومدی و یکی از قیصریه که مورخ مشهوری بود مجبور شدند بامضای مذهب اهل آن
در حالتیکه اگر تمرد نمایند عزل و اخراج بلد شوند و از کفر و خطای خود برگشته معتقد بمذهب حق و
دین درست شوند پسرهای نورسیده عیسوی را که از برای تکمیل افواج ینگی چری گرفته میشدند

مجبور بودند برگشتن از مذهب عیسوی و داخل شدن بملت اسلام هم در این شهر بلاد او دفینه قیصریه همه
مطالب دقیقه کتاب ابن الاعرابی را که فصوص الحکم باشد ضایع و باطل کرد در کلیساهای سن سوفی و
صور و معابد را سرنگون کرده در دیوارهای عاری شده از علامات مذهب عیسوی بجای نقاشی
دین مبین کلمه شهادت مسلمین را که عبارت از لا اله الا الله و محمدا رسول الله باشد بنوشتند بغیر از
مساجد و مدارس عمارت مطبخ الفقرا را در مبین در حوالی دروازه یکی شهر ساخته اداره آنرا بعهده شیخ
حاجی حسن بیدجوان بسیار مقدس شیخ ادب علی واگذاشت که علاوه بر تقدس مرد عالمی هم بود شرحی
در خصوص تقسیم میراث بقانون شریعت محمدیه بنظم نوشته بود اورخان اگرچه مرد عالمی نبود که در
درس و تحصیل مدارس نظم شایسته بدهد لیکن بسیار پارسا و نیک نفس بود و در مطبخ الفقرا کارهای خیر را
مرتکب میشد که کسان او تقلید او را بکنند چنانچه شوربای فقیران را بدست خود تقسیم میکرد و شب
چراغ بینوایان را خود روشن میساخت از ساختن مساجد و مدارس و مبنیات خیریه مواظب تربیت و رعایت
احوال مسلمین بود با وجود این مشاغل عظیمه سرکردگان رشید خود را نیز فراموش نمینمود و در خوشنودی
ایشان هم میکوشید بطوریکه چون گرفتن شهر مبین بغلبه دست داد که سرکردگان او از نهب و غارت حظ وافی
حاصل نمایند لهذا از زنان و دختران جوان یونانیان را که بواسطه طول محاصره بیوه و یتیم شده صاحب عمارات
عالیه و تجملات نفیسه بودند بازدواج سرکردگان خود درآورد و آنچه داشتند برسم جهاز بخود ایشان
واگذار فرمود حکومت شهر را بسلیمان پاشا پسر بزرگ خود مفوض داشت که سرداری محاصره قلعه را
نیز او کرده بود و قبل از محاصره مبین دارالحکومه آقچه قوجه بجای آن پیر جنگ آزموده حکومت میراند
همچنین برادر کوچک او مراد که بسن بچگی بود بجای پهلوان قونور آلپ در ولایت سلطان اونی
حکمرانی میکرد این دو یاور دلاور دو مصاحب کهن اورخان که روزگاران دراز در بالای گوران
تیز تک خاکها را که بکرات و مرات زیر و رو کرده اکنون در زیر آن غنوده اند آقچه قوجه در مرد
لسان البحری که قرادنگیز را از خلیج نیکومدی جدا میکند مدفونست قونور آلپ در توابع آقیازی و قوزپولی
در زیر خاک است مقبره آنها هنوز زیارتگاه مسلمین پارسا میباشد سلیمان و مراد هر یک در یکی از دو سنجاق

دولت

دولت جدیده حکومت میراندند تا دو سال بعد فتوحات طرف بیجنی انبساطی پذیرفت و بورسا
پای تخت یک سنجاق سیم شده تفویض بسلیمان گردید و آنجا را خداوندگار نامیدند که یعنی
سنجاق خداوندگار باشد بعد از سنجاق قوجه ایلی از این نیک بیت المیاه محسوب میشد که از مبین بنیکومدی
باشد در این نیک بواسطه استقرار بعضی کارخانهای ظروف ایرانی که در حوالی دروازه شهر ساخته
شده بود علامتی از آبادانی سابق باقی بود و پس از آن این عمارات نیز ویران شده در میان دیوارهای
مرتفع آنجا چند کومه دود افتاده میتوان بنظر درآورد زوار و مسافرین در آنجا جز قبور کوندوز
الپ برادر عثمان و شیخ اشرف سعد و قراخواجه و خیالی شاعر چیز دیگر ندارند که سیر نمایند خط شناسان
روزگار که حال نیز محکوکات امپراطوران عیسوی را در دیوارها و برجهای شهر میتوانند بخوانند بیهوده
بجستجوی مقابر مردمان مشهوری که در آنجا مدفونند می افتند و اثری نمیتوانند ظاهر کرد از آنجمله
مورخ مشهور نیرانس است که مدت بیست سال در این شهر مراثی فصیحه در غلبه طایفه فرانک گفت و
فتح نمودن ایشان قسطنطنیه را برشته نظم کشیده نام او نیس تاس بود که در نیس نشان قبر او نیست شد سلیمان
بعد از مردن عم او علاءالدین وزیر پدر شد و از طرف شمال بسمت طاراقچی و قوناق و مودرن
که جدش عثمان و کوپریشال همصاحب چاووش در اول کار تاخت برده بود لشکر کشید اهل
هر سه قلعه بدون کشیدن شمشیر و انداختن تیر تن باطاعت در داده و سرایلی بحسب اسناد این وقعه
در سنه ۱۳۳۲ عیسوی که پانصد و بیست و شش سال شمسی که پیش از امروز که سنه ۱۲۷۳ هجری میباشد اتفاق
افتاد تا سه سال بعد از گرفته شدن نیس ساکنان قلعه ملیک که بمنزله انبار میری بندر محکم آنجا بود
بود بواسطه حصانت مکان در کمال جلادت و فتهای شهادت خود داری نموده ایستادگی کردند
در عهد عثمان نیز حملات آقچه قوجه و صدمات قراتیمورتاش آسیبی بآنجا نتوانسته بود برساند در این
اوقات که راه خروج و دخول از همه طرف آن مسدود گردید تسلیم سپاه اورخان شدند این
قلعه در روایات افسانه آمیز یونانیان و هم تاریخ محقق ایشان مشهور است هم از این بنده درگاه
قشون اول صلیب پرستان هزیمت کرده منقسم شده بعزم تسخیر نیس در حرکت آمدند سلطان سلیمان

سلجوقی انا را استقبال نموده شکست فاحش بدیشان بداد و تا اردوی آنها که در نزدیکی چوبتو
واقع بود تعاقب نموده آنچه از پسران ماهرو و دختران سیمین بر مشکین مو یافتند جلا نموده باقی ایشان را
از زن و مرد و پیر و جوان و اطفال رضیع و شیخان رکع از دم تیغ بگذرانیدند فقط پنج هزار نفر از
ایشان بهزار مشقت بقلعه که در بالای بلندی واقع بود خود را رسانیدند چون قلعه را دری نبود
با سپرها و سنگ مدخل آن را مسدود نموده با تیر و سنگ مشغول دفاع گشتند تا آنکه امپراطور
یونان سپاهی از طایفه ترکوپول فرستاده آنها را نجات داد تا آن وقت همه غلبه و فتوحات عثمانیان
بر یونانیان وقوع یافته بود مدت یکقرن سی سال از ابتدای سلطنت سلطان عثمان گذشته بود و بدون
اینکه او با پسرش اورخان با یکی از ده نفر ملوک طوایف که ممالک سلاجقه روم را قسمت کرده بودند
دستبردی بهم نمایند و بولایات یکدیگر دست اندازی کنند در این اوقات نوبت بدیگری از همسایگان
ترکان عثمانیان رسید که حکمران مملکت قرازی باشد این ولایت در طرف جنوب و غرب کوه
واقعست که از فراز آن عثمانیان مانند سیل عالمگیر رو به نشیب شهر بشهر ولایت بولایت کوه بکوه در
حرکت آمده همه ولایات ملوک ممالک سلاجقه را زیر گرفت و جمیع آن زمین را که از کوه المپ
تا بکوه توروس کشیده شده است تحت تصرف در آوردند بالجمله اصلان بیک ترکمان حکمران
قرازی که بسیار متشخص تر و قوی تر از عثمان بود پس از مردن وی پسر از او ماندند بزرگتر آنها بجای
پدر بر مسند حکمرانی متمکن شد و پسر کوچک که تورسون نام داشت نزد اورخان رفته در خدمت
او بسر میبرد تورسون باتفاق وزیر خود حاجی ایل بکی از اورخان التماس نمود که او را در انتزاع
ملک پدر از تصرف برادر مهتر امداد نماید مشروط بانکه در ازای این محبت مشار الیه شهرهای آدرمیتیق
و بالیق اسری و تیرهالا و منیاس را بوکلای اورخان سپرده خود بحکومت شهرهای ادرمید و فرجه
توسلاو منیار حصار و ایازمند اکتفا نماید اورخان در کمال شعف تکلیف ایشان را که موافق کشورگیری
او بود قبول کرد و بهمراهی تورسون لشکری جرار روانه داشت ایشان شهرهای لوباد و قرمزتی
و میخالیچ را که در کنار رنداکوس واقع بودند مفتوح ساختند همچنین قلعههای کالسوس و السوس ...

حکمران قرازی بدون ایستادگی در مقابل قشون اورخان شهر برکسه ولایت خود را که بالیکسری
باشد گذاشته بقلعه برغاما رفت اورخان بتوسط وزیر با تدبیر تکلیف کرد که برادران با یکدیگر صلح
نموده ترک منازعت نمایند برادر بزرگ ظاهرا بصلح راضی شده و بعد از آن تورسون را بزجر تمام از میان
برگرفت از این بیمروتی و ناجوانمردی شعله خشم اورخان ملتهب شده قاتل را از همه طرف گرفتار
و نکبت کرد تا آنکه وسایل انگیخته استدعای عفو گناه خود نمود اورخان از قتل او درگذشت و در بورسا
مکانی جهة اقامت او تعیین نموده روانه آنجا نمود و برغاما را نیز متصرف شد که پای تخت
میزی قدیم و سلطنت کاوآتال پادشاه مشهور در تاریخ علوم و صنایع بود و این پادشاه جهان
کاغذ از پوست حیوانات کرد و کارخانه فراشهای اعلی را انداخت که الی غیر النهایه مطلوب و مرغوب
بود و کتابخانه ترتیب داد که دویست هزار جلد کتاب در آنجا جمع شده بود و ارباب صنایع و کمالات
ترتیب کرد که چند نفر آنها معروف عالم و مشهور آفاق شدند اورخان این شهر را نیز با توابع آن
منضم ممالک سلیمان پاشا نموده جزء سنجاق خداوندکاریه کرد که عبارت از سنجاق بورسا باشد
و حکومت قرازی بوزیر سابق الذکر حاجی ایل بکی تفویض نمود و دو نفر از صاحب منصبان خود را
که یکی آج بیک و یکی اورنوس بیک باشند با او شریک کرد اورنوس بیک حاکم سابق بورسا
از جانب امپراطور یونان بود که بعد خدمت اورخان را قبول کرده متقلد قلاده دین اسلام
شد بعد از تملک مملکت قرازی مدت بیست سال لشکرکشان آل عثمان آرام گرفته در پی فتوحات
دیگر نیفتادند مورخین ترک و یونان نیز این مدت مدید را مبهم نوشته شرحی که مفید فایده باشد
بیانی که مطلبی در آن ضمن حاصل شود افاده ننمایند الغرض در این ایام صلح و مدت آرامی
نظم لشکر و نگاهداری کشور موافق دستور العمل علاء الدین برادر و وزیر اورخان محکم گرفته شد نقطه
ملاحظه و مراعات گردید در بورسا فی الفور پس از تصرف ولایات قرازی مساجد و مدارس و عمارات
و مبنیات خیریه و کاروانسراها در سنه ۱۳۳۶ عیسوی که پانصد و بیست و دو سال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۷
هجری باشد بنا نهاده شدند چندی نگذشت که بورسا با خیل از جهة آبادی و معموریت مرکز بزرگ

زد وقلیلی پس از آن زمر حیثیت بدانجا برتری جست همچنانکه عثمان جبه درویش تورود و ابدال تمرال
صوامع و معابد بنیاد نمود اورخان نیز تقلید الابیه در پای کوه الپ صومعه جبه گیک لی
باباکه معنی بابا آهوی است ساخت که حال هم زیارتگاه معتبر آنسامانست اندکی بالاتر از آنجا در
مکانی که کوک مناری مینامند یعنی چشمه آسمانست قبر دوقلی باباکه معنی باباکوزه میباشد واقعست
و در کنار نهر صاف علی شیر که از کوه الپ پائین میریزد عبادتگاه ابدال مراد آنفاق افتاده است
و در سمت غربی شهر در کنار حمامها صومعه و مقبره ابدال موسی واقع میباشد این دو ابدال و دوبابا
فتح بورسا با اورخان همراه بودند و بدعا و کرامات محاصرین آنجا را امداد میکردند و بعد از
فتح تبرکات ربانی را از حضرت منعم حقیقی جهه این پای تخت جدید استغاثه و استمداد مینمودند اسامی این
اشخاص بورسا را وجه تسمیه بر تست گیک لی بابا چون همیشه در میان آهوان و غزالان زندگی میکرد او را
گیک لی بابا می گفتند و گیک در ترکی یعنی آهو میباشد و دوقلی بابا چون غذای خود را منحصر بماست
کرده بود و همیشه کوزهای ماست در پیش او بود او را دوقلی بابا میخواندند و دوق در ترکی معنی
ظرف سفالین و کوزه میباشد و روات افسانه گو میگویند در محاصره بورسا گیک لی بابا بر پشت
مرالی نشسته شمشیری بوزن صد و پنجاه لیور که تقریبا صد و سی و پنج چارک تبریز میشود بر دست
داشت و با کافران جهاد مینمود و ابدال مراد نیز با یک شمشیر چوبین کرامتها در قلع و قمع کفار
مینمود و کرامت ابدال موسی این بود که آتش سرخی را در میان پنبه پیچیده با خود میبرد بابا آهوی از شاگردان
شیخ الیاس و از اهل خوی بود در بیشها با وحوش زیست میکرد روزی برای مهمی بر مرالی سوار شده
درخت چناری در دوش گرفته وارد عمارت اورخان شد و درخت را در میان عمارت مثل
علامت ترقی دولت عثمان در زمین کرد و اتفاقی را که بورسا آتش گرفت اندرخت نیز با عمارت
بسوخت ابدال مراد بنا بخواهش اورخان در محاصره بورسا حاضر شد و از کرامت شمشیر چوبی او جمع
کثیری از کفار بهلاکت رسیدند و مارهای بزرگی که عمارت اورخان را فرا گرفته بودند تمام شدند
و این بابا از برای عثمانلوها مثل سن ژورژ و سن دنولاند عیسویها بود و سلطان سلیمان بزرگ

وقتی

وقتی بزیارت او رفت و از بابت تیمن و تبرک یک ثلث از شمشیر او را کفت بریده بجای دیگر
ببرند و در پهلوی شمشیر خاتم انبیا و سیوف خلفا و سرداران بگذارند مسافرین ساده لوح
فرنگی از بابت حسن اعتقاد میگویند که آن شمشیر مال رولاند بود و چون مشار الیه با آن شمشیر بسیاری
از مسلمانان را قتل کرده با بنواسطه احترام میکنند چون اسمی از بابا یا دده یا و ابدال آمد گوشزد شد
و در ذیل این تاریخ بعضی وقایعات از این طایفه نامی ذکر خواهد گشت بهتر آنست که کلمه چند در خصوص
دراویش و مشایخ و زهاد که سلسله مرتاضین اهل اسلامند بیان نمائیم تا مطالعه کننده کان از مراتب
در قدر و رتبه هر یک از آن گروه حاصل شود بالجمله درویش در مذهب مسلمانان کشیشان
عیسوینند آنانکه در دین و معرفت یکدرجه بر درویش برتری دارند ایشان را مشایخ میگویند و آن
گروه که از خلق کناره گرفته گوشه نشینی اختیار کرده اند ایشان را زهاد گفته معبد ایشان را زاویه
مینامند چنانچه مسکن درویش را تکیه میگویند گوشه نشینان را که عبارت از زهاد باشند بواسطه
ورع و تقوائی که داشتند پدر یا بابا یا دده میگفتند موافق عقاید مرتاضین اسلام همیشه در روی
زمین یکعده معینی از اولیا باید باشند که تقرب ایشان در بارگاه احدیت باختلاف مراتب
ایشان مختلف است و هرگز زیاده بر چهل ابدال در روی زمین نمیباشد هرگاه که یکی از ایشان بمیرد
فوراً یکی دیگر بجای او می آید و چون بغیر از خداوند متعال کسی دیگر نمیداند که بعد از مردن یکی
از آن اصفیا کدام یک قابل قایم مقامی او است لهذا دم از درویشی و صفای باطن زدن
از برای همه کس آسان شده است و اغلب دیوانگان از مردم بانمقام اعلی نسبت میدهند از جمله چهل
نفر اصفیای اورخان که در روی زمین منتشر بودند یکی ابدال مراد و یکی ابدال موسی را میدانند که
در بورسا مدفون میباشند تقانون سلطان عثمان مسلمانان بنا دلوح صادق بنیاد مساجد راسخ
البنیان و معابد محکم پایه در بورسا نهادند از آنجمله ایلدیری خواجه که یکی از رفقای اورخان بود
مسجدی در حوالی قلعه ساخت و شیخ اخی حسن و پسر شیخ ادبعلی نیز یک معبدی بنا نمود و للاشاهین آقا
اورخان و سلطان مراد اول که بعد از این ذکر خواهیم کرد مدرسه عالی عمارت کرد و سبب

آن این بود که اورخان در یک جنگ وعده کرد که آنچه غنیمت از دشمن گرفته شود واگذار باشد لیکن پس از آنکه غنایم را گرد آوردند مبلغهای گزاف حاصل شد و اورخان از وعده خود پشیمان گردید لیکن ملا تاج الدین کرد حکم کرد که این اموال ملک طلق للشاهین است و دور حتی در خلف وعده کردن و پس گرفتن آنها نیست بنابراین اموال به للشاهین واگذار شد شاید از بابت آنکه باین واسطه از نظر اورخان نیفتد و باز تقرب او کاسته نشود غنایم مزبور را صرف ساختن مدرس عالی بورسا نمود و آنجا را للهشاهینه نامید بهمین جاصیل در قلعه بورسا چاپجه و بعد و مدارس بنیاد نهادند و در خارج قلعه در پای کوه الب صوامع و بقاع جهت بابایان و ابدالان راه ساختند در همه ازمنه صفای کوه الب سیاحان اختراعات طبیعت و سیر کنندگان صنایع صانع مطلق را رو بخود میکشید در عهد امپراطوران بیزانس این کوه خلوتگاه رهابین که همیشه در اندیشه خلقت خود و خالق عالم بودند پادشاهان از زیارت ایشان عار نداشته بدعای ایشان از خدا وندیگانه استمداد عای فرزند فرزانه جهت جانشینی خود نموده استمداد غلبه بر خصم و لشکر بیگانه میکردند بجای رهابین و قسیسین یونانیان دراویش و ابدالان مسلمانان در آن کوه جای گرفتند که از دامنه تا قله شوخت باپیل و خشم ترکان طراوت کلهای رنگین و صفای آبهای صافی شیرین این کوه با خضرت و نضرت درختان باشکوه و عظمتی که دارد نهانه جذب قلب دراویش مسلمین و رهابین میکرد بلکه هوای آنجا شعرای شیرین کلام و فصحای بلاغت فرجام را نیز بر سر افتاده رو بخود میبرد چنانچه شیخی شاعر اول عثمانی کتاب خسرو شیرین را در سایه درختان سبز و در کنار چشمهای صاف آنجا برشته نظم کشیده و همچنین شعرای دیگر از قبیل وصالی و خیالی و دلی برادر که اشعار خوب و نظمهای مرغوب از ایشان مانده است از آنجمله میباشند خسرو با یکخیالی دیگر دو مولفند که در آنکوه کتابها علوم الهی و فقه و وضع قوانین تالیف کرده اند و هم در آنجا شیخ بزرگ بسطامی قاضی بزرگ انساری کتابهای معتبر در حکمت الهی و علم فقه تالیف کرده اند همه این شعرا و عرفا و مشایخ اکنون در پای کوه الب که بهترین ساعات زندگانی خود را در آنجا صرف میکردند مدفونند بعضی دیگر از اینطایفه

در مدارسی که افاده و استفاده مینمودند بخاک سپرده شده اند این گروه علوم و معارف خود را در کتابها سالها نشر نموده نام خود را ماداميکه زبان ترکی در عالم متداول است زنده گذاشته اند در خاک مقدس بورسا مقبره اعظم مشایخ شیخ محمد بخارائی واقع است که مشهور بسلطان امیر بود در بالای قبر او مسجد عالی بنا نهاده شده و این است که یکی از محلات بورسا باسم آن معروف است اغلب اوقات آن مسجد آتش گرفته میسوزد و سلاطین عثمانی بملاحظه تقوی و پارسائی مجدد العمارت آن میپردازد این شهر که دار السلطنه عثمانلو ها و دخمه گورگاه ایشان نیز گشت در مساجد یکه ایشان در شهر و در قلعه و حوالی قلعه ساخته بودند مدفون میباشند عثمان و اورخان و بایزید و دو مراد اول و محمد اول در پهلوی برادران و پسران و دختران و زوجات خود در تحت مراقد نفیسه دفن شده اند نزدیک مقابر این سلاطین قبور بیست و شش نفر شاهزادگان عثمانی واقع است و بعد از ایشان قبرهای وزرای اول و بیگلربیگیان دولت کنده شده است که از آنجمله چندرلی و تیمورتاش میباشند بعد از اینها مدفن سایر وزرا و نقیبان مملکت واقعست که از جمله ایشان یکی فاتح جزیره شیپر توجه مصطفی پاشا و دیگری مورخ فاضل مشهور آصف افندی است در دور مراقد سلاطین اول عثمانی و عرفای دولت ایشان قریب بپانصد مقابر از وزرا و پادشاهان و مشایخ و مدرسین و واعظین و شعرا و اطبا و موسیقی دانان مشهور واقعست بورسا در باصفائی پیرو نما و حول و حوش آن معروف عالم است و قوی الاثر بودن آبهای گرم آن با فراوانی حاصلهای طبیعی و صنعتی و گوارائی آبهای صاف جاری شده از کوه الب مشهور آفاق است از جمله آن حاصلها انگورهای لطیف و توتهای شیرین و گلابیهای پرآب که چهل و هشت اقسام مختلفه یافت میشود با زردالوهای لذیذ و گیلاسهای باصفا و شاه بلوطهای بزرگ که نظیرشان در سایر بلاد کمیاب است میباشند و همچنین ابریشم و پشم و کفدر یا که با آن پارچه میسازند با اطعمه خمیری و اقمشه حریری و شربتیات و مربیات و بر تکیها و مخمها و فرشهای مرغوب در آنجا عمل میآید بواسطه این نعمتهای گوناگون و حاصلهای رنگارنگ بودن پای تخت اول سلاطین و مدفن علما و عرفا و فضلا و مشایخ تا زمانی که فتح قسطنطنیه شد بورسا شهر اول عثمانی بود و پس از آن چندی باز

شیپر
عبارت از جزیره قبرس است

که تختگاه عبوری سلاطین عثمانی و بانجا که دار الخلافه خلفای عباسی بود دم از همسری و برابری
میزد و حال را نیز در دفاتر دولت عثمانلو مثل سیم شهر معتبر آن مملکت ثبت و ضبط است

باب چهارم در گذشتن اتراک بیست مرتبه بار دیگر و مردن سلیمان پاشا و وفات اورخان و بعضی وقایع و تفصیل لقب پادشاهی

اگرچه مدت بیست سال مورخین عثمانلو سکوت اختیار کرده‌اند و از زمان ساخته شدن بورسا تا عبور
سلیمان پاشا بخاک اروپا دم در زده‌اند سبب این آن بوده است که ایشان در نوشتن وقایع آن
ایام مورد بی التفاتی سلاطین خود شوند بلکه مورخان فرانس نیز در این مدت زیاده بر یک جنگ
که عثمانیان در آن مغلوب شده‌اند واقعه دیگر ذکر نکرده‌اند و همچنین سبب خاموشی ایشان تعویق مصلحت
آل عثمان در فتوحات و یا خود بیحاصلی لشکرکشی ایشان نبوده است بلکه دو علت دیگر داشته است
که یکی از آنها روابط دوستی اورخان با دولت یونان است که تاریخ نویسان عثمانی این فقره را
قابل یاد داشت ندانسته‌اند سبب دیگر این بوده است که چون سلاطین ممالک قرازی و صاروخان
و ایدین که حکمداران با شوکت و شان ترکمان بودند یک جهت ترجیحی در دولت فرانس نسبت بدولت عثمانی
داشتند بخصوص پادشاه آیدین که بواسطه زیادتی قوت دریائی در حالت جنگ و صلح بیش از سلاطین
عثمانلو مایه بیم و امید امپراطوران قسطنطنیه بود و بلا شبهه علت اغماض تاریخ نویسان ترک در مصالحه اورخان
با امپراطور یونان که آندرونیکوس کوچک باشد بسبب ازدواج سلطان با یکی از شاهزادگان یونانی
و نشستن ایشان تا ختم تمام پادشاهان قرازی و صاروخان و ایدین و دوستی کانتاکوزن را
با پادشاه آیدین همینا بوده است که حال ذکر شد که اهل تاریخ نویسان اروپا نیز در این باب بسیار تعجب
مینمایند که بعضی ورقهای مغشوش تاریخ نویسان ترک را بدست آورده ترجمه آنها با تحقیقات شیالکوند
یلاس و فرانز که ایشان هر دو را بسیار باختصار ضبط کرده‌اند رجوع نموده‌اند و حال آنکه میبایست خیالات
متفرقه در کتب نیقفوروس گرگوراس و تاریخ کانتاکوزن را جمع نموده با هم مقابله و با حساب زمان
و تاریخ تطبیق نمایند هر قدر که پی این کار رفتن عمل بیحاصلی باشد بر ما لازم است که جهة تکمیل تاریخ از
دست ندهیم در ثبت آن کوتاهی نورزیم پس بنا بر این با امداد تواریخ اهل فرانس جای وقایع

آیدین
مصنف آیدین است گاه آیدین
می‌گوید

بیست

بیست ساله را که نویسندگان خالی گذارده‌اند و اهل اروپا نیز در نوشتن آنها اهمال ورزیده‌اند
پر مینمائیم و قبل از آنکه مورخین ترک در خصوص گذشتن سلیمان بگالی پولی برسیم یعنی با ایشان که
از آن فقره گفتگو مینمایند همقول شویم مجملی از تاخت و تاز قبایل اتراک که در آن طرف بسفور اتفاق
افتاده است از وقتیکه تسلط ایشان در سواحل آسیا اوج گرفت تا زمانیکه سلیمان پاشا باروپا
گذشت تا استیلای طوایف خود را در آن قسمت عالم نیز انتشار بدهد پس اندکی پیش از اعلای
لوای دولت آل عثمان و آخرین سنوات دولت سلاجقه روم که اتراک در عهد ایشان از حد و حدود اروپا
تجاوز کرده‌اند ابتدا مینمائیم و آن بدین تفصیل است که چون در سنه ۱۲۶۳ عیسوی مطابق سنه ۶۶۲ هجری میشل
پالئولوگ بحمایت سلاطین سلاجقه در آمده از خدمت ایشان بقسطنطنیه مراجعت نموده از ان پس لاسکاریس را
که وارث حقیقی تاج و تخت امپراطوری بود کور کرد تا سلطنت در نسل او برقرار بماند در همان اوقات
قریب ده دوازده هزار خانه ایل ترکمان بریاست سلتوک دده در ساحل غربی قرادنیز سکنی گزیدند حال
نیز بهمین مناسبت آن موضع را تاتار پسارجی و بروزجیا مینامند مقارن همان ایام رکن الدین قلیچ ارسلان
برادر خود عزالدین کیکاوس غالب شده زمام حکومت قونیه را از چنگ او بدر آورد و مشار الیه لا بد بقسطنطنیه
گریخته و با امپراطور آنجا پناه برد مدتی بر این بگذشت که کیکاوس با مشاورت مصلحت بینان رشید خود
بهادر علی دلمیان رعایت و حمایت را که سابق الذکر بخیال ربودن تاج و تخت سلطنت قسطنطنیه افتاد
لیکن ساقی عزالدین کیکاوس که جوانی یونانی نژاد بود و محبت نسبت باو اجداد هنوز از قلب او سلب نشده
بود مطلب را در خدمت امپراطور قسطنطنیه ابراز کرده و ماجرا را مفصلا بدو فهماند امپراطور مشار الیه
سلطان سلجوقی را دستگیر کرده با سلاسل گران مقید و محبوس نمود و بهادر علی سردار سلطان را گردن
زده اغوزلی بیک امیر آخور را نابینا فرمود عزالدین کیکاوس هم تنها با عیال و اطفال در زندان امپراطور
بسر برد تا وقتیکه برکه خان از دشت قبچاق حسب الالتماس عمای رکن الدین قلیچ ارسلان حرکت کرده
رود خانه دانوب را در حالتیکه یخ بسته بود عبور نمود و تا زیر دیوار قلعه قسطنطنیه همه جا را غارت کرده
عزالدین را از محبس او مستخلص فرموده با جمیع ایل و بروز همراه خود بقریم برد قریب هزار نفر

از قراولان خاصه عزالدین که با پسر او در بزانس مانده بودند مذهب اهل آنجا را قبول نموده جزو هواخواهان و خدمتگذاران امپراطور شدند و در افواج طایفه ترکوپول تقسیم گشته و با انضمام اینگروه عدد این فوج به سه هزار رسید و سرداری ایشان در اواخر بعهده خلیل نامی تفویض گردید امپراطور در دعوای اهل کاتالان امید داشت که این گروه نیز مثل طایفه آلن که بعد از مردن روژر رئیس اتراک بلس پزرا بامداد خود طلبیدند اینها نیز از بابت تعصب جمعی از طوایف ترک را بجمایت خویش خواسته جزو قشون امپراطور نمایند مع القصه طایفه ترک که بامداد ملت آلن آمدند چهارصد نفر بودند و از ولایت اُدن آمده بودند فرمانده ایشان اسحق نامی بود که یونانیان ملقب بملک اسحق کرده بودند چنانچه قسطنطین برادر عزالدین نیز که بمذهب ایشان درآمده بود ملک قسطنطین میگفتند و ملک باصطلاح گروهی از اهل آسیا بمعنی پادشاه است در جنگی که فیمابین امپراطور و اهل کاتالان اتفاق افتاد قراولان خاصه با امپراطور در قلب ایستاده و اهل تراس و مقدونیا در جانب راست و در جانب چپ طوایف آلن و ترکوپول قرار گرفتند در قشون اهل کاتالان اتراک امدادی که از اُدن آمده بودند بجانب راست و جانب چپ هر دو تقسیم شده بودند چون طوایف آلن و ترکوپول قرار داده بودند که جنگ نکنند و مشغول تماشای محاربه طرفین باشند شکست خوردن امپراطور را محقق نمودند قشون کاتالان بواسطه غلبهائی که حاصل کرده بود بزودی قوتی پیدا کرده عدد آن بهشت هزار رسیده بود که پنجهزار آن سوار و پیاده کاتالان و سه هزار دیگر آن اتراک امدادی اُدن و فراریهای ترکوپول بودند رئیس اتراک اُدن ملک اسحق و رئیس ترکوپول خلیل بود بعد از این جنگ که مطابق سنه ۱۳۰۸ عیسوی مقارن سنه هجری در کیپسلا اتفاق افتاد اتراک و کاتالانها جمع ولایت این را گردش کرده عبور نمودند باین طریق که از تنگه های کیرداغ گذشته تا به رودوستو و ساحل پروپونتید و تا بیری که در ساحل قرار دارد که نیز است رفتند امپراطور آندرونیکوس جهت سد راه پیش آمدن ایشان دیوار طویلی از کریستوپول تا دریا کشید بطوریکه راه عبور از تراس بمقدونیا بسته شد چندی بهمین منوال نگذشت که اتراک با اهل کاتالان بهم زده از یکدیگر جدا شدند و منقسم بدو قسمت گردیدند قسمی سر کرده

ملک اسحق که مرکب از هزار سواره و پانصد پیاده بودند داخل خدمت میلوتن پادشاه سرویه شدند بشرط آنکه اسلحه خویش را تسلیم کارگذاران او کنند و در وقت جنگ با ایشان رد نمایند دیگری که هزار و سیصد سوار و هشتصد پیاده بودند بسرکردگی خلیل با امپراطور آندرونیکوس قرار گذاردند که از نزدیکی کریستوپولی آنها را راه دهد که از دریا بوطن خود مراجعت نمایند امپراطور خواهش ایشان را قبول نموده در کمال خوشنودی رفتن آنها را راضی گردید لیکن صاحب منصبان یونانی از بابت وفور غیرت یا حرص تاراج قرار دادند که غفلةً بر سر ایشان تاخته از قتل و نهب هیچ فروگذاشت ننمایند اتراک از این مقدمه خبردار شده قلعه محکمی را که در کنار دریا بود مامن خود قرار داده بنای کار دوی یونانیان تاخت بردند و اوضاع تجمل امپراطور را بتصرف درآورده بیکدیگر تقسیم نمودند و اوضاع تجمل امپراطور را قبیح ترین اسباب هزل و مسخره نمودند خلیل کلاه مخصوص که شبهای مروارید غلطان را بر سر گذارده استهزا آت مضحکه از او سر زد این واقعات در سنه ۱۳۰۹ عیسوی اتفاق افتاد که پانصد و چهل و نه سال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۳ هجری باشد در اوایل کتاب بیان شد که امپراطور چگونه اتحاد سابق اهل کاتالان را با طایفه ترکوپول برهم زد و دختر ملک قسطنطین بن عزالدین کیکاوس را بابت حکومت بنیاد ملک اسحق رئیس طایفه ترکوپول وعده نمود و کاتالانها از این خیانت مجبور شده اسحق و خلیل هر دو را بگرفتند و پس از آن اسحق را سر بریدند و خلیل تنگ پائی در رفت اول بناه بجام آپروس برد و از آنجا بدورولوم رفت که امروز آن موضع را چولی فیا مند حالات و سائر ترکوپول بنحوی که مذکور شد درگذشت و قرال سروین تعهد تخریب جرثیک آن طایفه نموده ایشان را داخل قشون استمراری خود کرد و بعد از یک جنگی که با هونگری کرد بهانه شوریدن ایشان شخصی که مخارج آنها را متکفل بود قرال مذکور حکم بقتل ایشان نمود جمع قلیلی که از زیر شمشیر اهل سروی جانی بدر بردند باسیری و بندگی رفتند این واقعه در سنه ۱۳۱۴ عیسوی که پانصد و چهل و چهار سال شمسی پیش از سنه ۱۲۷۳ هجری باشد وقوع بهم رسانید باقی طوایف ترک که در آن ولایت بودند دو هزار سوار سروی مامور باخراج آنها شده ایشان را مجبوراً از راه دریا بساحل شرقی روانه نمودند اهل سپری در آن اوقات شروع

بدشمنی دولت ونیز انجامید و از جمله مخبرین آن امپراطور رنجش خواست بشود از قرار تفصیلی که بیان شد
اولین طایفه که از اتراک بار پا گذاشتند و ایشان را تاتار در پرده و ترکو پول مینامیدند از ترکمه
سلجوقی بودند و طایفه ثانیه اتراک ادن بودند و کاتالانها ایشان را که اتراک ادن می گفتند و اند
بعد از اینکه اتراک عثمانی در کشتیها نشسته بطرف اروپا در حرکت آمدند و سواحل مقدونیا و تراکیا را
از هول و دهشت خود مملو ساختند و مدت هژده ماه بسوختن زراعات و خراب کردن بلدان
مانع زرع صحاری و آمد شد خلق شده مملکت و خزانه امپراطور را طوری تهی و ویران ساختند که امپراطور
لابد مانده طلاآلات و اسباب زینت و جلال خود را بفروخت و در وقت تخت نشاندن
ولیعهد او کانتاکوزن تاج سلطنت او که از طلا بوده جواهرات آن کلا سنگهای بدل بودند نقید
در سنه ۱۳۲۱ عیسوی که پانصد و سی و هفت سال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۶ هجری اتفاق افتاد در ایام سلطنت
اورخان دولت ونیز را با عثمانلوها ابتدای روابط صلح و دوستی شد و جنگ و دشمنی از میان
برخاست و در سنه ۱۳۲۹ عیسوی که پانصد و سی و یکسال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۶ هجری باشد اندرونیکوس پیر که با
برادرزاده خود اندرونیکوس جوان جنگ داشت از سپاه عثمانلو گروهی را بامداد طلبید و ایشان
در پایین و ولوم و سلیبریا با اندرونیکوس جوان مصاف داده شکست خوردند و بقسطنطنیه مراجعت
کردند و در آنجا از امپراطور استدعای مرخصی نمودند که بیورت خود برگردند امپراطور اذن مراجعت
بایشان داده کشتی نیز جهة حمل و نقل ایشان معین نمود اندرونیکوس جوان چون با اهل جنو با عثمانلوها
نبرد و محاربه داشت لهذا با همسایگان اورخان که طوایف صاروخان و ایدن باشند بنای دوستی و
الفت گذارده به بندر فوسی رفت و در آنجا با صاروخان که شخصه حضور داشت و با ایلچیهای
ایدن عهد دوستی بسته مراجعت نمود و پادشاهان کشتیهای امپراطور را مشحون بآذوقه کرده
همراه او روانه کردند که در محاصره قلعه فوس شیوز که در تصرف اهل جنو بود تنگی آذوقه از برای
قشون امپراطور حاصل نشود بعد از مراجعت از آنجا ... امپراطور خبر دادند که شصت
کشتی حکمران قرازی از هلس پون گذشته داخل شهر سونز شده اند و مشغول نهب و تاراج ولایت

بر داو نراثراتو پلی حیاتشند امپراطور پس از استماع خبر افواج چند تعیین نمود که در دفع آن طایفه تعجیل
روانه کردند اغلب ایشان قبل از ورود افواج ماموری مراجعت کرده بودند و قریب هزار و
پانصد نفر در تراس باقی مانده بودند که عرصه شمشیر یونانیان شدند این امر در سنه ۱۳۳۱ عیسوی که پانصد و
بیست هفت سال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۳ هجری اتفاق افتاد پس از ورود امپراطور بقسطنطنیه جمعی از سواران
ترک از هلس پون گذشته در آنجا منقسم بدو قسمت گردیدند گروهی بسمت شمال و بتاراج اطراف مشغول
پولی بوت و کیسوس و اس تیوس رفته و گروه دیگر بطرف جنوب حرکت کرده عزم تاخت شهر رودوستو
نمودند امپراطور پس از شنیدن حرکت آنها استعدادی بهم بسته معجلاً بدفع ایشان روانه گردید و اول
با قسمت اول دچار شده ایشان را شکست داد و از آنجا اخراج نمود و قسمت ثانی چون از حرکت
امپراطور آگاه شدند مراجعت نموده بجای خود بازگشت کردند هر قدر که باقی مانده مملکت امپراطور
بیشتر غارتگاه اتراک عثمانی و قرازی میشد امپراطور خود را زیاده تر محتاج دوستی و مصالحه داشتن با
از آن دو پادشاه میدانست چنانچه با صاروخان و ایدن همین کار را پیش گرفته بود و با جمله در اوقاتی که
سپاه عثمان نیکومدی را تنگ در میان گرفته بودند بعزم امداد آنجا جمعی از سواره و پیاده را
در کشتیها نشانده روانه آن طرف گردید لیکن قبل از رسیدن بساحل فرستاده عثمانیان با ایشان خود را
تکلیف جنگ و صلح هر دو را با امپراطور کرد امپراطور در جواب گفت که آماده جنگ هست لیکن
بصلح راغبتر است این مقدمه در سنه ۱۳۳۳ عیسوی که پانصد و بیست و پنجسال شمسی قبل از سنه ۱۲۷۷ هجری باشد
روی داد خلاصه فرستادگان دو جانب عهدنامه دوستی طرفین را باین شرط تمام کردند که اورخان
به بقیة السیف ممالک امپراطور دست اندازی نکند بعد از اتمام عهدنامه تحف و هدایا بیکدیگر فرستادند و در
مبانی الفت و دوستی استحکام دادند تحفهای اورخان شامل بود با سبان نامی و سگان شکاری و
فرشهای ملون و پوستهای بها و هدایای امپراطور مرکب بود از قدحهای نقره و اقمشه نفیسه پشمین و حریر
و یکی از لباسهای تن پوش خود که موافق نوشته کانتاکوزن در پیش اتراب های قوم وحشی در بر
علامت بزرگ اعتبار و التفات است و این عهد عثمانیان و دولت ونیز باین تفصیل و هدایای

دولتی که از جمله آنها قدحهای نقره و ملبوس افتخار است از عهود بسیار قدیمه و از منه بعیده در نزد
اهل مشرق زمین علامت اعتبار بوده است چنین رسوم سائی طوایف اهل خلعت پادشاه ایران را
همیشه از بابت مفاخرت میپوشیدند و در جنگ آخر صلیب پرستان با مسلمانان پیرکو پیراهن
خود را بسن لوتی فرستاد و تاکنایه باشد از کمال تقرب او در پیش آن پیر و اشاره بدین بود که یعنی
همچنانکه پیراهن از سایر البسه ببدن نزدیکتر است تو نیز در نزد من از همه کس مقرب تری و بمن نزدیکتر
بعد از آن مصالحه هر وقت که امپراطوران المانیا تحفه و هدایا جهه سلاطین عثمانی میفرستادند جزو اعظم
آن قدحهای نقره بود و این فقره در دولت عثمانی رسم شده بود امپراطور متعهد و نیا مراجعت نموده
اردوی خود را در مابین ولایت تسالونیک و دریاچه بولب که امروز بحیره بشیک مسمی شده است
قرار داد و خیال داشت که از آنجا بعزم رزم سرویا حرکت کند در آن بین خبر رسید که با بیست
کشتی اتراک از منتشا الیه کوه آتوس بساحل آمده از حوالی پونیه که حالا کاساندرا مینامند بیرون آمده
مشغول خرابی ولایت و تاراج اموال ساکنین آن می باشند امپراطور باتفاق گیر بزرگ خود کتا
کوزن بدفع آن گروه روانه گردید پس از تلاقی فریقین رزمی هولناک در میان ایشان اتفاق افتاد
تقریبا همه اتراک کشته و دستگیر شدند جمع قلیلی که در چشمها متواری شده بودند روز دیگر بر کشتیهای
خود رفته دو کشتی را مملو از غنایم ساخته مابقی را بسوختند کاتاکوزن که راوی اینخبر است گفتن اینکه
این اتراک از کدام طایفه و متعلق بکدام سلطان بودهاند سکوت داشته اغماض مینماید لیکن قراین
خارجه مینمایند که از طوایف اتراک اودین و متعلق بعمر بیک بوده اند و عمر بیک که پسر اودین و حکمران ازمیر
۱۳۳۵
و افس و سایر بلدان یونانی بود در سنه هزار و سیصد و سی و پنج عیسوی با هفتاد و پنج کشتی از ساحل
ساموتراس و پورزوس که کومولجینا نام دارد بجنگی درآمده و عزم غارت آنجا نموده داشت سپاه یونانی
بدفع ایشان حرکت کرده در صحرای پاپارژیا نفاصله اندک باهم مقابل شدند زیادتی عدد سپاه
ترک مایه خوف قشون امپراطور شده و یک روز تمام آن دو قشون در برابر هم ایستادند بجنگ قدمی
بجرات پیش نهادند و دستی از آستین جلادت نگشادند فقط از طرفین دشنامی چند رد و بدل شد

ناسزائی چند بیکدیگر گفتند پس از غروب آفتاب اتراک بدون اینکه از یونانیان تشویشی حاصل کنند
بکشتیهای خود مراجعت نموده و از راهی که آمده بودند بازگشتند سالی راکه اندرونیکوس وفات
۱۳۳۶
کرد مملکت بیزانس بارامی و آسودگی گذرانید تا در سنه هزار و سیصد و سی و شش عیسوی امپراطور
با صاروخان در تجدید معاهده نموده و سفاین جنگی و آذوقه جبه محاربه با اهل ژنویه و محاصره فوسیلین و فوس
از ایشان بگرفت معاهده اول با صاروخان وقوع یافت مشارالیه قبول کرد که سفاین جنگی با سپاه
آراسته بمدد امپراطور بفرستد بشرطیکه امپراطور سلیمان پسر صاروخان را با بیست و چهار نفر از
اولاد رؤسای ترک صاروخانی که در فوس محبوس بود مستخلص نماید و وقتی که امپراطور در مقابل قلعه
فوس اردو انداخته بود خضر و عمر و سلیمان پسران اودین جهة اظهار قبول کردن مصالحه و امداد نمودن
امپراطور در آن جنگ پیش او رفتند و امپراطور با ایشان کمال مهربانی را بجا آورده با تحف و هدایای
بسیار بولایت خود باز گردانید که با قشون و تدارک مراجعت نمایند صاروخان خود با بیست و
چهار کشتی در آن جنگ حاضر شد و اودین عمر بیک با سی کشتی روانه خدمت امپراطور نمود کاتاکوزن نوکر
بزرگ امپراطور که در کوموچینا با عمر بیک متقابل شده بود و پس از آن با یکدیگر روابط دوستی پیدا
کرده بودند در اینجا عمر بیک را وعده گرفت که بکلاز دمن قه مهمان او شود و در آن ضمن بعضی گفتگو
که دارند با یکدیگر در میان آرند عمر بیک دعوت گور را قبول نموده در روز موعود بوعده گاه حاضر
شد کاتاکوزن مدت چهار روز عمر بیک را نگاه داشته تکلفات بسیار بجا آورد و مهمانیهای ملوکانه
و در آن چند روز مشارالیه را واداشت با اینکه در جنگ اهل ژنویه کمال اصرار و تشدد را بجا آورد
و اهل فیلادلفی را که حالا به آلاشهر مشهور است و آنوقت با اهل بیزانس هم عهد بودند در صلح و آسودگی
بگذارد از آن روز بعد دوستی عمر بیک با کاتاکوزن باعلی درجه کمال رسید تا وقت مردن عمر بیک
که ده سال بعد اتفاق افتاد روز بروز در استحکام قواعد دوستی افزوده شد بالجمله چون سفاین اهل
ژنو متفرق شده بودند کشتیهای صاروخان با تحفها و تحیات از مراجعت داده و ایشان بولایت
خود برگشتند معاهده و مصالحه امپراطور با صاروخان و اودین همسایگان و رقیبان اورخان و

سلطان را بر آن واداشت که اهل ثنو اظهار دوستی نموده در عداوت یونانیان با ایشان
امداد نمایند لیکن امپراطور رجحان میدانست که مصالحه سابقه او با اورخان هنوز برقرار است و تر
رفتن مشار الیه بطرف قرازی مشغول بودن او بفتوحات آنجا و طمأنینی از دست اندازهای
او واداشت که بیک ناکاد از ترکلیا خبر رسید که سلطان با سی و پنج فروند کشتی در همان شب یا شب آینده
از نزدیکی قسطنطنیه بیرون خواهد آمد و منظور او از این حرکت دریا زنی نیست بلکه میخواهد تاخت و تاز
خود را پیش برده قلعهای تراس و رابی ماتوس را متصرف شود که نمبرا بیرون شهر قسطنطنیه محسوب میشدند امپراطور
کاتاکوزن نوکر بزرگ خود را با بیست نفر از نجبا و چهل نفر سرباز به آناگوز یا فرستاد که اورخان چون آنجا
از کشتی میبایست بیرون بیاید و خود با دو کشتی که در بندر مانده بود از عقب ایشان رفت روشنائی
آتش خانهای سوخته و آه و ناله زنان و اطفال اسیر کرده شده و از داخل شدن بربرها بولایت زریوم که
امروز بوجوک چکمه میگویند که معنی صندوق کوچک است اعلام میداد و بورود آن گروه بهم رو
با آنجه و دو گواهی و شهادت میدادند که کاتاکوزن در رسیدن باید غارت شد کاش تعجیل نمود و امپراطور
نیز با دو کشتی خود در طلوع صبح بآنجا رسید و باب کاتاکوزن سوار شده بمیدان جنگ تاخت قشون دشمن
بشدت هر چه تمامتر حمله برده شد و محاربه طرفین با ظهر امتداد یافت و از قرار نوشته میفور از اتراک
نفر کشته شد و سیصد نفر اسیر کردیدند از یونانیان نیز کثیر کشته و زخمدار شدند باقی اتراک در سه کشتی نشسته و
بفرار نهادند کشتیبانهای امپراطور خواستند بپرد با زور داده از عقب ایشان بروند لیکن بعضی از اجزا
پرده ها بنیاورده از هم گسیخته گشت و باین واسطه نتوانستند تعاقب نمایند و شب بعد از قشون امپراطور جمعی
بربرها را عریان ساخته البسه و اسلحه ایشان را متصرف کردند و کشتی اتراک که جز سی و پنج کشتی باقی نبودند لیکن باید
برادران ملتی خود می آمدند در وسط شب وهم بدو کشتی امپراطور برخورده حمله بردند نزدیک بآن شد
که کشتیها را بگیرند و تا سر پل کشتیها نیز داخل شدند لیکن اهل کشتی امپراطوری زور آورده با ایشان غالب آمدند
بقسمی که هشت کشتی آنها را گرفتند و باقی در یک کشتی فرار کردند علی رغم اورخان که تا زیر دیوار قلعه
قسطنطنیه را تاخت میکرد امپراطور بسیار تنبیه گی کرد که از طایفه اتراک نوکر گرفته از رعایای

افن

افن و از میرو و نهزار مرد جنگی بخدمت خود در آورد عثمانیان بجای اینکه از اینکار امپراطور
خوف نموده رعبی در دل حاصل کنند جری تر و جسورتر شده هشت هزار نفر از جوانان جنگجوی
و مردان رزم جوی عثمانی از هلس پونت گذشته در سنه ۱۳۴۰ عیسوی تراس و میری را چندین شبانه
روز غارت و تاراج نموده غنایم نامحصور جمع آوردند با وجود این در کمال سهولت و دل فراغ
از آنجا براجعت تن در دادند بواسطه این فقرات و وارد شدن این عوایات امنای دولت بیزانس
زیاده از اندازه طالب مصالحه تازه و معاهده نو با اورخان بودند و تجدید در درک دوستی
او تعجیل داشتند که صاروخان از ایشان رنجیده سواحل یونان را مشوش میداشت و یانچی بیک ایا چند
فروند کشتی مأمور بتاخت و تاز آنجه و دنمود و یانچی بیک در سنه ۱۳۳۱ عیسوی شروع بانجام مأموریت خود
نمود و کاتاکوزن بشرح او حرکت کرده در شهر سوزد و مرتبه با او جنگ کرد و غالب آمد یانچی بیک
لابد مانده مجدداً تکلیف صلح نمود کاتاکوزن از خدا خواسته با او صلح کرد کاتاکوزن در سنه ۱۳۴۲ عیسوی
بواسطه حیلهائی که برانگیخت و افسونهائیکه بکار برد زمام اختیار کل دولت را بدست آورده و در سلطنت
امپراطوری با جوان امپراطور شریک شد چنانکه او و ژان پالئولوک هر دو بالشراکه امپراطور بیزانس
بودند از بابت اینکه قصوری در اقتدار و فتوری در اختیار او وارد نیاید مملکت را همیشه بواسطه
داخلی و نزاعهای خارجی در آشوب و اغتشاش نگاه میداشت و از دوستی بربرها مفاخرت داشته
دشمنهای داخلی و خارجی را در خوف و رجا میگذاشت چنانچه در این وقت که از محاربه با پولوکوس امیر مال
بزرگ گریخته بپناه پادشاه سردی برده زوجه جدیده خود امپراطریس ایرن را در شهر دیدیموتیکا گذاشته
بود عمر بیک پادشاهزاده ادن که دوست صدیق او بود با سیصد و هشتاد فروند کشتی که حامل
بیست و هشت هزار مرد جنگی بودند بامداد او در رسید امپراطریس از قدوم رفیق شوهر خود بشرف
نجبای مملکت را با صد سرکرده که در دولت خود سر بهم آورد جمع کرده برسم استقبال و تعارف بخدمت
عمر بیک روان ساخت عمر بیک حقارت آن تعارفات را بنظر نیاورده و از تلطفات ملوکانه و بتقات
ملکانه امپراطریس اظهار رضامندی تشکر و خوشنودی کرده بسیار اسرداران قدیمی و سالاران

امپراطریس
زن امپراطور را گویند

ذکر مردن سلیمان پاشا

جنگ دیده خود تقسیم نموده خود با دو هزار نفر از قشون به دو سپاه برگزیده بخدمت امپراطور
شتافت و اسلحه مجموع سپاه را با ساکنین شهر انگله نیاز کرده در میان ایشان تقسیم نموده و در هنگام
مرخصی از خدمت امپراطور سه هزار نفر از قشون خود را که پانصد نفر ایشان زبده و انتخاب شده
بودند بمحافظت و حمایت شهر و امپراطور نامزد کرده در خدمت او باز داشت و خود با بیست هزار
قشون عازم سروی گردید که در آنجا بکاتاکوزن ملحق شود لیکن ساکنین فرا انفضی نوشتجات از طرف
کاتاکوزن باو داده وقع عزیمت او را باعث گردیدند عمر بیک از آنجا مراجعت نموده از کنار دریا
به براو مدخل رودخانه هبر که کشتیهای او در آنجا لنگر انداخته بودند آمد و در آنجا برودت هوا شده
یافته در یکشب سیصد نفر عمله کشتی با جمیع اسرائی که داشتند از سرما مردند عمر بیک کاغذی با امپراطور
نوشت از شدت سرما شکایت کرده و عذر خواسته تأسف کرد از اینکه بواسطه صورت سرما نمیتوانست
خود شخصه بخدمت امپراطور رسیده مرخصی حاصل نماید لیکن وعده کرد که بعد از گذشتن فصل زمستان
باز مراجعت کند بالجمله چون بهار سال ۱۳۴۳ عیسوی رسید سیصد کشتی عمر بیک در دریای یونان حرکت
میکرد لیکن یک طوفان شدیدی چار کشتیها شد و ایشان را بآب انداخت و یکصد کشتی را تلف
نموده دویست کشتی بکلوپار رسید در حوالی تسالونیک عمر بیک و کاتاکوزن بهم رسیدند و در آنجا مصمم
گرفتن شهر بزور و حمله یا اینکه بمحاصره و تنگ آوردن اهل آن از مشقت تنگنا و گرسنگی با هم مشورت کردند
کاتاکوزن رای اخیر را پسندید قرار بر آن دادند بعد از یکماه محاصره عمر بیک سپاهی خود را برگردانید
فقط دو هزار نفر از قشون را نگاهداشته باتفاق ایشان و همراهی کاتاکوزن قلعه از محاصره تسالونیک
دست برداشتند بعد از هفت روز راه گرپستوپولی رسیدند و از آنجا بمحاصره پریتوروم مشغول شدند
کاری از پیش نبردند و از آنجا به دیدموتیک رفتند و در آنجا امپراطریس زن جشنهای ملوکانه از برای عمر بیک
ترتیب داده و در آن حین امپراطریس آن دوساوا و حامی دامیرال اپاکوپ با پادشاه بلغار بنای دوستی
گذاشته همچنین با عمر بیک طرح رابطه در انداخته خواهش کرد که بولایت خود مراجعت نماید آن ترک جهان
چنان با ایشان دوست خود کاتاکوزن که دشمن آنها بود حرکت کرد که مرد و از او راضی شدند با مرحقیقی

که از

که از امپراطریس آن مبلغ شش هزار سکه طلای آن وقت را گرفت که بولایت خود برگردد و بکاتا
کوزن چنان وانمود کرد که آن مبلغ جمیعا بمصرف لشکرکشی و حمایت کاتاکوزن خواهد رسید فی الوقت
معجلا از آنجا حرکت کرده وعده نمود که عنقریب با سپاه فراوان بامداد کاتاکوزن خواهد آمد
عمر بیک تنها نه بواسطه پول ملکه قسطنطنیه بولایت خود مراجعت نمود بلکه از مملکت خویش دشمنان
قوی را لابد بود که دور نماید زیرا که سفاین اهل لاتین و نیز و پاپ و پادشاه شیپر که جزیره قبرس
باشد ازمیر را که پای تخت عمر بیک بود در میان گرفته بودند قلعه ازمیر در هزار و سیصد و چهل و چهار
بدست پادشاهان عیسوی افتاد آن وقت مرتبه اول بود که سلاطین مسیحی در دفع اتراک باهم متفق
شده بودند جبه خانه و سفاین عمر بیک آتش زده شدند و حرکت اکثر کشتیهای ایشان از روی آب ساختن
سفاین جدیده و مراجعت عمر بیک را از طرف دریا مانع بودند چون عمر بیک چاره خود را منحصر گذشتن
از سمت هلس پونت دید لابد با صاروخان طرح دوستی انداخته اذن خواست که از مملکت او گذشته بجز
خود رود صاروخان خواهش او را قبول کرد مشروط بر اینکه یک ولایتی را که فیما بین ایشان متنازع فیه بود
بصاروخان واگذارد و در نزد کاتاکوزن بهمراهی سلیمان پسر صاروخان حمایت و جانبداری
کند و سلیمان چندی قبل از این مقدمه بدیدن کاتاکوزن رفته تحف و هدایای چند نیز از حضور او گذرانده
بود که از جمله آنها اسلحه مرغوب و اسبان نامی بسیار خوب بودند کاتاکوزن هدایای سلیمان را
قبول نموده برخورد دوستانه باو کرده بود و در مدت توقف او هیچ جا از مهربانی و محبت کوتاهی
نکرده بود بالجمله عمر بیک باتفاق پسر صاروخان با بیست هزار سوار ازمیدار از ساحل شرقی هلس پونت عبور
نموده بخاک اروپا گذشت و این بار سیم بود که عمر بیک با قشون ترک بفرنگستان داخل شد و از برای امداد
کاتاکوزن با حکمران بلغار که داخل خاک بیزانس شده بود مصاف داده غالب آمده و از مملکت بیرون
اخراجش نمود بعد از این مقدمه رؤسای قشون ترک صلاح در آن دیدند که باتفاق کاتاکوزن بر سر قسطنطنیه روند
و در استخلاص آنجا کوشند پس بر عزیمت عازم آن صوب گشتند لیکن در عرض راه در عمارتیکه واقع بود در
کوچوک چکمجه که معنی صندوق کوچک است با نعش سلیمان پسر صاروخان بعلت تب گذشت عمر بیک

از بابت متهم شدن مسموم کردن سلیمان لابد شده بطرف آسیا برگشت و سپاه خود را همراه
خود برگردانید اگرچه در ابتدا با دولت خود شرط کرده بود که تا کار طایفه سرویا انجام نیابد از
مفارقت نکند با جمله امپراطور با در زمان پالیولوگ بقلیه مبارک کانتاکوزن خواست که او نیز با آنان
دوستی ورزیده بجایت آنها رفع جیابیهای کانتاکوزن را که یاغی شده بود نماید لهذا باقصا
طرح الفت در انداخته برای این امر داشت لیکن عمر بیک و دیگر در شد جمیع این اعمال را بی حاصل کرد
باینطور که موافق قانون حکام ترک چون رسم بود که در وقت جنگ سواران خارجی را اذن میدادند که
داخل سپاه ایشان شده در جنگ کردن و غنیمت بردن سهیم باشند بنابراین عمر بیک و [illegible] نفر
از سواران صدیق نامدار خود را مامور کرد که داخل قشون صاروخان که بامداد امپراطور مامور شده بود
و در ضمن آنها سپرد که سعی نموده بوسایل حیل قشون صاروخان را از حراست و حمایت امپراطور
منصرف نموده به اطاعت و رعایت کانتاکوزن مایل نمایند ایشان نیز فرمایش عمر بیک را بانجام
رسانیده قشون صاروخان را ازاین خیال در انداختند و از جانبداری امپراطور پشیمان نموده
بسمت خود بردند و در همان اوان کانتاکوزن از پیدا کردن یک حامی دیگری از حکمرانان ترک که
بسیار قوی تر و توانا تر از صاروخان و عمر بیک بود سرمایه افتخار جنبانیدن گرفت زیرا که اورخان
ایلچیان فرستاده دختر او را برای خود خواستگاری نمود امپراطور درباره فرستادگان
اورخان آنچه لازمه محبت و التفات بود بعمل آورده انعام و احسانات بنهایت مبذول داشت
لیکن جواب صریحی در دادن دختر نگفت و در خصوص وصلت نمودن با اورخان با دوست صدیق
خود عمر بیک مشورت نمود مشار الیه نیز در مشاوره خیانت جایز نداشته صلاح در موصلت دیده
گفت که اگر اورخان در مقام دوستی با امپراطور صادق و یکرنگ باشد اقلا پشتی صاحب شوکت
بوده حامی توانائی میباشد سخن عمر بیک یاد او از حد پسندیده خاطر و موافق طبع آن امپراطور قسطنطنیه آمد
زیرا که جنبایت شایق و خالت اورخان را مور نزاع و جدال ملکی و ملتی خود بوده و مسامرت او را
از جمله فوزهای عظیم میشمرد پس بنابراین ملاحظات کانتاکوزن دختر خود را نامزد اورخان ایلچیان و تقضی الامر

روانه ساخت و اورخان بزرگان طایفه عثمانی را باسی فروند کشتی و جمع کثیری از سواران ترک
بدار الحکومه امپراطور روم فرستاده تا در رکاب نامزد شاهانه او روانه مقصد شوند کانتاکوزن
باتفاق عیال خود و در مصاحبت اعیان دولت و سران ملت و افراد حشم و آحاد خدم تا سلیمبریا ایشانرا
استقبال نموده در صحرای مقابل آن شهر تختی عالی بر بستند و روی آنرا با فرشهای نفیسه مفروش نمودند
که در آنجا شاهزاده عروس را موافق قانون قدیم دولت بیزانس اهل مملکت بنمایند و این قاعده سابقا در روم
رسم بوده است که هر وقت یکی از شاهزادگان بخارج شوهر میدادند میبایست قبل از رفتن او شخانه
در یک محل وسیع خود را بعموم ملت بنماید و پس از آن روانه مقصد گردد و در پهلوی آن تخت خیمه کاهی برپا
کرده بودند که امپراطوره با سه دختر خود در آنجا سکنی داشتند عصر روزی که بنا بود نامزد اورخان را
بر [illegible] امپراطوره با دو دختر خود در خرگاه مخصوص خویش ماند و امپراطور سوار اسب شده با سایر اهالی مملکت منتظر
دیدن عروس ایستاده بودند که ناگاه بیک علامتی که داده شد پردهای حریر طلادوز از اطراف [illegible]
تخت فروهشته شد و عروس از میان خیمه سرایان انور در آمد و هر یک مشعلی روشن در دست داشتند
با هزار گونه زیب و آیین نمودار گشت اهل روم و اهالی آن مرز و بوم بناله نای و غرش شیپور و آوای
کوس و بیاد سرور افزای آن نو عروس را تهنیت گفتند پس از آن گروه خوانندگان اشعاری را که در تبریک آن
عروسی گفته شده بود با آهنگهای خوش خواندن گرفتند مدت چندین شبانه روز شیلانها کشیده اطعمه لذیذه
و اشربه گوارا صرف خورندگان و نوشندگان ترک و رومی که مخلوط بهم بودند گردیده و بعد از شیلان امپراطور
زاده را با نغمات دلنشین و سازهای ارباب نجوا نگاه بر پشت سالار بردند که در دوازده سالگی بیلو فرنامزد
حاکم بلیچیق را سلطان عثمان ربوده بزنی باو داده بود و از آن وقت تا این وز پنجاه سال بفتح و نصرت
گذرانیده و بجای یک دختر حصاری گی باسیری ربوده بود زاده قیاصره را در کمال رضایت و امتنان با وی
واگذار کردند اورخان در سنه ۱۳۴۳ عیسوی باتفاق کل عیال خود و روسای قوم در اسکودار به دیدن
پدر زن خود رفت امپراطور آنچه لازمه ضیافت و احترام بود درباره داماد خود بجای آورد پس
از چند روز که بعیش و شادی گذرانیدند امپراطور باتفاق دختر خود تئودورا و چهار نفر پسران اورخان

در اصطلاح اهل ترکستان
بی ایلبار گویند

که از نیلوفر متولد شده بود و جمعی از بزرگان ترک بقسطنطنیه رفتند و اورخان در اردوی
خود نزدیک بدریا توقف نمود و ایشان پس از آنکه چند روز در پیش زن امپراطور و دختران دیگر
او بسر بردند با تحف بسیار و هدایای بیشمار روانه خدمت اورخان گردیدند رشتهای مواصلت
جدیده و پیوندهای دوستی تازه را که فیمابین اورخان و کانتاکوزن اتفاق افتاده بود استحکامی نو
عثمانلوها را از صرافت تاراج ولایات امپراطور در انداخته مانع تاخت و تاز ممالک او گردید چندی از
ملاقات اورخان با امپراطور نگذشت که گروهی از سواران ترک فوجی از جنگجویان لشکر عثمانی از تنگه
چون گذشته شهرهای تراس را فرا گرفتند و چون بواسطه نهب و غارت ازمنه سابقه در اکثر واقعه در سواحل
از آبادی نشانی باقی نمانده بود لهذا آن غارات منقسم بدو قسمت شده بود دو گروه پیاده که مرکب از
هزار و چهارصد مرد رزمی بودند بطرف شرق حرکت کرده کل ولایت بیزا را بباد غارت دادند
طایفه سواره که هزار و دویست سوار تیرانداز نیزه گذار بودند بسمت خالقیدیق رفتند حاکم آنجا ماتیاس
نام که پسر کانتاکوزن بود در مقام دفع ایشان بر آمده جنگی هولناک کردند و با وجود آنکه سوارهای
ترک در وقت هزیمت تعاقب کننده خود را از پشت سر با تیر میزدند یکنفر از ایشان بسلامت در نرفت
که اقلا خبر قتل رفقای خود را بکسان ایشان ببرد کانتاکوزن که بسبب یاجبه تنبیه یکی از نوکران یاغی خود
رفته بود یاغی را باطاعت درآورده رو بادرنه حرکت میکرد خبر عزیمت اتراک و نزدیک رسیدن
هزار و چهارصد نفر پیاده عثمانلو را شنید و بعزم گوشمال آنها در سرعت استعجال نموده در دامنه
کوه ای پیکوس بانها رسید و بملاحظه زیادتی عدد دشمن و ناهمواری زمین مقاتله را معوق داشته در
مقابل ایشان فرود آمد و شب هنگام که آنگروه بخیال مراجعت عزم رحیل کردند همراه آنها در حرکت
آمد و علی الصباح ایشان را جلو برگرفته و حمله برد قرامحمد که یکی از روسای عثمانی بود در جنگ کشته شد
رئیس دیگر ایشان که موسوم بقرا عثمان که در دلاوری و تهور ثانی و تالی نداشت خود را با کسان خود
به پشت تپه کشیده مردانه جنگ کرد و حملات یونانیان را دلیرانه رفع نمود بعد از زمانی طویل
که طرفین از صدمات لطمات یکدیگر بجنگ آمدند امپراطور ترکان را بامان خواستن تکلیف فرمودند ایشان

و بعزم رزم تاختن آورده

در جواب

در ابتدا سر از این عار و کردن از این ننگ در پیچیدند بالاخره نظر بعضی ملاحظات طاعت کردن
بلندی بزیر آمدند و سر بر خاکپای امپراطور فرو سودند امپراطور ایشان را از جسارتی که کرده بودند
ملاحظه دوستی و یگانگی دو پادشاه جدید العهد و المیثاق را نکرده بودند شروع بسرزنش کرده عتابات
و خطابات نمود در آن میان امرا امپراطور با جمعی از نجیب زادگان تیز مغز یونانی بر آن بیچارگان
امان آورده تاختند و خون طایفه از آنها را بتیغ بیشرمی بر خاک بی آزرمی ریختند آن گروه صداقت
پژوه با وجود آنکه با شمشیرهای برهنه در دور امپراطور ایستاده بودند و قدرت داشتند که بیک لحظه
او را ریز ریز نمایند محض ملاحظه صداقت ترکی و یقین داشتن اینکه امپراطور را در این عمل دور از مردمی
هیچ مدخلیت نیست از جا نجنبیده حمایت یاران کشته شده خود را نیز نکردند که از آنجمله یکی قراعثمان بود
امپراطور چون شاهد آنحال را کرد ایشان را مجددا اذن داد که خود را به پشت تپه کشند و هم امکان
در دفاع خود کوتاهی جایز ندارند بالجمله چون نایره غضب جلال قوم امپراطور فرو نشست اتراک از بالای
کوه بزیر آمده مورد الطاف امپراطوری شده کلا با نعامات وافر و احسانات وی بولایت خود [illegible]
الحق جای آن داشت که امپراطور چنین لطفی در باره ایشان بجا بیاورد و در صدد تلافی صداقت ایشان
برآید بالجمله پس از گذشته شدن عمر بیک در سنه ۱۳۵۹ عیسوی در دعوای با طایفه لاتین که پای تخت را تصرف
شده بودند و میخواست بضرب تیغ تیز و خنجر خونریز پس بگیرد که ناگاه بزخم پیکان تیری دل و از پا در آمد
و جهان فانی را نو را بدرود کرد آنوقت اگرچه اورخان دوست شخص امپراطور بود ولیکن جانی طبیعی و هواخواه
سبعی او بود و ما دراینجا از سبب جسارت مرجانج اجزاران پالئولوق جوان که امپراطور حقیقی روم بود
خواجه مذکور میخواست مسموش نماید گفتگو نمیکنیم که آیا این حرکت بنا بر تحریک اورخان بود و داشت یا آنکه کانتا
کوزن که با او در تصرف مملکت روم نزاع داشت این ترغیب را کرد و یا آنکه خود مرجان بجهات
نفسانی میخواست مرتکب این امر شنیع گردد مع القصه اورخان در جنگ کانتاکوزن با طایفه سرب
فی الواقع در مقام حمایت برآمده سپاهی جرار بسرداری سلیمان پسر بزرگ نامدار خود مامور بمقابله
مقاتله آنگروه فرمود اگرچه چندی بر آن نگذشت که سلیمان را نزد خود طلبید لیکن سپاه مامور

بحال خود واگذاشت و ایشان پس از فتح برآیا چون دیدند غنیمتی بدست نیاوردند در پی تاراج
ولایت قرال برآمدند روابط دوستی کانتاکوزن با داماد خود اورخان سلطان مشارالیه را
مانع از حمایت اهل جنوا نیامد که بعد از شکست خوردن در بوسفور و فرار از مقابله سفاین اهل ونیس
از سلطان اورخان استمداد حامی مدد نمودند و سلطان گذشته از خیالات که داشت بواسطه بعضی
اسباب خارجه با اهل ونیس ابتدا عداوت داشت زیاده از حد نسبت بایشان خشمناک و غضب آلود
بود زیرا که آنگروه چندین بار بسفاین خود در سواحل ممالک اورخان آمده در ولایات او دست
اندازی کرده بودند و گذشته از اینکه وقری بدوستی او نگذاشته تمنای اعانتی از او نکرده بودند
نسبت به قدرت و قوت او را نیز اعتنائی نکرده صولت و شوکتش را ناچیز انگاشته بودند بنابراین
اورخان جمع کثیری از سواران نامی و جم غفیری از دلاوران عثمانی را باعانت اهل جنوا و اهانت
طائفه ونیس مامور اسکودار کرده و در قالاتا که یکی از محلات حوالی قسطنطنیه میباشد تیغ کین بر
روی اهل ونیس که دوستان و هواخواهان کانتاکوزن بودند آخته هنگامه جنگ را گرم ساختند از
همان وقت خیالات عداوت آمیز اورخان نسبت بکانتاکوزن شدید استنباط کرد که تا چه پایه است
و کانتاکوزن تا آنوقت باطمینان امداد سلطان با داماد دیگر خود ژان پالئولوق در خصوص سلطنت نزاع
و جدال میکرد در فراز تخت متزلزل خود با امید جانبداری عثمانلو با خویشتن داری مینمود ژان پالئولوق
چون اورخان را حمایت کانتاکوزن سرد دید او نیز در استرداد ملک موروثی از تصرف کانتا
کوزن از اورخان استمداد نمود و آن دو داماد عداوت خود را نسبت بپدر زن خود اظهار در مقام
دفع او برآمدند و این فقره دلیل واضحی است بر ضعف دولت بیزانس که خود را در پای تخت مملکت خود
محکوم حکم اهل جنوا میکردند و پالئولوق با کانتاکوزن شمشیر بدست دعاوی سلطنت مینمود در پی انتزاع
ملک از تصرف یکدیگر بودند اورخان منفعت خود را در آن دید که بگنجیدی با فوجی اندک حمایت پالئولو
کند و بعد در مقام مناسب با لشکرهای بسیار بحمایت پدر زن خود درآمده با پالئولوق جنگ کند
و انیز مانی که هنگام اغتشاش و محاربات ملتی اهل بیزانس بود وقتی مناسب و زمانی موافق [illegible]

اورخان

اورخان با پسرش سلیمان بود که پای در خاک اروپا نهاده در آن سرزمین اقتدار حاصل کنند و قلعه
چمپ را که امروز چمپن لیک موسوم است بتصرف درآوردند و این نوبت چهارم بود که اتراک
بخاک اروپا گذاشتند لیکن شانزدهم نوبت ورود عثمانلوها بود که کانتاکوزن در تاریخ خود بتناسب
مقام دو مرتبه ذکر کرده است سایر نویسندگان ملتی یکمرتبه نوشته اند گویا چون بواسطه اینکه چون
در عبور سابق اتراک ناحیه که دائما در تصرف آنها باشد مفتوح نشده بود لهذا ایشان اعتنائی بآن فتوحات
نکرده اند که در تواریخ خود ضبط نمایند فقط از بابت خوش آمد این فتح را که سلیمان پاشا بن اورخان کرده
بود نوشته اند القصه چنانچه سابق براین شرحی از خواب دیدن عثمان بیان کردیم جسارت ورزیده شرحی را
نیز که خیالات افسانه آمیز نویسندگان منسوب بسلیمان داشته اند ذکر مینمائیم و من بعد هر قدر که پیش
میرویم استحکامات نقل تاریخی مانع افسانه سرائی میشوند تفصیل آن افسانه این است که در ساحل شرقی
پروپونتید و در مدخل هلسپونت زمین قاپوداغی واقع است که در قدیم آنجا را سزیک میگفتند و محال طایفه
میلزی بود سه طرف این مکان آب احاطه دارد و از طرفی که متصل است بخاک و در آنجا خرابهای
اونیچیق واقع بود شهر سزیک که قاپوداغی باشد هم اتفاق افتاده بود و این شهر در تاریخ ایران و روم
و یونان قدیم و دولت بیزانس بسیار مشهور است بواسطه عمارات ابنیه و بندرگاه و جبه خانه نظیر سلیمان
و کار آثار محسوب میشد سلیمان پسر اورخان از مشاهده رفعت و متانت آن بنا که نصفش مخروبه بود به تعجب
و تحیر فرا گرفت و از ملاحظه معابد جلیل و پروسترین زیر خیال تقدس آمیزی بر سر او افتاد و یک شبی که با
حالت تفکر در روشنائی ماه نشسته دیده بدریا دوخته بود دید که قصرهای عالیه و معابد رفیعه از زیر
آب بدر آمدند و سفاین در زیر آب متحرک شدند و از میان آن سفاین بعضی اصوات غیبی گوش زد او گردید
و ماه را که در عقب سر او و در جانب شرق افتاده بود مشاهده نمود که بواسطه یکرشته از نقره که در
بالای دریا متلاطم و متحرک بود مشرق را بمغرب وصل کرده بود یعنی آسیا و اروپا را بهم اتصال
داده بود بخاطرش آمد که این همان کوکب است که از آغوش شیخ ادبعلی طالع شده و بسینه سلطان عثمان
غارب گردید غیرتش بهیجان آمده و تنبه کردید که میانه آسیا و اروپا را بیکدیگر متصل کرد این خیال را

خاطر خویشتن کرده و برخود مخمر نمود که در پی فتوحات بلاد اروپا نبقید و مملکت عثمانی را از انقراض
نیز انبساطی دهد و در این خصوص با نوکران قدیمی خود که در راه خدمت اجداد او ریش سفید شده بودند
مصلحت نمود و ایشان چهار شخص بودند که اورخان در یورش قرازی همراه سلیمان کرده بود و علاوه
آج بیک و قاضی فاضل و اورنوس بیک و حاجی ایل بیکی که وزیر قدیم قرازی بود در مشورت حضور
داشتند همه ایشان تقویت قول سلیمان را کرده خیال او را قوت دادند و در همان شب آج بیک و قاضی
فاضل در میان نونشته از قوروجوق بسمت مشرق حرکت کرده رفتند از قلعه سیمپ که عبارت از
چمن لیک باشد شناسائی بهم رسانیده و زبان گیری کنند در اثنای راه بیک یونانی برخوردند او را گرفتند و
احوالات قلعه را از او استفسار شدند یونانی حالت بودن قلعه را از مردان کار و فارغ البال بودن اهل
آنرا از خیالات قلعه گیری سلیمان بیان نمود و ایشان یونانی را پیش سلیمان برده ماجرا را بیان کردند و
یونانی متعهد شد که در خدمت سلیمان بلدیت کرده او را بمیان قلعه راهبری نماید سلیمان فوراً حکم کرد
درختان بسیار بریده با چرم گاو بیکدیگر محکم بستند و چون کشتی بر روی آب انداخته خود با پنجاه و نه نفر از
دلیران ترک بر یکی از آنها نشسته در دیگری ارکان رتبه دولت عثمانی را که عبارت از حاجی ایل بیکی
و آج بیک و قاضی فاضل و اورنوس بیک باشند بر نشاندند و چون آتش سوزان از روی آب گذشته بر قلعه تاختن
کردند و از اینکه وقت حاصل و زراعت بود اهالی قلعه در مزارع خود متفرق بودند اتراک بدون اطلاع
احدی از بالای خاشاکی که در پای دیوار قلعه تل کرده بودند باندرون قلعه در آمدند و بدون مانع و
منازع قلعه را متصرف شدند سلیمان فوراً کشتیهائی را که در بندر سیمپ بچنگ آورد فرستاده سیصد نفر
دیگر از رزم جویان سپاه خود را بقلعه نقل نمودند و در مدت سه روز سه هزار نفر ترک خونخوار در
قلعه مجتمع ساخت این واقعه در سنه ۱۳۵۶ عیسوی اتفاق افتاد در وقتیکه اتراک قلعه سیمپ را بتصرف در
آوردند کانتاکوزن از اورخان استدعای مدد مینمود که با پالئولوق جنگ کند اورخان نیز مصلحت
وقت را در این دیده سلیمان را مأمور بجنگ پالئولوق فرمود کانتاکوزن ندانست که ضرر این مدد از
برای او بیشتر از پالئولوق خواهد بود چرا که سلیمان با ده هزار سوار عثمانی از مدخل بهر ساحل درآمده سپاه

امادی پالئولوق را و کل بلغاری را غارت کرده با غنیمت فراوان باسیا مراجعت کردند کانتا
کوزن چون از این اضطراب فارغ شد با سلیمان در خصوص استرداد قلعه سیمپ بنای گفتگو گذاشت و
سلیمان راضی شد که ده هزار دوکا که سکه طلای آن زمان بود دست گرفته قلعه را پس بدهد امپراطور
وجه مزبور را تسلیم نمود و سلیمان حکم فرستاد که قلعه داران قلعه را تخلیه کنند که در همین حین زلزله شدیدی
در اروپا اتفاق افتاد که تقریباً جمیع شهرهای سواحل تراس را خراب کرد خانها خراب شده ساکنین خود را
بزیر گرفتند و دیوارهای قلاع از هم فرو ریخته مستحفظین آنها از بابت اینکه در زیر دیوار نمانند در اطراف
و اکناف پراکنده شدند آنهائیکه از اهالی شهرها در زیر خاک نمانده بودند دست عیال و اطفال خود را
گرفته با میدانیکه در شهر دیگر مأمنی بدست آورند در آن شب تا روز میان صحراها متحیرانه قدمی بر میداشتند
که بیکناگاه بارانی چون سیل بی پایان آن بیچارگان را بدین گرفت و پس از زمانی مبدل ببرف شدیدی
شده سرمای سختی کرد کل زنان و اطفال از آن سرمای جانکسل تلف شدند و مردانی که از صولت [illegible]
دست و پا کرده بودند گرفتار اتراک منتشر شده در اطراف گشتند گویا این زلزله و برف و سرما مدد
بنهایت قادر و توانا بود که بامداد اتراک آمدند تا بدون زحمت غنیمت فراوان بدست آورند و بی صدمه
محاصره قلاع متحصنه را متصرف شوند القصه بر شهرهای بی دیوار رو در اتراک از اطراف بجانب هجوم آوردند
و گالی پولی که کلید هلس پونت و دار التجاره دیار لاتین و کبرک بود در سنه ۱۳۵۷ عیسوی بتصرف عثمانلو در آمد
آج بیک و قاضی فاضل که موافق حکم سلیمان پاشا میخواستند قلعه چمن لیک را تخلیه نمایند بر گالی پولی دست تسلط
دراز کرده متملک شدند هنوز قبر آن دو دلاور در آن ولایت برقرار است کرده مسلمین هنوز بزیارت
آن مجاهدان دین که در خاک آرام و فتند میروند بالجمله ایشان بعد از آن تصرفات ناحیه را که هنوز باسم آج بیک
او را میخوانند باد غارت دادند در این اوقات سلیمان پاشا در پای تخت دار الحکومه خود بفراغت نشسته
بود و آج بیک و قاضی فاضل منافع زلزله را از دست نداده از رخنه و شکافهائیکه آن بلای ناگهانی در برج
و باره شهرهای خالی شده جهت یورش اتراک انداخته بود بشهرها در آمدند و ماجرا را بسلیمان پاشا عرض
داشتند پاشای شار الیه بمحض اطلاع از این خبر قبایل چندی از اتراک و اعراب برداشت مستعجلاً روانه گردید

گردید و قپابی را که همراه آورده بود در اطراف کالیپولی سکنی داده و دیوارهای خراب شده
شهرها را بالا برده قلاع ویران شده را استحکام فرموده در هر قلعه بقدر کفایت از مردان رزمی
نشانید از جمله معظم آن قلاع یکی قلعه قونور بود که سلیمان حکمران آنجا را که موسوم به تالاقونیا بود و موافق قول
مورخین ترک از دروازه قلعه بحیله اندر آویخته دیگر قلعهای بولر و مالکارا بود که عسل آنجا در خوبی
و باصفائی مشهور آفاقند دیگر قلعهای ایپسالا و رزو و چشو بود و بالجمله در عرض مدت یکسال اکثر
آن نواحی را ضبط کرده تا هیربولی و چورلی پیش رفتند کانتاکوزن از حرکات سلیمان و رفتارهای او که برخلاف
عهدنامه بود در نزد اورخان شکایت کرد اورخان عذر حرکات سلیمان را باین عبارت خواست که پسر من
بضرب شمشیر این ولایت را نگرفت که برخلاف عهدنامه باشد بلکه زلزله این ولایت را از برای او گرفت کانتا
کوزن جواب داد که منظور دانستن اینکه باین قلاع از دروازه آنها داخل شده اند یا شکاف دیوار آنها
درآمده اند نیست بلکه مطلب در تصرف آن قلعهاست که بحق است یا بناحق اورخان مهلتی خواست که در آن
باب اندیشه کند بعد از آن وعده کرد که در راضی سلیمان بواگذاشتن قلعها و گرفتن وجهی در عوض سعی میکند
و کانتاکوزن راضی شد که چهل هزار سکه طلائی آنها در عوض کارسازی کند اورخان وعده کرد که کانتا
کوزن را در ساحل خلیج نیکومدی ملاقات کند و سلیمان را نیز حاضر سازد تا قرار استرداد قلاع داده
شود کانتاکوزن بوعده گاه حاضر شد و اورخان تمارض کرده تخلف نمود و سلیمان بهیچ جا اعتنائی
باین گفتگوها نداشت امپراطور لابد بقسطنطنیه مراجعت کرده و جز یأس حاصل دیگر بدست نیاورد و اورخان چون
سلطنت دولت بیزانس را فیمابین کانتاکوزن و تربیت کرده او و پالئولوق منقسم میدید مناسبت مصلحت حال
خود که بیجا می پرزن خود دیده گاه از هواخواهی پالئولوق دم میزد لیکن اغلب از دوستی امپراطور
جوان گفتگو میکرد بعلت اینکه او با اهل جنوه دوست بود و یک پسر اورخان که خلیل نام داشت در فوسی
محبوس اهل جنوه بود و اورخان امید داشت که امپراطور ژان پسر او را از حبس رهائی دهد امپراطوران
که در رهانیدن شاهزاده عثمانی بزور از محبس فوسی قادر نبود مبلغ صد هزار سکه طلا و یک لقب بسیار بزرگ
که از برای حاکم آن قلعه فرستاد خلیل را از حبس رها کرده بخدمت اورخان گسیل کرد و سلطان اشار الیه

پسر را در کمال شعف بآغوش مهربانی کشیده و سپاه امدادی خود را از برای ماتیاس پسر کانتاکوزن
فرستاد که با بلغاریان جنگ کند حالا دیگر باقی جورهای مختلفه اتراک را از آسیا باروپا نقل
نمیکنیم مجملا اینکه پس از گذشتن اکثر گروهها نظر فاطس پوری متمکن شدن ایشان در آنجا و معین شدن حد و سنور
اروپائی ایشان همه ساله گروهی نو و طایفه تازه مانند گلههای طیور از چهار حد اتراک از آسیا در خاک
اروپا نشیمن گزیدند و بفصل بهار از آن اکثر باز بآسیا مراجعت کردند تفصیل پس نشاندن اهل فرنگ
اتراک عثمانی را از خاک اروپا بعهده تاریخ نویسان بعد است مابیان نمینمائیم مگر اقتدار و تسلط اهل اسلام
در اروپا بواسطه ملت شدید الطیش کثیر الجیش اتراک عثمانی دست داد و بعد از فتح کالیپولی که مدخل وسیعی از
برای ملت عثمانی در خاک اروپا بود اورخان فتحنامها بجمله زان اطراف که همه با او دم از مساوات
برابری میزدند نوشت و نسخه آن فتحنامها در دیوان عثمانی ضبط شد تمامات حفظ و حراست فتوحات جدیده
اروپا بعهده سلیمان پاشا پسر و وزیر اورخان و حاجی ایل بکی بود و سلیمان در کالیپولی حکومت میراند که از آنجا
تا دمی تکا قیوا نشست اندازی کرده و قصبه که اکنون باز باسم آجه بیک معروف و موسوم بیت اشار الیه
برسم سیورغال و تیول واگذاشته شد اما سلیمان زیاده بر دو سال در دارالحکومه خود بلکه در این دار پر
ملال حکومت نراند و کاس آمال خود را از باده خوشگوار سلطنت مالامال ندید چنانچه روزی فیمابین
بولر و سیمدی قوالق که مغنی چپار سیاست باز خود را در عقب قازی بپرواز انداخته خنک تیز
تک را درپی آنفشید بتکاپوی درآورده در اثنای تاختن مرکوب خطا کرده راکب چابک بزمین آمد با
خاک یکسان گشت و فی الفور جان گرامی را بدرود کرده قبرش را در بولر ساو در مزار اجداد
سلف او که در محله مرباب فروشان واقعست سلیمان خود مسجدی در آنجا بنا نهاده بود قرار نداده بلکه
در جوار مسجد بولر که نیز از محدثات او بود دفنش ساختند تقریبا و زیاده بر یکصد سال بر سر آن
بوده زیارتگاه خواص و عوام اتراک بود و از مزار جمیع پهلوانان ترک زیارت قبر سلیمان بیشتر
رواج داشت و گذشته از فتوحات و غلبات که سلیمان در حیات خود کرده بود افسانهگویان عثمانی
بنا بر معجزه نسبت فتحی عظیم پس از مردن سلیمان میدهند و میگویند سی هزار عیسوی در شصت و یک فرو کشتی

هیش چون آمده پانزده هزار از آنها در طوپلا پیاده شدند و پانزده هزار دیگر بسیدی قوتی
رفتند و در آنجا جمع قلیلی از مجاهدان دین در مقابل گروه کفار صف کارزار بیاراستند و قریب
بآن بود که آن حق پرستان اسیر قوم حق ناشناس شوند که ناگاه سلیمان بر اسبی سفید سوار و با
جمالی نورانی باتفاق گروهی از مبارزان حماوی بر آن قوم تاختن کرد و بیک طرفة العین همه را
متفرق ساخته شکستی فاحش بسپاه کفر داده مبارزان دین دار را از آن مهلکه عظمی نجات داد لیکن
از بدبختی این جنگ که فتح آن را نسبت بسلیمان میدهند هرگز اتفاق نیفتاده است و محض خیال و صرف
اختراع میباشد مورخین عثمانی حتی سعدالدین از بیان این کرامت احتراز مینماید احتمال دارد این
سخن این را که در کیفیت و جمعیت آنها بغایت اغراق شده است سخن این سپاه صلیب پرستان اول ها
دویم فرنگستان باشند که در ازمیر بسر اتراک رفته بودند و مورخین آن طایفه جهة ازدیاد مفاخر و مناقب
سلیمان وروده آن گروه را بجای دریای ازمیر در تنگه کالی پولی نوشتند لیکن بدون اسناد این معجزه که
به هیچ جهة آثار آن در تواریخ اروپا و نیز از ایشان نیست نام نامی سلیمان بدلاوری و لشکر شکنی معروف دهر
و مشهور آفاق است او اول شخصی است که تسلط ملت عثمانی را در اروپا رواج داد و فوت این جوان
دلیر در سنه ۱۳۵۸ عیسوی اتفاق افتاد اگرچه در تاریخ عثمانی تعریف عمارت کردن و علامت گذاردن
مقابر پهلوانان نامی و مبارزان گرامی آن ملت را بسیار میکنند لیکن شان دراویش و مشایخ را اکثر
از آنها ملاحظه مینماید و در تمجید این طایفه که بعضی بتقدس گذراندن جمیع عمر خود را و برخی بوضع
کردن یک سلسله جدیده و اعتبار و اشتهاری حاصل کرده اند حتی المقدور میکوشند سابقا شرحی از
احوالات مقدسین که در فتح نیس و نیکومدنی و بورسا همراه اورخان بودند بیان کردیم و چون آخر
این باب منتهی بر فوت اورخان خواهد شد که یکسال بعد از رحلت سلیمان یعنی در سنه ۱۳۵۹ عیسوی اتفاق
افتاد مختصری هم از کیفیت احوال فقرا و دراویش که پیش از پادشاهی اورخان در سلطنت آل عثمان اعتبار
و اقتداری پیدا کرده بودند مذکور میداریم تسلط و امتیاز این طایفه در دولت عثمانی بیش از
سلسله علما بود که در اواخر اوایل دولت ایشان راجع به نشر علوم و کسب فضایل با علم و شان کرده اند اقتدار

ملیع

و اقتدار آنها نزدیک بود که از برای دولت بسیار خطرناک بشود القصه چون حضرت خاتم انبیاء
فرموده اند که لا رهبانیة فی الاسلام چنان میشمرد که تقلید مرتاضین یونان و هند بکلی از اسلام منهی شده با
لیکن چون طبیعت اعراب بالذات مایل از زوا و گوشه نشینی بود دو سال بعد از رحلت آنحضرت مضمون الفقر
فخری را دستآویز کرده رهبانیه را بلباس فقر و درویشی که در میان اسلام شایع کردند سلسلهای
این طایفه در میان اعراب و اعجام و اتراک تدریجا زیاد شد که الان هفتاد و دو سلسله از دراویش
مدعی اند که موجود است لیکن صحت این حدیث شکی است و گویا اینقدرها باشد در ملت عثمانی زیاده
بر سی و شش سلسله متداول نیست که یک ثلث آن قبل از دولت عثمانی بود و دو ثلث دیگر از آغاز آن دولت
که از ابتدای قرن چهاردهم عیسوی باشد تا اواسط قرن هجدهم پیدا شد اول آنها سلسله نقشبندیست که در عهد
سلطان عثمان بروز کرد و آخر آنها طایفه جمالی است که در ایام دولت سلطان احمد سیم طلوع کرد سی و هفت
سال پس از غزوه احد رئیس الملائکه حضرت جبرئیل در خطه یمن بر اویس قرنی نازل شد و از جانب پروردگار
بدو حکم کرد که باقی عمر را از دنیا گذشته تفکر در صنع باری و کفاره ذنوب ماضی پردازد مشار الیه بنا
بر اینکه در غزوه احد دو دندان از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله شهید شده بود جمیع دندانهای
خود را بر کند و هر کس که داخل سلسله او میشد اول شرط این بود که دندانهای خود را باید بر کند باین واسطه
مریدان وی بسیار کم شدند بعد از او جمعی دیگر بطور رهبانی ویس قرنی واضع سلسله شدند لیکن نه همه تیرا
که او قرار داده و کمتر کردند از آنجمله ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و سایرین میباشند شیخ عبدالقادر
گیلانی که سر سلسله قادریه است در بغداد مجاور تربت ابو حنیفه شد و شهرت و بیش از بسطامی و ادهم بود بالجمله
اگر بخواهیم تفصیل همه سلسلها را بیان کنیم مناسب حال کتاب نخواهد بود مجملا اینکه سلسلهای که وضع شده قبل از
اتمام سلطنت اورخان یکی نقشبندی است که در سنه ۷۳۶ هجری مطابق سنه ۱۳۱۹ عیسوی وضع شد و یکی سعدیست
که در سنه ۷۳۶ هجری مطابق سنه ۱۳۳۸ عیسوی وضع شد و یکی بکتاش است که در سنه ۷۵۹ هجری مطابق سنه ۱۳۵۷
عیسوی وضع سلسلهای دیگر را هر وقت مقام مقتضی شود در تاریخ ذکری از آنها خواهد شد اما حاجی
بکتاش را سابقا گفتیم که چگونه ینگی چریان را تبریک کرد و آن گروه خود را پس از آن اولاد حاجی بکتاش

میدانستند و هم مرید و بودند بطوریکه طایفه ینکی چری هم سرباز بودند و هم درویش چنانچه در عیسویها
نیز همین رسم متداول شده بود جمعی از سپاهی را بجهة ازدیاد غیرت و پاداری در جنگ اسم مذهبی بر
آنها گذاشته بودند شوالی دتامپل و شوالی دلیتال احتمال دارد که چون شوالی های رود در آغاز کار
صلیب پرستان اول بنای خود را بجهة قلع و قمع اتراک از میر رانده شهر اکر قسدا و رخان از بابت
جوار بدیشان تقلید نموده ینکی چریان را خواست با یکدیگر متفق نموده هم سلک و هم سلسله سازد لهذا
حاجی بکتاش را مرشد ایشان قرار داد سلسله سعدیه منتهی بسعد الدین جباوی میشود این طایفه شعبده و نیرنگ
آتش را میگیرند بدون اینکه بسوزند و مارها را آموخته ترتیب مینمایند بواسطه شباهت دارند بطایفه
پزیل که در قدیم بوده اند اول سلسله که در عهد سلطنت عثمانی بنا شد سلسله نقشبندیست که مانند بسطامی و بکتاشی
پیر خود را ابو بکر خلیفه اول میدانند و سایر سلسلها پیر خود را علی که داماد پیغمبر است میدانند بعضی از شعرا
در سلک مشایخ داخلند از جمله شیخ جامی ایرانی است که از جمیع آنها اشهر است موافق قاعده چنان است
که هر مرشد بزرگ را باید چهار مرید معتبر باشد تا هر کدام پیر نفس کند خلیفه و جانشین شود انتخاب این
عدد بجهة تقلید بر عدد خلفا و جانشینان پیغمبر و پیروی عدد انجیل دانان اربعه و همچنین عدد چهار نفر رئیس
الملائکه است که در دور عرش خداوند می ایستاده اند نقشبندیه معتبرترین سلسله هاییست که در عهد سلطان عثمان
وضع شده و از او چند شعبه حاصل میشود چنانچه بکتاشی شعبه سپاهی این سلسله است و شیخ این شعبه سر
فوج نود و نهم ینکی چریان بود و در هر سربازخانه هشت درویش منزل داشتند که شب و روز در حق سپاهیان
دعا کرده و از درگاه خداوند فتح و نصرت از برای ایشان طلب میکردند اورخان که طالب صحبت فقرا و محب
مردمان خدا بود و از برکت دعای ایشان بورسا را فتح کرد و در آنجا از برای دراویش صوامع و معابد
ساخته بود همچنین حامی و طالب علما و فضلا نیز بوده علم و فضل ایشان را در مدارس تحت خود مدرس قرار داده
مواجب و مرسوم وافی جهة ایشان مقرر داشت و تحف ارجمند و هدایای گرامند ایشان را به نشر علوم تشویق
مینمود ملا شمسان ایرانی را که مردی فاضل و دانا بود زیاد احترام میداشت و بواسطه کمال اعتبار
که در آن دولت بهم رسانده بود بدرجه پاشائی رسید و بشان پاشا مخاطب گردیده و قبل از این پاشا

درمی

دو فاضل دیگر که در عهد سلطان عثمان بودند نیز ملقب باین لقب جلیل شدند یکی عارف بالله
بود که مشهور بمخلص پاشا شد و یکی پسر او عاشق پاشا بود که کتابی بر فرد عشق بحق برشته نظم کشیده بود
و یکی دیگر پسر عاشق پاشاست که بعاشق پاشازاده معروف است بواسطه تاریخی که از برای دولت
عثمانی مینوشت مشهور شده و قبر او در قرا شهر است هنوز زیارتگاه مردم است همچنانکه در
چورلی قبر علوان چلبی همین حالت را دارد او نیز کتابی تالیف کرده است که مطالب آن مرموز است و نام
آنرا گلزار الاسرار نهاده است پس باید دانست که در اول دولت عثمانلو پنج نفر از فضلا و دو نفر
از وزرا باین لقب رسیدند و آن وزرا یکی علاء الدین برادر اورخان و یکی سلیمان پسر او بوده این
لفظ که در همه جا مشهور است معنی حقیقی آن درست معلوم نیست بقدر دانسته میشود که مرکب است از دو لفظ
فارسی که یکی پا و یکی شاه باشد و در اصل پای شاه بوده است از کثرت استعمال پاشا شده است لیکن
گزنفون مورخ یونانی میگوید که سیروس پادشاه عظیم الشان ایران کارگذاران دولت خود هر یک از ارباب
شغل و منصب اسم عضوی از اعضای خمسه خود را داده بود که عبارت از دست و پا و چشم و گوش و زبان
باشند چنانچه اشخاصی که موکل انجام امورات داخله بودند ایشان را چشم شاه میگفت و جاسوسانیکه مامور
بشنیدن اخبارات و اسرار بودند گوش شاه میگفت و جمع کنندگان مالیات دست شاه اسم داشتند و
سپاهیان را که میبایست بقدم جرات پای در میدان جلادت بگذارند پای شاه میخواندند و قضات را
که میبایست در حق رعایا و برایا اجرای احکام نمایند زبان شاه میگفت مع القصه آن پادشاه دیگاه که ارکان
دولت را بطور طبیعت و خلقت قرار داده بود امروز باسمهای دیگر ذکر میشوند که عبارت از وزارت
امور داخله و کلانتری و خزانه داری و وزارت لشکر و وزارت عدلیه باشد از آثار این نظم قدیم
ایران لفظ پایشاه و باقی مانده بود که اتراک بوزرا و سرداران و حکام دولت خود داده اند اورخان
پنج سال سلطنت راند و شصت و یک سال عمر کرد در مدت العمر خون بیگناهی نریخت و ستمی باحدی نکرد پادشاه
عادل با دل شجاع دلیری بوده در امور دولتی و کارهای پولتیکانوئی آل عثمان بود و صلابت نظامش بهر
بسیار کمتر از قرا عثمان والد ماجدش بود و ماند واضع سلطنت سلسله علیه که جد امجدش باشد مبنی نیمچنی و

نره
یکی از سلاطین بزرگ
روی بنا کبراست

ابروی سیاه داشت لیکن موی سرش زرد رنگ و چشمها درخشنده و اعضا عصبانی و صورتش در
دریکچهره و گونه ها سرخ و پیشانی بلند و سینه پهن و بنیه قوی و ریش و سبلت انبوه داشت و در بناگوش
راستش خال سیاهی که در نزد اهل شرق زمین علامت کمال حسن است و چنانکه مورخین ترک میگویند که
آن خال جذب قلوب میکرد و دلها میربود و عالمیان اسیر و تابع میساخت پادشاه سیاه
شدوان در نخستین نظر آن خال سیاه را اعلام فرمان بر می شد

باب پنجم در سلطنت سلطان مراد اول و وقایع اتفاقیه آن عهد

سلطان مراد اول که از ابتدای تولد تا آخر عهد پدر بنا قانون شرق زمین که باید برادر کهتر نسبت
برادر مهتر سمت بندگی و چاکری داشته باشد خود را مادام الحیات در قید بندگی تقیید و در زندان نا
امیدی محبوس و مسلسل میدید که ناگاه دست قضا وجود سلیمان را از حلیه حیات عاری کرد و سلطان مراد را
برسیدن بر مراد و عروج بر تخت سلطنت امیدوار گردانید و چون چندی براین بگذشت که جمیع خیالات
او حقیقت بهم رساند و بطور ارث و استحقاق تاج و تخت شاهی را متملک گردید همینکه خود را بالاستقلال
سلطان دید نظر فتوحات خود را بسمت مغرب انداخت که طرف اروپا باشد لیکن قبل از شروع در مقصود
لابد شد که بعجالتا صرف نظر از آن جهه نمود و بتمشیت مو سمت شرق پردازد بعلت اینکه پادشاه قرامان
پس از انقراض دولت سلاجقه روم از جمله آن ده نفر حکمارانی که ممالک سلاجقه را قسمت کرده بودند مقتدرتر
و محتشم تر بود و سایرین را بنظر حقارت نگاه میکرد و از قدرت و شوکت آل عثمان که آن بآن در تزاید بود
اندیشه مینمود در این وقت که سلاطین عثمانی در سمت اروپا فتوحات چند کرده بلاد چند بتصرف خود درآورده
بودند طنطنه اقتدار و همهمه شوکتشان باعث تشویش خاطر شده بود از جمله پادشاه قرامان با آنهمه
قوت و قدرت تکلیف خود را در خاموش نشستن و بی اعتنایی کردن در ترقی بودن دولت عثمانی ندید و در
این هنگام که حکمرانان اطراف ممالک مشغول سمت اروپا بوده ولایات شرق زمین خود را بی نگهبانی
و بی ضبط گذارده بودند بخیال دست اندازی در آنها افتاد و بنابر آن اول طایفه اخی را که از بزرگان
و دولتمندان قلاتی و در انگوریه صاحبان اقتدار و تسلط بودند تحریک بر شوریدن نمود سلطان مراد

از بس پون … قلاتی ایلغار کرده طایفه اخی را پس نشاندند و مفاتیح دروب انگوریه را از دست
ایشان بدر آوردند این شهر را در قدیم آن سیر میگفتند و پای تخت طایفه قالات بوده هارون الرشید
خلیفه بنی عباس از فتح آنجا بسی مفاخرتها کرده و همچنین کلی سلطان مراد بفتح انگوریه و تصرف آن از آنجا و
آسیای صغیر بودن محل نزول جمیع قوافل ولایات شام و ارمنیه که عازم سواحل دریای سفید بودند
شد گذشته از اینها انگوریه بواسطه عذوبت آب و لطافت هوا و بسیاری حاصل و خوبی فواکه مشهور آفاق
و دنبه های عظیم گوسفندان و گلهای دراز بزهای آنجا در ازمنه قدیمه مشهور بوده است حال نیز پشم و صوف
کار آنجا بغایت مرغوب است و سی و شش قسم گلابی معطر و سیبهای بسیار خوب و انگورهای لطیف در باغات
انگوریه بعمل می آید و باغات قاچ از جمله حاصلخیزترین باغات آسیای صغیر محسوب میشوند و آبهای
چشمهای ایاج سالم ترین و گواراترین آبهای آنجا و داست چه از برای خوردن و چه از برای استحمام و نشستن
در آنها دره واقعه در نزدیکی آنجا که آپتسان … میگویند بواسطه عجیب بودن بنیان بازیهای قابل
ازین ولایت بیرون می آیند و مهارت آنها در این فن ضرب المثل است از جمله مدارس و مساجد و تکایا
و حمامات معروفه آنجا مسجد حاجی بیرام و احمد پاشاست که در عهد سلطان سلیمان بزرگ معماری سنان معمار
بزرگ آن عهد ساخته شده اند و حمام احمد پاشا و مدارس مصطفی پاشا و سیف الدین و طاش کوپریزاده که یکی
از فضلای بزرگ است و صوامع دراویش مولوی و ابدالهای حسین قاضی و مریدهای درویش بیرام از ابنیه
مشهوره آنجا میباشند و کل این بناها در عهد سلطنت سلطان بعد شده است لیکن از همین بناها کم تمام سلطان مراد
انگوریه را مفتوح ساخت آن شهر از حیثیت وضع و مکان یکی از اکمنه ائمه دولت عثمانی بوده است که در جنگ
شرقی آن مملکت واقع بود و اولیا چلبی یکی از سیاحان بزرگست مدت چهل سال جمیع ممالک را سیر
کرده است در نصف اول مایه هفدهم عیسوی از سمت شرق تا با ایران رفت و از طرف غرب تا جزیره
گذشت باعتقاد او انگوریه و شهر اورفان از حیثیت وضع و قوه مدافعه بسیار شباهت بهم دارند و ثانی
از برای این شهرها نیست مگر قلعه وان که در حد ایران و روم واقعست همینکه پس از فتح انگوریه سلطان مراد
از امنیت آن خود و اطمینان بهم رسانید خیالات خود را بسمت اروپا متوجه نمود و قبل از اینکه بآن حدود

لشکرکشی کند قاضی بورسا را منصب قاضی عسکری داد تا در دعاوی سپاهی اجرای احکام نماید تا آن وقت
این منصب را در ایام جدال موقتا میدادند و پس از انقضای ایام جنگ از آن شغل معزول بودند سلطان مراد
این منصب را نیز دائمی کرد و قرا خلیل جندرلی را باین کار مامور فرمود و نه سال بعد از آن بمنصب عظیم
صدر اعظمی سرافرازش کرد لله شاهین را که یکی از سپاهیان نامی بود و با سلیمان از دلس بون بفتح سمت رفته
بود سردار کل عساکر عثمانی کرده بلقب جلیل بکلربکی مفتخرش فرمود و قبل از او علاء الدین پسر اورخان و
سلیمان پسر او منصب وزارت را با این لقب داشتند و بعد از ایشان بعضی از خانواده عثمانی باین
و لقب رسیدند از همان وقت میدان وسیعی در اروپا از برای فتوحات عثمانیان مفتوح شد تا جنگ کوسوا که
سلطان مراد در میدان جنگ کشته شد طول کشید علامت جنگ از گرفتن قلعهای قبوس و چورلی نخلبه دیورش
داده شد این قلعها در سواحل دلس بون نزدیکی کالی پولی واقعند حاکم قلاع را که در جنگ تیری بچشمش خورده
بود دستگیر آورده بنظر سلطان رسانیدند و سلطان فی الفور حکم بزدن گردنش فرمود و ولایات
اطراف را اتراک بباد غارت دادند دیوارهای قلاع را از بیخ و بن بر کندند و ولایات مزبور را بدون
زحمت کشیدن شمشیر و انداختن تیر متصرف شدند و بورکاس که اهالی آن از ترس متواری شده بودند
خراب کردند و قاقی را که سلطان مراد سپاه مظفر منصور خود را بطوری که ذکر شد از شمال دلس
بون حرکت میداد حاجی ایل بکی و اورنوس که مامور بضبط سرحدات روپا بودند ولایات اطراف قلاع
میلکارا و ایپزالا را گردش نمودند حاجی ایل بکی قلعه قچان و اورنوس میتوقا را بتصرف در
آوردند اما جهة تصرف حاجی ایل بکی این شد که پسر حاکم قلعه را اسیر کرده بود و پدر قلعه را واگذاشته
پسر را باز گرفت بالجمله این دو سردار مفاتیح این دو قلاع مفتوحه را در بوکان معروض خاکپای سلطان
نمودند و در آنجا یک شورت جنگی مرتب نموده در دار الشوری مصمم فتح ادرنه شدند لله شاهین
باتفاق حاجی ایل بکی که سال قبل را تا دروازه شهر مذکور همه جا تاخته بود مامور باین خدمت شدند و سلطان
مراد باز بدنبال لشکر خود از بورکاس بسر راه ادرنه تا اسکی بابا رفت حاکم ادرنه چون از توجه لشکر
عثمانی مطلع شد باستعدادی شایسته لله شاهین را استقبال نمود مصاف داده مغلوب گشت و بطرف آن

رودخانه

رودخانه مریزا را غنیمت شمرده شب هنگام بکشتی بر آمد و تا مدخل رودخانه هیچ جا قرار نگرفت و
با نوس رفت القصه اعظم قلاع دولت بیزانس را در ارپا بعلت بیغیرتی حارسین آن بسهولت از دست اهالی
بیار رضیت بتصرف دشمن در آمد و این فتح در سنه ۱۳۶۱ عیسوی اتفاق افتاده در تاریخ از جمله‌ها
مشهور است و در عهد سلاطین مختلفه محصور و محل چند شده است و خرابیهای کلی دیده است این شهر در موضعی
که سه رودخانه عظیم بیکدیگر مخلوط میشوند اتفاق افتاده است از جمله آنها یکی رودخانه مریز است که از
یکدست گلستان که گلاگل سرخ میباشد عبور مینماید صابون ادرنه با صابون شام برابری دارد حلویات
و مربیات آنجا کمتر از قونیه نیست صفای این شهر و خوبی وضع و نیکوئی و دلربائی اهل آن از اغلب
شعرای ترک مدح کرده اند و چون ادرنه محل عهد و محل بسیاری از شعراست بجهة عثمانیان موجب تبرکیت
که بنا بر تقلید اهل شرق زمین ایشان نیز باین خیال افتادند که مولد و مدفن علما و مقدسین و شعرا را متبرک
و محترم بدانند گذشته از اینها این شهر بواسطه ابنیه عالیه و عمارات متعالیه و مساجد نفیسه و اسواق
مرغوبه و مدارس نفیسه که ذکر هر یک از آنها در موقع خود خواهد شد از جمله شهرهای معمور عالم محسوب میشود
بنا بر ترجیحات مذکوره و بعضی محسنات دیگر که دخل بملاحظات دولتی و سپاهی و تجارتی دارد
ادرنه قابل دویم پای تخت دولت عثمانی شد سلطان مراد در اول حکومت آنجا را بعهده لله شاهین
بکلربکی مفوض فرمود و محل اقامت خود را در دموتیکا مقرر کرده سرای عالی در آنجا بنا نهاد پس از
آن اورنوس از طرف جنوب لله شاهین از سمت شمال تراس حرکت نمایند اورنوس قومولجینا را که در غرب
قرجیک اقسو و واردار را که در شرق قرا فریا اتفاق افتاده است در سنه ۱۳۶۳ عیسوی مفتوح ساخت
و اسم خود را منقش کردن این شهر و بنا نهادن بعضی عمارات و خانات در آنها باقی گذارد و لله شاهین
علم ظفر توام عثمانی را تا بپای هموس برده شهرهای قدیم و جدید را با فیلیب که شلتوک زارهای صحرای
آن برنج همه آن ولایات را تا بغداد کارسازی میکرد او نیز مثل اورنوس بواسطه ابنیه منیعه که در آن شهرها
بنا نهاد نام خود را تا ابد زنده گذاشت از جمله پلی از سنگ در فیلیب بنا کرد که طول آن دو تیر پرتاب
و عرض آن بقدری است که دو عراده از پهلوی هم میتوانند عبور نمود و از برای ساختن آن وجهی برا

خارج جمعی کثیری از اسرای صیوی معین کرد که لابد بودند در آنجا کار کنند عده اسرا در میان عثمانلوها
بقدری زیاد شده بود که غلامی را بیکصد و بیست و پنج آسپر میفروختند که تقریبا دویست دینار تا
هفت شاهی پول سیاه ایران میشود و این عده را عهد قرار گذاشتند که از غنیمت سپاهیان خمس اخذ
نمایند و تا آن وقت عثمان و اورخان و قاضی عسکران ایشان این مسئله را ملتفت نشده اعتنائی بآن نکرده
بودند در عهد سلطان مراد نیز کسی باین خیالات نیفتاده بود تا آنکه روزی قرا رستم فقیه قرامانیه در حضور
سلطان مراد ملامتهای سخت و سرزنشهای تلخ به خلیل جندرلی قاضی عسکر سپاه عثمانی در خصوص تغافل از
مداخلات دولتی و بی اعتنائی در حقوق سلطانی نمود از آن بعد مقرر شد که مطابق حکم خدا و شریعت
غرا خمس غنایم را جهة خزانه دولتی ضبط نمایند بنابراین از قیمت هر بنده خمس آنرا که بیست و پنج آسپر بود
از برای دولت میگرفتند و این نرخ مقرری را در خصوص اسرا اتراک پنج یک اصطلاح کردند پس از
چندی معاف داشتن این قاعده را بکار داماد دادن مدول صیویه قرار دادند سلطان مراد خان پس از
ورود بورسا در خصوص فتح ادرنه فتحنامها بسلاطین ایران و عربستان همچنین بحکمداران قرمیان و قرامان
نوشت از حکمداران این دو طایفه اخیره عنقریب گفتگو خواهیم کرد ولیکن سلاطین ایران در آن وقت دو سلسله
بودند و از آنها نیز بذکر اسم سلطان و معرفت سلسله آنها اکتفا میکنیم مع القصه عراق عجم و فارس که در
جانب شرق و جنوب ایران واقعند امیر مبارز الدین محمد دویم پادشاه ملوک آل مظفر حکومت میراندند
و در عراق عرب و آذربایجان که در شمال ایران اتفاق افتاده اند سلطان اویس ابن شیخ حسن کج دویم پادشاه
ایلکانیه است حکمرانی میکرد مدت سی سال میشد که این دو سلسله از میان برخواسته گیهای دولت اولاد
چنگیز خان و انقراض سلطنت آن دودمان طلوع کرده بودند چنانچه سلاطین عثمانی پس از انقراض
سلاطین سلاجقه روم از میان امرا و آل عثمان ایشان خروج کرده بر تخت سلطنت عروج نمودند القصه امیر
مبارز الدین محمد تقریبا مدت العمر با طوایف اوغانی و جرمانی در جنگ بود و این دو طایفه را وقتی که
جلال الدین سیورغتمش زبده دوده قراختای در ایام سلطنت کرمان از ارغون خان التماس فوجی جهة
حفظ سرحدات نمود ارغون خان ایشان را از میان هر یک مغول باین خدمت مامور فرمود تا زمان تیمور

گورکان

[illegible]

گورکان فتنه آن قوم در کرمان امتداد داشت با جمله امیر مبارز الدین با اخی جوقی نیز که از جانب جانی
بیک که در آذربایجان حکومت داشت مصاف داده بر او غالب آمد و سلطان اویس پسر شیخ
حسن از دلشاد خاتون متولد شده بود و این سلطان مانند والده جلیله جمیله خود ممدوح شعرای عصر
بود از جمله مداحان سلطان اویس سلمان ساوجی است که او را در شیرین کلامی نظیر خواجه حافظ شیرازی
میدانند خلاصه سلطان مراد پس از فتح فیلیبه با امپراطور یونان مصالحه نمود ولیکن هنوز در بورسا
راحتی نکرده و نفسی بدلخواه تازه نکرده بود که طوفانی بود در اروپا بلند شد مجمل این مفصل آنکه حکمران فیلیبه
که یکی از اهل یونان بود بپادشاه سرویان پناهید و روبان پنجم پاپ مذهب کاتولیک اعلام جهاد
ثانی را با اتراک کرد بنابراین پادشاه هونگری و سلاطین سروی و بوسنی و والاشی که افلاح باشند متفقا
در صدد دفع اتراک که سرحد ممالک ایشانرا مشوش و مغشوش کرده بودند برآمدند لله شاهین بکلربیکی
سلطان مراد را از خیال ایشان اطلاع داد چون اتحاد سپاه ارباب جمعی خود را قابل دفع ایشان
نمیدانست از سلطان استدعای مدد نمود سلطان مراد میخواست با عساکر بسیار از راه بوغاز عبور نماید
همینکه بمقابل بیغا رسید که سابقا اورخان مفتوح ساخته بعلاء الدین بخشیده بود و در ثانی باز بدست
دشمنان که گویا طایفه کاتالان باشند در افتاد تامل کرد و فتح آنجا را مصمم گردید که باین واسطه عقب سپاه خود را
از سمت آسیا استحکام دهد و بعد از آن با لشکر سلاطین صیوی کارزار کند پس سفاینی را که در آن خلیج
و کالی پولی بودند جمع نموده مامور محارست طرف دریا فرمود و خود با بقیه سپاه بیغا را محاصره کرد
در اینمدت قشون سلاطین متفقه ایلغار کرده بساحل رودخانه مریزا که دو روز راه تا با ادرنه فاصله دارد
آمدند لله شاهین چون قوت سپاه دشمن را باضعاف قشون خود دید و از رسیدن مدد سلطان مراد مایوس
شد از فتح و ظفر نا امید گردیده لابد حاجی ایل بیکی را با ده هزار سوار جرار برسم پیش جنگ از پیش فرستاده
خود نیز از عقب در حرکت آمد حاجی ایل بیکی که مردی کارآزموده و دلیری بخت بود در جنگ روز
روبرو با ایشان که دو برابر قشون او جمعیت داشتند صلاح ندانست و قرار بر آن داد که شبانگاه
برار دوی صیویان که از شدت غرور اعتنائی بمحارست اردو نداشتند سرباران هر یک در گوشه

بنوشیدن می و نواختن چنگ و نی آسوده خاطر افتاده و غنوده بودند شبیخون بردو کار ایشانرا
کارسازی کند لهذا چون شب در رسید سواران رزمجوی دلیران پرخاشجوی خود را بر رزم کافران
بدخوی ترغیب نموده تاختن کردند عیسویان بیکناگاه آواز طبل و طنبور و ناله شندف و شیپور را
از اطراف اردوی خود مخلوط باصوات هولناک الله الله غازیان عثمانی شنیدند سراسیمه و حیران
درهم ریختند سعدالدین گوید که مانند حیوانات وحشی که در چراگاه خود دچار شیران عرین شده باشند
متوحشانه از هر طرف درجست و خیز بودند و از بیم جان پناه بامواج رودخانه میبردند القصه سپاهیان آن
اسپ علاد در یک طرفة العین چنان متفرق شد که آثاری از ایشان باقی نماند هنوز امروز آن مکانرا
سرف سندیقی میگویند که بمعنی شکستگاه صربویان است این فتح در سنه ۱۳۶۳ عیسوی روی داد و اولین
بار بود که قشون هونگری دچار صمصام خون آشام دلیران عثمان شدند و لوئی پادشاه آن کرده چون
از آن مهلکه بسلامت بیرون رفت چنان تصور کرد که از برکت صورت حضرت مریم بوده است
که از گردن خود درآویخته بود بنابراین نذر کرد کلیسائی جهة مادر خدا بسازد و بنذر خود وفا نمود
کلیسای مریازل را بساخت قطعاً معجزه اولی که افسانه گویان باین کلیسا نسبت داده اند تبدیل شکست
عیسویان است بیک فتح کامل مع القصه یکی از اتفاقات عجیبه این است که در تواریخ عثمانی و نیز ماجرای
اولیای استیری عدد قشون لوئی پادشاه را بالاتفاق بیست هزار نوشته اند و افسانه نویسهای فرنگ تبعیت
ایشان کرده اند فقط قشون عثمانی را پیش از اینها معتقد شده اند لیکن باعتقاد مورخین قشون لوئی بلاشبهه
دوبرابر قشون عثمانی بوده است بالجمله حاجی ایل بکی در مقابل این فتح نمایان و خدمت شایان جزای
سخت دید و کیفری دور از مروت دریافت زیرا که لله شاهین بواسطه محروم ماندن از افتخار این
جنگ بحاجی ایل بکی حسد برده مسمومش نمود و اوقاتی را که لوئی پادشاه کلیسای مریازل را بشکرانه نجات
وجود خود بنا میکرد سلطان مراد بجهة دیگر و نه از بابت شکست دادن در مریزا و فتح کردن بجای که هر دو
تقریباً در یک زمان اتفاق افتاد بنای ساختن مساجد و صوامع و مدارس و حمامات گذاشته بود چنانچه
در بلیجیق یک مسجد بساخت و در ینکی شهر صومعه جهة درویش معروف بپوستین پوش بنا نهاد که قبر او هنوز

در آنجا

در آنجا زیارتگاه زائرین است و در بورسا مسجد کوچکی در تکیه مشهور بساوی و مسجد بزرگی در مقابل
عمارات سلطانی در محله حمامها بنیان کرد و آبهای سالم آن حمامها از ازمنه بسیار قدیمه بواسطه افسانه
هرکول و میلاس مقبول و معروف مانده اند منافع آبهای آنجا بیش از آبهای گرم آن حوالی است که عبارت
از آبهای اسکی شهر و یالوه و چشمه های طاوشان جیل باشند معمار طاق مسجد یک یونانی یا فرانسوی
بود که در یکی از جنگها اسیر عثمانیان شده بوده بواسطه خلاصی از صدمات اسیری هنر خود را بروز داد
بساختن مسجد پرداخت بشکل مخصوص و طرح تازه آن مسجد دلیل است بر غرابت سلیقه و تقسیمی طرح آرائی
کرده است که مسجد و مدرسه در یک بنا واقع شده اند و آن عمارت هم بکار عبادت هم بکار تحصیل علوم
می آید صحن مسجد در پایین واقع شده است در مرتبه بالا دالانی ساخته است که حجرات طلاب در آنجا واقعند
هر وقت امام در صحن مسجد عبادت کند و واعظ مشغول وعظ شود طلاب بدون اینکه از اطاق خود
بیرون بیایند میتوانند اقتدا بامام کرده و وعظ واعظ را استماع نمود اگر بنای مساجد و صوامع دلیل بر
تقدس سلطان مراد میشود نمیباید اندیشید که ساختن مدارس نیز دلیل است بر میل خاطر او بعلوم و بر
او در فضایل و فنون بعلت اینکه عاری بودن او از این صفات حسنه از نوشته حمایت و رعایت
که باهل راگوزا داده بود معلوم میشود و این نوشته در سنه ۱۳۶۵ عیسوی که مسجد بورسا و سرای ادرنه ساخته شد
داده بود که اهل راگوزا بآزادی در دریاهای شرق زمین آمد و شد نموده تجارت کنند همین نوشته را
بحضور سلطان مراد آوردند که اسم خود را در آن درج نماید چون خط و سواد نداشت پنج انگشت دست
خود را بمرکب زده در بالای نوشته نشانی گذاشت پس از آن این قسم علامت در نوشته گذاردن میان
سلاطین عثمانی متداول شد چنانچه حالا نیز بهمان ملاحظه در یرلیغات و مناشیر اسامی سلاطین را بطور طغرا
مرقوم میدارند در میان این علامات درشت طغرائی لقب خانی را باسم سلطان و باسم پدرش منضم ساختند
و بصفت مظفر موصوف داشتند نویسنده را که مامور بنوشتن طغرا کردند نشانچی باشی نامیدند و لباس
مخصوص از بابت احترام در او پوشانیدند دلیل دیگر در کم میلی سلطان مراد بعلوم جلای وطن کردن
نفر از رعایای صاحب فضل اوست که در تاریخ علی بسیار با احترام ذکر شده اند چون این دو تن

صاحب فضیلت در وطن خریداری از برای فضایل خود ندیده قصد روی بدرگاه سلاطین خارج نموده
اجر هنرهای خویش را از ایشان دریافتند اول آنها محمود مهندس است که معلم میرزا الغ بیک
گورکان شد و او منجم مشهوری بود که در مسجد سمرقند تدریس میکرد و با قاضی زاده رومی معروف
بود هر وقت که قاضی زاده مشار الیه در میان مسجد بنای درس گفتن میگذاشت مدرسین دیگر
که در زوایای مسجد مشغول تدریس و افاده بودند همه از منبرها بزیر آمده با تلامذه خود بحوزه درس
قاضی زاده جمع شده مشغول استفاده میگردیدند فاضل دیگر ملا جمال الدین نحوی از اق سرای
بود که بقرامانیه رفته در مدرسه معروف بزنجیرلو مدرس شد شرط ورود بآن مدرسه این بود که شخص
میبایست کل لغات عربی صحاح را از حفظ بداند سیم ایشان احمد برهان الدین بود که قاضی حکمران قیصریه شده
پسر مشار الیه ابو العباس برهان الدین حاکم ارزنجان را کشته حکومت را متصرف شده و در یکی از جنگها
بدست قراسولوک مقتول گشت سلطان مراد قبل از آنکه از اوروپا بیرون آمده باز مشغول فتح بلاد
اوروپا شود جشن ختنه سوران سه پسر خود را که بایزید و یعقوب و ساوجی بودند در بورسا بر پا نموده
شیلان کشید طعامهای لذیذ بمردم خورانید و هدایای خوب از قبیل البسه نفیسه و اقمشه قیمتی بمشایخ و درویشان
داد و پس بعمارت دمی توکا برفت و از آنجا عساکر را مأمور محاصره جبریان که در کینزلی ادرنه واقع است
فرمود و بعد از فتح عمارتی عالی در ادرنه بنا نهاد این عمارت در کنار رودخانه تونجا در میان باغهای
وسیع ساخته شد که سلاطین بعد هر عمارتی بر آن افزودند بخصوص سلطان سلیمان بزرگ و سلطان محمد
رابع که عمارات عالیه با یک معماری بسیار لطیف مرغوبی بر آنجا زیاد کردند بطوریکه سرای کوچک تمام
رسید سلطان مراد دار الحکومه را از دمی توکا بادرنه نقل کرد و این شهر تا فتح اسلامبول پای تخت دولت
عثمانی برقرار بود و پس از انجام این مهمات تیمورتاش و لالا شاهین که از سرداران دولت بودند
مأمور بفتح بلاد واقعه در سواحل تونجا و هموس گردید تیمورتاش بگیجه غزال آغاج و یانبلی را بگرفت
و لالا شاهین بعد از دو سال ایچتمان و ساماکو را مفتوح ساخت سلطان مراد خود با سپاهی که حاضر
داشت از سمت دریا بحرکت در آمده چارن آباد و وادوس و سپس بلی و ویزا و قرق کلیسا و پنار

حصاری را مسخر ساخت بنیار حصاری یعنی حصار چشمه است و در آنجا چهل و هشت چشمه بار وی
از آنجا مبحوث شده پس از پنج سال یورش اوروپا در ۱۳۷۱ عیسوی سلطان مراد باسیا مراجعت نمود قرا خلیل
چندرلی قاضی عسکر را بمنصب وزارت مفتخر ساخت و مدت دو سال بود که این شغل خطیر باحدی
تفویض نشده بود قرا خلیل چندرلی که واضع قشون دائمی و مخترع طایفه ینگیچری یا از اطفال عیسویا ست
نعش سلطان عثمان را ابتدا ببورسا رسانده و مدت سی پنج سال که سلطنت اورخان طول کشیده قاضی
بورسا بوده و در عهد سلطان مراد منصب قاضی عسکری داشته چندان خدمت بدین دولت
کرده بود که جز او کس دیگر شایسته منصب بزرگ وزارت نبود پس از آن نیز مدت هجده سال
با لقب خیر الدین پاشا با کمال عقل و کیاست و منتهای عدل و سیاست وزارت اند و قرب صد سال
از عمرش رفته بود که جهان فانی را بدرود کرد اولاد و اولاد او نسلا بعد نسل تا فتح اسلامبول وزارت کردند
لالا شاهین که بیگلربیگی مملکت متصرفی از اوروپا بود در فلیبه که ایالت آنجا بقبول مشار الیه واگذار شده بود
حکومت میکرد از آنجا مملکت خود را وسعت داده کنار رود هموس رسید اکثر رفته در صحرای چاموراو در مقابل
ساماکو با قرال سروی مصاف داده لشکر او را بکلی از هم فرو ریخت این قرال پادشاه بلغار متفق
بود که در ازمنه قدیمه اوراغاقان منکفتدا این ولایت جزو ممالک میزی علیا و سفلی میباشند که بعد
باسم طوایف ساکن شده در آنجا مسمی شده به بلغاری و سروی و بسنی معروف شدند و سرحد طبیعی
این ولایت از جانب شمال رودخانه دانوب و ساوه میباشند و از طرف جنوب سلسله عظیمه جبلی که از
طرف شرق آنجا تا بغرب که قرادنکیز باشد کشیده شده است میباشد این کوه را در قدیم
باسامی مختلفه مذکور میداشتند که عبارت از رودوپ و هموس باشند و حال این اسامی را
تغییر داده بچار طاغ و اکثری صوطاغ و بالخان مسمی داشته اند این منشعب بدو شعبه میشوند که تقریباً
بزاویه قائمه با هم تقاطع میکنند یکی از سمت شمال بطرف پل تراژان که در روی رودخانه دانوب
میکند رود و میزی علیا را از سفلی جدا میسازد و شعبه دیگر که از جانب جنوب بدخل مریزا منتهی میشود و مقدونیا
و تراس را از هم جدا میسازد و این سد طبیعی سمت جنوب مکرر سرویان و بلغاریان از حدود خود تجاوز کرده

پای تخت بیزانس را محاصره نمود و اطراف سواحل بسفور را غارت کردند سلسله پالئولوق که همیشه
طایفه مغان را در مقابل سرویان و بلغاریان داد آزند لابد بدیشان ملتجی شده بدفع دشمنان
خارجی و داخلی را باعانت ایشان میکردند و عثمانیان در سواحل مرمره تا روس تنها با یونانیان
جنگ نمیکردند بلکه سرویان و بلغاریان نیز با آنها بودند از نقطه که کوه رودوپ از بالکان
جدا میشود اول مملکت بلغاریان و سرویان بود و تعیین حد واقعی آنجا امروز بسیار مشکل است علت اینکه
در هنگام فتح ساماکو که عثمانیان سرویان را مغلوب ساختند پای تخت پادشاه بلغار شهر کستندل
بود که فیمابین آنجا و ساماکو و سلسله کوه کوچکی فاصله میباشد شهر کستندل بواسطه حمامهای خوب و عمارات
عالیه و طلا و نقره بسیار که در حوالی آن یافت میشود چندان متنازع علیه بود که سلطان مراد را سمت
اروپا کشاند و سلطان در سنه ۱۳۷۱ عیسوی شهر مزبور را از بلاد بلغار بحیطه تصرف در آورد ولی بشرط
اینکه آنجا را از همه اقسام تکالیف معاف دارد و پس از تسخیر کستندل سلطان مراد به بورسا معاودت
نمود لیکن یک سال بعد را چون حکمران ویزا معروض داشت که سپاه دولت بیزانس جسارت ورزیده
بولایات او دست اندازی میکردند سلطان در سنه ۱۳۷۳ عیسوی مجدداً از هلسپونت عبور فرموده
و سپاه شرقی خود را تقسیم و با جمعی لله شاهین منضم ساخته در صدد تنبیه دولت بیزانس بر آمد
و از این که سپاه خود را زیاده از آن دید که تنها اکتفا به تنبیه حکام قلاع یونانی واقعه در سواحل
قرادنگیز کند لهذا گروهی را بسرداری لله شاهین بیگلربیگی مامور فتح فرجیق که در ساحل خلیج انوس
واقعست فرمود و مابقی را برداشته در مقابل قلاع چاتال بورغاس و انجیقیز هویدا گشت قلعه اولی
در دو منزلی قسطنطنیه و ثانی چند میل در طرف غربی آنجا واقع شده است پس از آنکه اهل قلعه بدون استعداد
و درنگ قلعه را تسلیم کردند سلطان بمحاصره اپوتونیا رفت که در حکومت انجیقیز واقع است پس از آنکه
ایام محاصره دو هفته طول کشید سلطان خواست مراجعت نماید و فوجی را در آنجا باستخلاص قلعه گذارد
در دقیقه که سلطان میخواست حرکت کند تکیه بر چناری کرده بود که ناگاه قسمت دیوار قلعه خراب شد
راهی وسیع جهة دخول محاصرین باز کرد سلطان از مشاهده این حالت بسیار فرخناک شد و نام در

چنار سعادت گذاشت که هنوز مردم عوام آنرا محترم میدارند و اسم قلعه را تبدیل به تاریخی
کردند که منجنیق خراب کرده است مورخین عثمانی اختراع کلاه طلادوز را که سرکلاه و شکوفه میگفتند
نسبت بهمان تسخیر قلعه مزبور میدهند و میگویند که چون قلعه مسخر شد و سپاهیان بغنیمت و حمل غنایم پرداختند
سلطان سربازی را دید که جام طلائی را بطور ریب در زیر کلاه خود قایم کرده است که میتوان دید
سرباز را خواست و قدری او را از آن عمل سرزنش فرمود و بعد جام را بخود او بخشید و بیادگار
آن اتفاق مایل شد باینکه کلاه قراولان خاصه و صاحب منصبان دولت طلادوز بشود و چنان کرد
خود نیز اگرچه باختصار لباس طالب بود چنانچه همیشه یکپارچه سفیدی از بافتهای قرم بسر میپیچید
خفتان و قبایش نیز از قماش سرخی که کار همان ولایت بود دوخته میشد باوجود این کلاه خود را از
مال آباء و اجداد امتیاز داده طلادوز کرد چون سلطان مراد با دولت بیزانس صلح کرد مصمم شد که
بر سر ملوک و الاک که عبارت از افلاق باشد و دریای کوه رودوپ واقعست لشکرکشد خیرالدین
پاشای وزیر را باتفاق پسر جنگجوی او اورنوس مامور فرمود که بر سر دارش پسر لازار کوس و بغدان
که اسم او بولداوی داده شد در سنه ۱۳۷۵ عیسوی تاختن کنند عثمانیان ولایات بورلا و ایشتیاوزوره بالارا
با قلاع کاوا و آلاوا و اورانحصار و فرایا با قصبات دیراما و سیخنا را با شهر سرس مسخر نمودند
در اثرین را با بغدان سیر کردند لیکن از قراریکه شالکوندیلاس نوشته است سلطان با ایشان در کمال
فتوت و جوانمردی سلوک کرد پس از یورش سمت جنوب که شهرهای سواحلی تراس تصرف عثمانیان
در آمد سلطان مراد متوجه بجانب شمال و آن طرف کوه هموس شد یک قسمت قشون را بسر لازار حاکم سلط
سروی فرستاد و قسمتی را به استیصال سیسمان قرال بلغار مامور فرمود و خود با تتمه سپاه به محاصره
نیس رفت که امروز به نیسا معروف است و آن وقت شهر بسیار معتبری بود که یکی از چهار محل قشون
نشین بیزانس بود و مرکز رابطه فیمابین [illegible] محسوب میشد القصه پس از بیست و پنج
روز محاصره سلطان مراد در سنه ۱۳۷۵ عیسوی شهر را مسخر ساخت لازار از استماع این خبر هوش
استدعای صلح کرد و سلطان نیز بپذیرفت بشرط براینکه سالی هزار سوار بخدمت دولت عثمانی

ونیسیا ده هزار لیره وجه مهم کارسازی خزانه نماید تقریبا در همان اوقات با یونان نیز صلح کردند
لیکن شارالیه در عوض باج دختر صاحب جمال خود را بازدواج سلطان در آورد و از قیودات
دیگر رهائی یافت پس از آن صلح و آرامی در اروپا حاصل شده و سلطان آن زمستان را در
پای تخت جدید بسر برد که در آنجا گذراند و آنجا را بر بورسا ترجیح میداد و این اولین بار بود که سلطان مراد
چاشنی استراحت و آسایش را می چشید و مدت شش سال تمام که با امنیت و آسایش در گذشت
سلطان فرصت نموده مشغول تنظیمات سپاهی و تعیین تیولات و تملکات ایشان شده امورات
قشونی را از هر بابت منظم ساخت و گروهی تازه در قشون وضع کرده آنها را یایاق نامید ایشان را
از رعایای عیسوی جهت خدمات پست سپاهی میگرفتند و تکلیف ایشان متوجه شدن با سبهای قشون
و عرابه کشی و امثال آنها بود در عوض این خدمات آنگروه را از هر قسم صادرات و مالیات معاف
میداشتند بطایفه که سپاهی نام داده بود لوای سرخ داد که از جمله الویه متداوله در اسلام
امتیازش بیشتر است لوای حضرت خاتم انبیا زرد رنگ بود و علم بنی فاطمه سبز و بنی امیه سفید و بنی
عباس سیاه بود حضرت ختمی مآب رنگ آفتاب را انتخاب فرموده بودند و بنی فاطمه که اهل
بیت آنحضرت بودند رنگ زمین و بنی امیه رنگ شب را اختیار کرده بودند زیرا که این قوم اخیر
بخیال عداوت و قساوتی که در دل داشتند سیاه را بحالت خود انسب دیدند و عثمانیان رنگ
خون برا این الوان ترجیح داده لوای خود را سرخ رنگ کردند این تنظیمات کلا باتمام تیمور طاش
بیگلربیکی جدید که بجای لله شاهین برقرار شده بود بانجام رسید و لله شاهین در آخر دعوای
آخر سلطان مراد که ذکر شد باجل طبیعی درگذشت سلطان مراد چنانکه بضرب دست و قوت سپاه در
وسعت مملکت کوشیده در ایام صلح و امنیت نیز بهمان طریق در انبساط دولت خود سعی مینمود چنانچه
دختر یعقوب پادشاه قرم را از برای پسر بزرگ خود ایلدرم بایزید خواستگاری کرده بهترین قسمت
مملکت قرم را دختر در جزو جهازات خود باجزاء ممالک عثمانی کرد و از بابت اینکه خواستگاری ملکزاده
قرم موافق شان او شده باشد سلطان مراد خوجا افندی قاضی بورسا را با آق تیمور علمدار و تیمورتاش

چاوش

چاوش باشی پسر صمصامه چاوش که سابقا مکرر در وقایع ایام سلطان عثمان اسم او را مذکور داشتیم
بازنهای ایشان و دایه ایلدرم بایزید و پنج هزار سوار بقرم فرستاد که با آئین درست در
رکاب نامزد ایلدرم بایزید روانه پای تخت عثمانی شوند حکمران قرم فرستادگان سلطان را
در کمال ادب و احترام پذیرائی نموده دختر خود را باتفاق آن سه زن و دایه مقصد داشته جلودار
مخصوص خود را با او همراه داشت تا کشیدن عنان اسب بعهده او باشد شارالیه بهمین واسطه در
دولت عثمانی بماند و منصب میرآخوری تا مدتی نسلا بعد نسل در میان اولاد او قرار گرفت
بالجمله پس از رسیدن عروس در بورسا جشنی سنگین برپا کرده طوئی در کمال زینت برپا کرده راه
انداختند در این عروسی نه تنها فرستادگان آیدین و قش و کاستمونی و قرامانی با تحف و هدایا
بسیار گرانبها آمدند بلکه سلاطین مصر و شام با هدایای قیمتی ایلچیان بان انجمن فرستادند از جمله هدایا اسبان
عربی بسیار ممتاز و اقمشه اسکندریه و غلامان و کنیزان رومیه بودند اورنوس بیک که اصلا
رومی بود و از دین خود برگشته بود صد نفر غلام و کنیز وجیه از ملت خود پیشکش کرد با ترتیب
که در دست هر یک از ده نفر اول آنها طبقی زرین مملو از سکه طلا بود و در دست هر یک از
ده نفر ثانی طبقی سیمین مملو از سکه نقره بود و ما بقی هر یک با ابریق و کوس طلا و نقره و ظروف
و اقداح سیمین و زرین مینا کرده و جواهر نشانده بدست گرفته صف کشیده بودند از قرار
تقریر ادریس مورخ صفات هشت بهشت همه در آن انجمن جمع بود چنانکه میگوید خوش بخت کسانیکه اطفال
ساده و مه روی ایشان همه و بخشیدن جوانانی هستند که گرد پیری بگرد عارض آنها نمی نشیند و در دست
بلورین هر یک جامی سیمین و قدحی زرین باشد همه این هدایا را که اتراک ساچو میامند و معنی نثار و پاشش است
که میباید آنها را بر سر عروس نثار کرد بخصوص وجوه نقد را که حتما باید بر سر عروس بپاشند در حضور
سلطان نهاده چیدند سلطان بدون اینکه فلسی از آنها ضبط نماید کلا را بحاضران مجلس بخشید چنانچه اسبان
تازی و اقمشه مصر را باورنوس بیک داد و غلامان و کنیزان رومی را بفرستادگان مصر بخشید و
هدایای گرانبهای حکمرانان آسیای صغیر را بفضلا و علما و مشایخ عطا نمود و ملکزاده قرم در ضمن

جهازات خود مفاتیح بلاد اکری کوز دطاد شانلی و سیماو و کوتاهیه تسلیم اولیای دولت سلطان
مراد نمود و شهر اول مرو زیکی از دارالحکومهای بسیار معتبر سنجاق قرم محسوب میشود و شهر ثانی
کرشت فرسخ در شمال کوتاهیه واقعست در حاصلخیزی و بسیاری فواکه مشهور آفاق است و شهر سیم
بواسطه مولد سیماونا اوغلی بودن مشهورتر از شهرهای دیگر است و او یکی از یاغیان دولت عثمانی
که پس از این گفتگوی او خواهد شد و شهر رابع را که در قدیم کوتیوم میگفتند و کزنفون سردار و مورخ
رومی در وقت یورش ایران از آنجا گذشت پای تخت اناطولی و دارالحکومه بکلربکی حاکم آسیای
صغیر است نه باب مسجد در آن شهر بنا شده است که بزرگترین آنها را حکمران قرم بنا نهاده است و یک
حمام بزرگ دارد و کوهی که بشهر مشرف است و قلعه محکم دارد که یکی در دامنه و دیگری در قله آن
بنا شده است و قلعه قله کوه جو هرلی کلین نام نهاده اند کوتاهیه احاطه کرده شده است از چشمهای
با حضرت و چشمهای آب گرم پر منفعت بخصوص از برای امراض زکامی مسافران بسیار بدان
شهر عبور و مرور مینمایند و لا از بابت صفای ولایتش نیاید واقعشدن مدفن اختری لغت
نویس در آنجا و همچنین بجهة بودن مقبره شیخ قرمی و فراقی شاعر که مولدش نیز همان شهر است سلطان مراد
بتحصیل این بلاد قناعت نکرده متعدمات خریدن شش شهر معتبر بلاد حامد را چید که فیما بین تکه و قرم
و قرامان واقعست و باین خیال بکوتاهیه رفته از آنجا بحکمران حامد تکلیف فروش آن شش شهر را نمود
حکمران مزبور از حضور سلطان در کوتاهیه اندیشناک شده ناچار تن بفروش در داد تا بقیه ملک متصرفی
خود را که اگر چه خراب و ویران بود نگاهداری نماید مورخین عثمانی نیز بدین معتقدند که در بیع شهرهای
مذکور بایع را هیچ رضایت حاصل نبود از ترس اینکه مبادا همه ولایت از دستش خارج شود
بفروختن بهترین تن در داد تا بدترین را اقلا نگاهداری کند و آن شهرها یکی یک شهرست که
علاءالدین اعظم سلاطین سلاجقه روم در ساحل شرقی بحیره و بهمین اسم بنا نهاده بود و یکی سیدی شهر است
که در ساحل بحیره صغیره ماهی خیز است که در جنوب یک شهر آقشهر افتاده است و در پشت این شهر کوهیست
که قله آن مشحون بدرختهای بلوط بسیار است و یکی دیگر آق شهر است که آن نیز در کنار بحیره ماهی خیز واقع

و دارالحکومه سنجاق حالی آق شهر است چنانچه یک شهری پای تخت سنجاق بهمین اسم میباشد و شهر
دیگر آن را اسپارتا نام دارد که دارالحکومه سنجاق حامد بنا شده است و شهر دیگر بلواجت که
در شرقی بحیره بزرگ ایجیردی اتفاق افتاده است و یکی دیگر قرا آغاجت که تا اسپارتا یکروز
راه مسافت دارد این شهرها از حیثیت وضع و مکان و حاصلخیزی میل طالبین ملک را بخود میکشید بخصوص
آق شهر که گذشته از محسنات مدفن مشایخ و دراویش عالی قدر است باین واسطه از جمله بلاد معتبر
شمرده میشود از جمله اشخاص مدفونه در آن شهر بخارایی دده و نعمت الله واخی مرد و نصرالدین خواجه
خواجه نصرالدین باشد میباشند از آن نه نفر حکمرانانیکه ممالک سلاجقه روم را فیما بین خود و عثمان تقسیم کرده
بودند شش نفر ممالک خود را دیدند که جزو مملکت عثمانیان شد یکی از آنها قرازی بود که در عهد سلطنت
اورخان بجنگ و غلبه گرفته شد و یکی قسطمونی بود که بواسطه وصلت خویشی منتقل شد و یکی هم ولایت حامد
بود که به بیع و شری تملک در آمد بجای این سه حکومت کوچک سه دیگر برپا شدند و بتصرف سلاطین
عثمانی در نیامدند مگر صد سال بعد یکی طایفه ترا که قراقونیلو بود که در دیار بکر اقتدار پیدا کرده
و یکی ذوالقدر و یکی دیگر بنی رمضان بودند از طایفه قراقونیلو مکرر در اینجا گفتگو خواهیم کرد و
از آن دو سلسله دیگر حرفی نخواهد رفت مگر در انقراض دودمان آنها و امواج طوفان فتوحات عثمانیان
هنوز انقدر بالا نگرفته بود که رو بدیار شرق زمین بگذارد بلکه صدمات و لطمات آنها در این ایام
متوجه دیار فرنگستان بود تیمورطاش که شهرهای حوالی رود وب ایوس را منسخر نموده بلگراد را
آن دیار را که در اثر و بغدان بود دستگیر ساخت و جمیع نقد و نیار آنها را سر حد البانیا غارت کرده در آنجا
نیز شهرهای موناستیر و پیرلیپا و ایستیپ را مفتوح ساخت و در آن هنگام که تیمورطاش بطریق مذکور جمیع
حوایل و موانع را از پیش روی سپاه خود برمی افکند و تا آن طرف و ربلوس را بباد غارت میداد جمعی
دیگر از سپاهیان سردار ینجه بالابان از بهوس گذشته شهر صوفیه را محاصره کرده بودند مدت
محاصره و حصار داری دو سال طول کشید چون محاصرین دیدند که از قوت تنها کاری پیش نمیرود
بنا را بر تدویر گذاشتند لهذا در سنه ۱۳۸۲ عیسوی یک جوان زیبای ساده و خوش منظر قوی اندامی را

یاد دادند که از اره و فرار کرده پناه بحاکم قلعه برد و در وقت فرصت کار او را باز دلهند
جوان مذکور که او را رونجه سوندوق نام داشت بر در حصار رفته حاکم قلعه را از او بسیار خوش
آمده توشچی مخصوص خود کرد روزی باتفاق حاکم مشار الیه بشکار مرغ ماهی خوار رفته بودند و
سوندوق در عقب مرغ اسب تاخته حاکم قلعه را بمرافقت خود ترغیب کرد همینکه قدری از قلعه دور شدند
غافل از شکار مرغ پیچیده بر سر حاکم قلعه تاختن کرده و اسبش برانداخته محکم بربستش و فوراً بحضور
بالابن بردش سردار مذکور حاکم قلعه را بحالتی که گفته شد باهل حصار نشان داده شهر را تسلیم کرد بالجمله
پس از فتح ادرنه صلح و دوستی فیمابین سلطان مراد و ژان پالئولوک امپراطور بیزانس قائم بود و علت اینکه
فتوحات کثیره سلطان در ممالک او نه این بود که انتزاع ملک را از خود او کرده باشد بلکه از این ولایات
در تصرف سلاطین سروی بوده بر خیر الحکم اتان بلغار و افلاخ داشتند و چند ولایات دیگر را نیز
حاکمان آنها یاغی شده خود باستقلال حکومت میکردند و پالئولوک در تصرف نداشت مگر چند شهر
مختصری پس از آنکه هفت سال در کمال درستی بقواعد صلح و دوستی رفتار نمود و هرگز کاری مخالف اصول
وداد و اتحاد باشد مرتکب نشد لیکن بمخالفت سلطان مراد در عوض عطایا و هبایائی که بکلیسیای لاتین کرده
بود از پاپ روم که در آن وقت اوربان پنجم بود امید معاونت داشت پاپ مشار الیه در عوض
خدمات پالئولوک نسبت بکلیسیا با او قرار گذاشت که پانزده سفینه کوچک با هزار و پانصد سوار و هزار
نفر کماندار باو بدهد که با دشمنان مسلمان و عیسوی او در جنگها با او مشارکت نمایند پالئولوک باین
امید بروم رفت و در واتیکان بخدمت پاپ رسید و در حضور چهار نفر خلفای مذهب عیسوی که کار
دینال لقب دارند ژان پالئولوک اقرار بحکومت مطلقه مسلطه پاپ نموده شریعت حضرت عیسی را
قبول و آئینی که باید داخل آن شریعت شد رفتار نموده سه مرتبه از برای حضرت بطروس زانو
زده دست و دهن حضرت پدر را بوسید و عنان خر او را گرفته چند قدمی راه برد پس از آن
بافتخار پالئولوک شیلانی در واتیکان کشیده در اعزازش کوشیدند لیکن عنقریب جمیع امیدهای پالئولوک
بدل بیأس کرد پاپ عالیجناب وعده هائی را که با امپراطور نموده امیداد نجبال ایرید که پس از عیسوی

شدن امپراطور صلات و هبات و صدقات تکلیفی در امداد مشار الیه پادشاه فرانسه نمید
و از او حمایت امپراطور را خواهش نماید از قراریکه ذکر شد امپراطور بیچاره از عهده شرط خود
بر آمد اما پاپ هرچه در باب امپراطور بپادشاه فرانسه بیشتر اصرار کرد پادشاه مشار الیه کمتر اعتنا
کرد تا آنکه پالئولوک در کمال یأس عزیمت ولایت خود را کرده در ونیز طلبکاران امپراطور از رفتن
مانع آمدند لابد در آنجا توقف نمود و به پسر بزرگ خود آندرنیکوس که در بیزانس از جانب او نیابت و حکومت
میراند اظهار حال خود را کرده وجهی جهة استخلاص خود بخواست که اگرچه از تاراج خزاین کلیسیاها
باشد بزودی او را از شرم گرفتاری در دست طلبکاران نجات دهد پسر بزرگ احکام پدر بلکه
التماسهای او را بهیچ شمرده صرفه خود را در گرفتاری پدر دیده از ننگ آن حالت شرمی نکرد
تا آنکه پسر دیگر امپراطور که کوچکتر از آن بود ماملک خود را بیع و رهن داده وجهی تحصیل نموده
بونیز رفته پدر را از دست طلبکاران مستخلص نمود و بولایت خود باز آورد امپراطور بمحض
ورود بمملکت بیزانس تصور سخط سلطان مراد را کرده از خیال غضب و لرزه بر اندامش در افتاد
و فی الفور در صدد عذرخواهی بر آمده سفیری بخدمت سلطان فرستاد و پسر سیم خود را که تئو
دور نام داشت همراه ایلچی بفرستاد و از سلطان استدعا نمود که او را بسربازی در سپاه خود
قبول کند بجنگ دشمنان دولت مأمور فرماید مشار الیه مدتی در خدمت سلطان بود تا آنکه پس از مردن
پسران کانتاکوزن امپراطور مراجعت پسر خود را از سلطان استدعا نمود و بحکومت اسپارت نصب شد
و زمام حل و عقد مملکت را که در دست اندرونیکوس بود از وگرفته به مانوئل که حاکم تسالونیک بود
بداد اندرونیکوس چون در ساوجی بیک پسر سلطان مراد خیال فتنه و طغیان دید بدو تقرب جست و
اتفاقی را که سلطان در سمت آسیا بتمشیت مملکت مشغول بود و ساوجی بیک را در ممالک اروپائی خود
بنیابت گذاشته بود مشار الیه اظهار طغیان کرده با اندرونیکوس مخالفت پدران خود هم قسم شده باغی
گشتند سلطان مراد که از این اخبار اطلاع یافت امپراطور بیزانس را بحضور خود طلبیده در صدد مؤاخذه
بر آمد امپراطور معذرت خواسته بیگناهی خود را بسلطان ثابت نمود سلطان با او متعهد شد که بعد از

گرفتن پسران یاغی مذکور هر یک چشم فرزند خود را از حدقه بیرون آورده کور و نابینا نمایند پس از
این عهد سلطان باروپا گذشته در حوالی بیزانس در مقابل اردوی یاغیان که بکنار ریسلانی زده
شده بود فرود آمد شب هنگام از سیلاب گذشته بکنار اردوی یاغیان رفت و با آواز بلند ایشانرا
امر بباز گشت نمود و قسم یاد کرد که تقصیر ایشانرا عفو فرماید سپاه یاغی که این آواز مهیب اکثر
در میدان جنگ شنیده بودند بلرزه در آمدند و از جسارت خود نادم گشتند و شبانه متفرق شده
بدرگاه سراپرده سلطان روآورده استدعای عفو و اغماض نمودند سلطان نیز چنانچه سوگند یاد کرده
بود از عقوبت ایشان درگذشت و کما فی السابق در سلک سپاهیان جان فشان دولت منسلک شدند
ساونجی بیک چون سپاه را از سر خود پراکنده دید با چند نفر از نوکران صدیق و جمعی بجبارزادگان یونان
که در اغوای او سعیهای بلیغ مینمودند خود را بقلعه دیدیموتیشان در انداخت محصور شد سلطان پس
از آنکه قلعه را بگرفت اول بنا بر شرطی که کرده بود حکم بکندن چشمهای ساونجی بیک کرده بعد بسیاستش
فرمود این حرکت سلطانزاده نه بسبب جاه طلبی بود که با امپراطور بیزانس کرده بود و نه بجهت عادات
پولتیکای خارجی بود بلکه بجهة این بود که از پسران خود اطمینان نداشت چنانچه قبل از این تعهد یلدرم
بایزید را حکم بمواظبت احوال آنها فرموده از کاغذ نسختی که بدین مضامین باو نوشته است معلوم گردد
و کاغذ این است تیمورطاش پاشا بگلربیگی روم ایلی بجانب کفار مناستر و پرلپا حرکت کرده و قلاع و
حصون آنها را بتصرف در آورده و از آنجا تعاربلی ایلی رفته کفار آنجا را نیز باطاعت در آورده و بلاد
ایشانرا نیز مسخر ساخت از آنجا بجانب سلانیک رفته پس از تسخیر آن و لا در همانجا توقف نموده بعلت
اینکه در اوان فتح قلاع مرسک و لب نسا از حکام ولایات آنجا و دنو شیجات اطاعت و انقیاد آن
گروه رسیده و تن بتسلیم قلاع خود در داده دانسته و آگاه باش که در بهار آینده جنگ عظیمی با پادشاه
هونکری دست خواهد داد در ابتدای کار زار امید چنانست که فتح با ما باشد لیکن اختیار عواقب امور با
خداوند غفور است تو میباید پس از وصول نوشته قشون ابواجمعی خود را جمع آوری نمائی و تدارک
همه را ببینی که در وقت ضرورت آماده کار و مهیای کار زار باشند برادرت یعقوب حکمران

قرازی و حاکم بورسا بخیر باش برادرت ساونجی بیک که خداوند عمرش را دراز کناد از هیچ
بابت ترا منتظر نگذارید و فرصت هیچ کار را از دست نمیدهد ایلدرم بایزید جواب کاغذ سلطان را از قرار تفصیل
و در آنجا از احوال برادران این کلمات را مندرج ساخت برادرم یعقوب که خداوند تسلطش را مضاعف
کناد در دار الحکومه بعدالت حرکت میکند لیکن در خصوص ساونجی بیک این کاغذ و کاغذ قاضی بورسا
که در احوالات او قلمی داشته است یک کیسه مختوم لفاً از همه بابت در خصوص نظم مملکت خود آسوده
باش غلام تو فقیر بایزید معلوم میشود که رقم قتل ساونجی را مدتی قبل از آن در دل خاین ثبت کرده بودند
با همه تجیب ادگان یونانی را چون بحضور سلطان آوردند حکم فرمود جمیعا را از فراز قلعه بمواج
رود خانه مریزا در انداختند سلطان مراد که در کنار رود خانه نشسته بود اجسام آن مغروقین را
یک یک و دو دو سیر میکرد که از مقابل او میگذشتند پس از آن سلطان بپدرهای آن پسرها که هم جا اربابی
داشتند حکم کرد تا بدست خود سر جوانان خود را ببرند همه آنها اطاعت کردند الا دو نفر که فی الفور
بسیاست رسیدند آن وقت سلطان پالئولوک را در خصوص کور کردن پسر خود اندرونیکوس یاد آوری نمود
امپراطور مذکور حکم کرد تا با سرکه جوشان چشم پسر بزرگ او را سوخته نابینا کردند این واقعه حاصل
هم قسم شدن دو پادشاه زاده عثمانی و رومی بمخالفت پدران خود این واقعه در سنه ۱۳۸۵ عیسوی اتفاق
افتاد چندی بر این واقعه نگذشت که حکایتی دیگر نظیر همین اتفاق افتاد لیکن عاقبت آن بهتر گذشت و آن
حکایت بسلامت بیرون رفت اجمال این حکایت آنکه مانوئل پسر دیگر پالئولوک که در تسالونیک حکومت
میراند بدون اینکه از حرکت سابقه سلطان نسبت به پسر خود و برادر ارشد او تشویشی کند اندیشه کرد که
بحیله و مکر شهر فرایا را تصرف کند و علی الغفله بر سر آن تاخت شهر را از چنگ ایشان بدر آورد سلطان
از این امر اطلاع یافته خیرالدین پاشای وزیر را بر سر تسالونیک فرستاد مانوئل چون دید تاب مقاومت
ندارد شهر را بدشمن گذاشته بطرف بیزانس فرار کرد و پیش پدر بزرگوار رفت امپراطور از ترس اینکه مبادا
او نیز در خلافی که پسرش کرده است شراکت بدنام شود لهذا پسر را بپای تخت خود راه نداد و او
لابد شده از آنجا بجزیره لس بوس که متعلق بحکومت جنویه بود پناه برد حاکم نیز از خوف سلطان جرأت

نگاهداری و رانکرد بالاخره لابد مانده پناه بخود سلطان برد همینکه خود را بحضور سلطان رسانید
سر خجلت پیش افکنده بایستاد و سلطان چند قدمی بطرف او رفته پس از زمانی سکوت از رفتار
گذشته او بعضی سرزنشها بدو کرد و خطاهای او را یک یک شمرده ضررهای مخالفت او را بدو نمود
و تکلیف کرد که من بعد از اندازه خود تجاوز ننماید و فهمانید که معقولیت حرکات او در مملکت او را
با اثر خواهد بود ما نوئل اظهار شرمندگی از اعمال خود کرده استدعای عفو گناهان گذشته خود از کرد
سلطان تقصیرات او را بخشوده بحضور پدرش روانه ساخت امپراطور حسب الحکم سلطان والاشان او را
بشهر قسطنطنیه راه داده و جرئت کرد که پسر خود را بپای تخت خود راه بدهد تسخیر شهر تسالونیک آخرین
فتحی است که خیرالدین پاشا کرده و در آخر عمر باز اسم بزرگی از خود نشان داد و کار گذاشته زیرنده که چنانکه
در لشکرکشی ماهر بود در مشورت و رای زدن نیز سلیقه مستقیم داشت و مصلحتهای او کلا موافق قانون
عقل بوده وفات او در سنه ۱۳۸۹ عیسوی اتفاق افتاد شالکوندیلاس بسیاری از سخنان با معنی او در کتاب
خود ضبط کرده است از جمله روزی از سلطان مراد پرسید که اعمال جنگ را چگونه باید ترتیب داد
که شخص با سپاهی که دارد بتواند مقصود خود را بعمل آورده مطلوب خود را بچنگ بیاورد سلطان
در جواب گفت که میباید فرصت را از دست نداد و قلب سپاهی و نوکر را بواسطه نیکیهائیکه در حق ایشان
میشود بخود مایل داشت وزیر گفت راست است لیکن منافع فرصت را کی میتوان بدست آورد تا بآن واسطه
بمقصود بتوان واصل شد سلطان جواب داد که از درست سنجیدن راههای مخصوص بوصول بمقصود
میتوان فرصت را فهمید و منافع را دریافت نمود وزیر گفت ای سلطان حالا می بینیم که از کفایت و درایت بالکلیه
محرومی و بهره چندان نداری زیرا که تو چگونه میتوانی که راههای مخصوص بوصل مقصود را بشناسی اگر با
تجربه و امتحان ندانسته که چه کار را خوبست باید کرد و کدام را باید اعتنا نکرد و چه عمل را باید قبول کرد و
کدام را رد باید نمود همینکه عزم در یک عملی جزم شد لازم است که در اجرای آن تعجیل نمود باین طور که یک
سردار بزرگ میباید در رای و مشورت در کمال احتیاط باشد همینکه رای بر امری قرار گرفت بسرعت تیر
از برق باید در اجرای آن بکوشد و کارهای جلادت آمیز سپاهیان را بر سر غیرت آورده در

رشادت

رشادت سرمشق قشون خود باشند تا بدو تقلید کنند و بدو اقتدا نمایند بدین عقل و درایت و بدین
درک و کفایت بود که سلطان مراد و وزیر او بخیال تسخیر فرنگستان افتاده بودند خیرالدین پاشا
در خاک اروپا در بی شهر وفات یافت و اغلب ممالک اروپائی دولت عثمانی را آن وزیر دانشمند
بعقل و شمشیر مفتوح ساخته بود مردن وزیر و اغتشاشات اخیره فرنگستان باعث شدند برای آنکه
دشمنان دولت عثمانی که تا آن زمان از ترس تدبیر و بیم شمشیر آن وزیر بی نظیر نمیتوانستند پای از
اندازه خود خارج کنند اکنون بخیال سرآوردن و بهوس تاختن ولایات عثمانی در افتادند چون نایره
شورش یونان هنوز انطفای درستی بواسطه خونهای ریخته شده سابق نپذیرفته بود و بجای وزیر
جهاندیده و صاحب تدبیر سابق جوان نورسیده و بی تجربه نشسته بود و حکمران قرامان که سالهای دراز
ترقی دولت عثمانی حسد میبرد وقت را مناسب آن دانست که عداوت دیرینه خود را ابراز کرده
بجنگ سلطانی مافی الضمیر خود را در مخالفت سلطان مراد معمول بدارد و از این گذرا اول جنگی بود که فیمابین
عثمانیان و قرامانیان اتفاق افتاد و مدت یکصد و پنجاه سال طول کشید تا حکومت طایفه قرامانی بکلی
متفرق شد مناسب آنست که مجملی از اصل این سلسله که بعد از عثمانیان بزرگترین حکمرانان ممالک متصرفه سلاجقه
روم است بیان کنیم تا مبهم نمانده باشد اصل آن سلسله از این قرار است که ذکر میشود نورصوفی که
نژادش از ارامنه بوده و پس از آن در سلک مریدهای شیخ الیاس انتظام یافت بقونیه آمد و قرامان
پسر او در خدمت علاء الدین اول سلطان سلجوقی بقدری اعتبار پیدا کرد که بمنصب میرآخوری رسید
و سلطان خواهر خود را بازدواج او درآورد و پدر قرامان در قتل دوارساق که در سلسله جبل
توروس واقعست تا شمال و غرب سیلیکیه شده است نگاه داشت تا آنکه حاکم سلفکه بطریقت
نورصوفی مایل شده او را با مریدان بحصار در آورد و همانان مزبور میر ایشان گشته قلعه را متصرف
شدند و سلطان علاء الدین را این خدمت اعلام دادند سلطان بسیار مشعوف شده در ازای این
خدمت بقرامان طبل و علم مرحمت فرمود چندی براین نگذشت که قرامان قلعه ارمنی را که در دو فرسنگی
لاراند واقعست بداخل نمودن مردمان سپاهی در لباس تجار بحیطه تسخیر در آورد محمد پسر قرامان که

ودر انقره حکومت میکرد و روز بروز ولایت خود را از همه طرف وسعت میداد چون غیاث الدین
کیخسرو سلجوقی بر دست محمد قرامان بخیال تصرف ممالک سلاجقه روم ترک مجهول النسبی را که جمری نام داشت
مشهور کرد که پسر غیاث الدین کیخسرو است و او را دست آویز کرده بر سر قونیه که پای تخت سلاجقه
بود رفت پسر حقیقی کیخسرو چون تاب مقاومت نداشت ملک موروثی را ببرادر مجهولی واگذاشته از
مملکت بدر رفت و بخدمت اباقاخان مغول داوری برد اباقاخان وزیر خود شمس الدین جوینی را
بحمایت پسر واقعی غیاث الدین مامور کرد تا ملک موروثی او را از غاصبان گرفته بدو تسلیم نماید
شمس الدین بر سر قونیه رفت سلجوقی زاده جعلی با جاعل قرامانی او و اتباع و اولادش کلا قتل کرده
از محمد قرامان بلکه از سلسله قرامانیه جز محمود نام پسری که او نیز در گاهواره بود کسی باقی نماند و این
سلسله بنظر همه کس منقرض مینمود لیکن چون محمود بسن رشد رسید بر سر کار خود رفته دولت تمام
شده را قوتی داد و ملقب به بدرالدین شده حکمران مستقل قرامانیه شد پس از انقراض دولت سلاجقه
روم دو پسر از و ماندند یکی یاخچی بیک و یکی سلیمان بیک یاخچی بیک بجای پدر نشست و پسر دوم علاء الدین
از ابتدای سلطان مراد بنای فساد گذاشته در حوالی انگوریه جلفرا تحریک شورش میکرد چون
آن شهر را عثمانیان مفتوح ساختند خیالات حکمران قرامانیه فاسد شد و از سر آنها درگذشته بنای دوستی را
گذاشت و نفیس خانم دختر سلطان مراد را از برای علاء الدین گرفت مواصلت موالفت در میان
آن دو سلسله بزرگ قایم شد لیکن علاء الدین باین صلح راضی نبوده بفتنت تن در داده بود تا اینکه
حکایت هم قسم شدن شاهزادها و مردن خیرالدین پاشا اتفاق افتاد علاء الدین وقت را مناسب دانست
مصمم جنگ سلطان مراد شد طوایف ارساق و طورغود را با قبیله های بورد و سایر طوایف ترکان را
با تاتاریه منتشر شده در آسیای صغیر درین رزم با خود متفق ساخت و بزیر لوای خود جمع نمود چون
سلطان مراد از جسارات علاء الدین اطلاع یافت تیمورطاش پاشا بیکلربیکی اروپا را با همه قشون [illegible]
او به آسیا طلبید بیکلربیکی مذکور بدون درنگ با سپاهی همه طالب نام و ننگ عازم مقصد شد و در صحرای
کوتاهیه سپاه آراسته خود را از سان حضور سلطان گذرانید که از آنجمله دو هزار نفر از طایفه سرودی بود که

با کمال آراستگی از نظر سلطان گذشتند در همان اوقات فرستادگان سلطان مصر با تجمل تمام بشهر
کوتاهیه جهة اظهار دوستی و یگانگی با هدایای بسیار و تحف بیشمار که از آنجمله اسبهای عربی خیلی ممتاز
بودند بخدمت سلطان مشرف شده مورد نوازشات ملوکانه گشتند علاء الدین حکمران قرامانی
از جسارت خود خایف شده ایلچیان سخندان چرب زبان بخدمت سلطان مراد فرستاده
استدعای صلح نمود و خواهش کرد که از جسارت دست اندازی باراضی متعلقه بولایت حمید اغماض
فرماید لیکن وقت این استدعا گذشته بود و نوبت این خواهش در نوردیده و طغیان حرارت غیرت
و جوش جوانی وزیر چون علی پاشا التماسهای علاء الدین را رد کرده جوابهای تند تلخ در مقابل گفت
و فرستادگان علاء الدین مایوس برگشته خبر رسیدن سپاه عثمانی را که از دنبال ایشان در حرکت
بودند بدو بازگفتند علاء الدین لابد بعزم مقابله و مقاتله باستیصال سلطان مراد شتافت و در صحرای
قونیه که دویست سال قبل سپاه صلیب پرستان بسرداری امپراطور فردریک سلاجقه روم را شکست
داده بودند تلاقی فریقین شد سلطان مراد خود بتسویه صفوف پرداخته جانب راست را بشاهزاده یعقوب
واگذار کرده و جانب چپ را به ایلدرم بایزید تفویض فرموده و سرداری قشون پشت بند را به تیمور
طاش پاشا محول کرده و خود با سواران خاصه در قلب قرار گرفت و سواران ینکی چری و اعراب را در پیش
روی خود قرار داد سردارانیکه در پهلوی یعقوب قرار داشتند حاروجه پاشا و بالابان بیک و
الیاس بیک و سنجاب بیک و چند نفر دیگر از سرکردگان قشون آسیائی بودند و در خدمت ایلدرم بایزید
فیروز بیک و توجه بیک و سرداران دیگر قشون روپائی با طایفه سروری مامور بودند از آن ببعد
ترتیب صفوف در لشکر عثمانی همان قانون قرار گرفت که اگر جنگ در سمت آسیا بود جانب راست را
قشون ساخلو آسیا متصرف بودند و اگر در اروپا بود قشون ساخلو آنجا در جانب راست متمکن میشدند
و دیگر باین بدون تغییر و تبدیل همیشه پیش جنگ بودند و سلطان در پشت سر آنها در قلب متمکن بود و اگر
سلطان حضور نداشت وزیر نیابتا بجای او میایستاد و سواره نظام که ایشان را سپاهی و سلاحدار
میخواندند در اطراف سلطان قرار میگرفتند علاء الدین طایفه وارساق و تاتار را بجانب راست فرستاده

و طوایف ترکمانیه و طورعود را در جانب چپ قرار داد سرداری جانب راست را تمرک بیک
واگذاشت و چمقار بیک را بحکمرانی جانب چپ فرستاده خود در قلب آرام گرفت جانب راست
سپاه قرامانی بقصد جانب راست قشون عثمانی در حرکت آمدند چون ایلدرم بایزید اذن مقابله ایشان را
نداشت با کمال بی‌آرامی در صف خود قراری بیقرارانه گرفته بود آخر لابد مانده بحضور سلطان شتافت
و از اسب پیاده شده خاک زمین را بوسه داد و اذن مقابله دشمن را درخواست کرد سلطان اجازهٔ
حرب بداد بایزید بر سر صف خود آمده مصمم جنگ شد دلیران عثمانی و سواران قرامانی بعزم قتل یکدیگر
دست تقابله بشمشیر و قبضه خنجر برده بهم ریختند و درهم آویختند آواز تکبیر طرفین با ناله‌های وغیر بهم
درهم آمیخته بود ایلدرم بایزید چون برق خاطف بهر جانب که حمله میبرد میسوخت تیمورتاش بر قلب
لشکر قرامانی که علاءالدین خود را در آنجا قرار داشت حملهٔ سخت برد و پای ثباتش را متزلزل ساخت
از جایش بجنبید سپاه قرامانی از صولت سردار عثمانی رو بفرار نهادند تا شهر قونیه در هیچ مکان
آرام نگرفتند چون تیمورتاش درین جنگ خدمت نمایان کرد و باعث فتح شد سلطان بیشتر
قسمت غنایم را باو عطا کرد و بلقب وزارت یا پاشائی بالسه دم رسید و از بابت اینکه امتیاز
از سایر وزرا داشته باشد او را وزیر اعظم گفتند قبل از وی این شان بهیچیک از بیگلربیگیان دولت
عثمانی داده نشده بود بالجمله سلطان مراد فوراً بعد از شکست خوردن قرامانیان قونیه را محاصره
فرمود بسپاهیان قدغن اکید کرد که احدی دست اندازی بمال رعایا نکند و هیچکس بعنف از اهل ولایت
چیزی نستاند چند نفر از سربازان پیروی که جسارت کرده بخلاف حکم سلطان رفتار کرده بودند
حکم بقتل ایشان شد بسیاست رسیدند اگرچه گروه سرویلی زین بابت برنجیدند لیکن اهل ولایت تمجید
سلطان کردیده ایشان را از بابت آذوقه مطمئن کردند سلطان مدت دوازده روز در مقابل
قونیه نشسته حرکتی از برای فتح آنجا نکرده و علاءالدین چون خطرهای حالت خود را ملاحظه نمود زوجه
خود نفیس خانم را که دختر سلطان بود بخدمت پدر فرستاد تا استدعای صلح کند دختر سلطان از
بس عجز و لابه کرد سلطان را راضی نمود که از جریمهٔ شوی او بگذرد مشروط باینکه علاءالدین خود

بخدمت سلطان مشرف شده عذر تقصیرات ماضیه را بخواهد و دست سلطان بجبههٔ اظهار کوچکی
و اطاعت ببوسد علاءالدین ناچار بفرمایش سلطان تن در داد و از تشویش انتقال مملکت بغیر
آسوده شد سلطان از قونیه بر سر یک شهری رفت که اظهار طغیان کرده بودند و پس از چند روز محاصره
مفتوح فرمود در آن اوقات بعرض سلطان رسانیدند که بر سر حکمران تکه رفته ولایات او را مسخر باید
سلطان قبول نفرمود و در جواب گفت که حکمران تکه حاکم فقیریست که حکمش غیر بشهر انتالیه و پس ایطالیا
بجای دیگر جاری نیست مناسب شأن ما نیست که با او جنگ کنیم ع شیر هرگز مگس شکار نکرد ؛ حکمران
تکه چون از فرمایش سلطان و تحریک اولیای دولت آگاهی یافت دانست که آخر سلطان را تصرف بلاد
او خواهند داشت خود پیش دستی کرده جمیع بلاد و قلاع متصرفی خود را بسلطان تسلیم نمود
بجز آن دو شهر که سلطان اسم برده بود و آنها را از برای خود نگاه داشت سلطان سپاه را در
کوتاهیه مرخص فرمود و خود با کمال افتخار وارد بورسا شد گروه سرویی که در جنگ قرامان همراه
سلطان آمده بودند در محاصره قونیه بخلاف حکم سلطان برعایای آنجا دست ستم کرده و بیاسا رسیده
پس زور رود بدیار خود ماجرا را بیان وطن نقل کردند غیرت اهل سروی این تعدی را قبول نکرده
سلطان بشوریدند و اهل بوسنی و بلغار را نیز با خود یار کردند اگرچه قرال بلغار پدرزن سلطان
بود ولیکن بالمثنا جز بدخواهی خیال دیگر درباره سلطان نداشت بالاز از قرال سروی در مخالفت سلطان
متحد شد بیست هزار ترک عثمانی که در ولایت بوسنی بتاراج مشغول بودند از سپاه آن دو قرال
۱۳۸۷ متفق چنان شکست خوردند که پنج از آنها هزار زحمت از آن مهلکه بیرون رفتند این تعدی در سنه
عیسوی روی داد سلطان مراد میتوانست قشون امدادی بحکم انان آسیائی را که عبارت از تکه و آیدین
و قسا و صاروخان و قرامان باشند مأمور باین جنگ کند بعلت اینکه همه این طوایف در مقابل
اقتدار سلطان جز ایلی و انقیاد چاره دیگر نداشتند لیکن سلطان اعتنائی با ایشان نکرده و حال اینکه
قرالهای بوسنی و سروی و بلغار بعضی دیگر بمخالفت وسر آورده بودند بجز حکمران کستندل دراخ
که هیچ اظهار خلاف نکرده بصداقت خود برقرار بودند بالجمله سلطان تهیهٔ یورش فرنگستان مشغول شد

اول نظم ممالک آسیائی خود را خواست تقسیم دهد که دیگر خیال خلاف بر ضمیر اهالی آنجا نتواند
خطور کند و از آن جانب آسوده باشد بنابراین ولایات آنجا و در اینج سنجاق منقسم نمود و باین تفصیل
سنجاق قرم را که باید در آنجا حکومت میکرد به بکلربکی تیمورطاش واگذار کرد و ایلدرم بایزید را
باتفاق یعقوب برادرش در یورش اروپا با خود همراه کرد و تیمورطاش دیگر را که منصب صوباشی
گری داشت بسنجاق ولایات واقعه در کنار پنتاریوس و سرو می حصار فرستاد و سنجاق
انگوریه را بنیرور بیک داد سنجاق آق شهر را بقوجا بیک صوباشی داد و قوطلو بیک صوباشی را
در قلمرو حامد بسنجاق ایچ ایلی پدید یرما مور کرد و بهر یک از این سنجاق بکیان بقدر کفایت سپاه
ابوابجمعی داده خود ایشان را سردار فرمود سلطان قبل از آنکه عزیمت جنگ نماید باق شهر
رفت تا از برای خود و دو پسر خود ایلدرم بایزید و یعقوب سه نفر از نوه های خود را با
نماید در میان اعراب و ایرانیان و اتراک نه تنها زن گرفتن را عبارت از عروسی میدانند بلکه دو
عروسی میان ایشان رسم است یکی جشن ختنه سوران است که آن مخصوص پسر است و در عوض صدمه
که در ختنه بطفل وارد می آید برپا میکنند و یکی دیگر جشن عروسی است که آن مخصوص دختر است
و پسر سهم خود را در ختنه سوران دیده است این عیش محض خوشدلی دختر و خشک نمودن اشکهای
اوست القصه در هنگام آن عیش و سرور و هنگام آن جشن و سور سلطان بجهة اطمینان از
دوستی سلطان مصر یازیجی اوغلی را که پسران او و نسلاً بعد نسل این اسم را داشتند در عهد سلطان مراد
دویم مایه ترقی اشعار ترکی شدند بسفارت مأمور مصر فرمود همینکه از عیش و عروسی فراغت حاصل شد
علی پاشا را با سی هزار سوار جرار مأمور بلغار نمود تا سیسمان قرال آنجا را تنبیه بلیغ نماید و ولایت
بلغار که در ازمنه سابقه عبارت از میزی نملی بود مملکت حاصلخیزیست که از جانب شمال محدود است
برودخانه دانوب که در آنجا رود بسیار عریض و عمیق است و از جانب جنوب بواسطه کوه بالکان
محفوظ است از طرف این جبال نمیتوان ببلغار رفت مگر از تنگهای انگوها که شمر شست از آنها
قلعهای بسیار که متعلقند بحکومت بلغار میروند یک قلعه واقعست که باعث سد عبور و مرور سپاه

و سه نفر از بنات ملوک بیگ زنی ایشان
عروسی کند و پس جشن ختنه ایشان
صح

خارجی میتوانند شد دو قسمت که در حد شمالی خارج تر از همه واقع شده اند یکی دیدین نام دارد
که در سمت مغرب واقعست و یکی مسمی بسیلیستر امیباشد که در طرف مشرق اتفاق افتاده است
شهر نیکوپولی نزدیک بویدن در طرف شرق واقع شده است در غرب سیلیستر اشهر روسچوق بنا نهاده
شده است این شهر بواسطه مصالحه آخر که در آنجا فیما بین دولت آستریه و دولت عثمانی وقوع
یافته در تاریخ مصالحات مشهور شده است تنگهای جبال همو س که متعلق باین امکنه سرحد شمار است
اولا یکی تنگه صولو دربند است و یکی قاپو لو دربند که بیشتر بسمت مغرب واقع شده اند ثانیا تنگه ایست که
ایسلادی نام دارد و در اواخر بواسطه فتح هونیادی مشهور شد از این تنگه از راه صوفیا و نیبا
بویدن میروند ثالثا تنگه قازانلیق است که از آنجا به نیکوپولی میروند رابعا تنگه دمور قاپو یا قبایع
که از سیوسر در می آورد تنگهای پنجم و ششم که بکدیگر رخنه و راه دارند در شیب جنوبی همو س
و در قارن آباد یکی میشوند لیکن از طرف شمالی این کوه راه روسچوق داخل تنگه پنجم در راه سیلیستر داخل
تنگه ششم میشود و تنگه هفتم که نادر دربند نام دارد نیز بشهر مزبور سر در می آورد علی پاشا وزیر
اعظم از تنگه نادر دربند بحرکت در آمده یانجی بیک پسر تیمورطاش بکلربکی را با پنجهزار سوار بطرف
پارا وادی فرستاد و این شهر بحمله و یورش گرفته شد علی پاشا خود بر سر شهر جمنا رفت اهل شهر
نیز پس از شنیدن گرفته شدن پیر تو و اقلعه قدیمه سیسمان بدون ایستادگی و دفاع تسلیم شد و خود سیسمان
حکمران بلغار در نیکوپولی متحصن شد علی پاشا آنجا را محاصره نمود چون سیسمان ملجا شد استدعای
صلح نمود علی پاشا او را باردوی سلطان فرستاد سلطان استدعای او را قبول نمود بشرط
اینکه مالیات گذشته را تسلیم نماید سیلیستر را تخلیه کند علی پاشا طغان بیک را با طایفه از سپاهیان بطرف
کونسوواقر فرستاد ایشان پس از غارت ولایت باقدر کثیری از اولجه و اسیر مراجعت کردند علی پاشا
بجهة رد کردن اسرا تخلیه قلعه حیث خواهش کرد و پس از تصرف قلعه خلف وعده نمود و اسیر از
نگاه داشت بعلت اینکه سیسمان چنانکه شرط کرده بود سیلیستر را تخلیه کند خلف کرد و بجای اینکه رد
کند در استحکام آن و شهر نیکوپولی سعی و کوشش بعمل می آورد علی پاشا نیز لازمه مجاهده و مبالغه را

درامر جنگ معمول داشته قلعه ویدین را بتخلیه بگرفت وقلعه هرجو را که درکنار دانوب واقع تبهر وغلبه
تصرف کرد ونیکوپولی را که قرال سیسمان درآنجا متحصن بود محاصره کرده شهر را بگرفت و
سیسمان را با عیال واطفال وزن وفرزند وخزاین ودفاین اسیر نموده باردوی سلطان
که درتوسلی بود گسیل کرد سلطان از سرقتل او گذشت لیکن مملکت بلغار را بکلی خود تصاحب فرمود
لازار قرال که کار بیکار خود را ساخته دید دانست که عنقریب طوفان صدمات وحملات سپاه
عثمانی متوجه تخریب ولایت وانهدام بنیان حکومت او خواهد شد بنا علی هذا مشغول استحکام امورات
خود شده مستعد دفع حملات اتراک گشت واستعداد خود را دراین باب تکمیل نموده خواست
دشمن را نیز از حالت خود اطلاع داده اظهار جسارتی کند لهذا بدمتر یونس سردار سپاه خود حکم
داد که قلعه شهرکوئی را که در قشله کوه ودر سرحد بلغار واقع ودر تصرف عثمانیان است حمله برده
مسخر نمود علی پاشا چون از این مرحله وقوف یافت یاخچی بیک را در مرافقت اینه بیک صاحب ورد
پاشا با ده هزار سوار جرار باسترداد قلعه مامور کرد یاخچی بیک قلعه را پس از محاصره خراب نمود
وسپاهیان ساخلوی سرویان را اسیر کرده عریضه بسلطان عرض کرد واستدعای تعاقب
دشمن نمود سلطان عوض اینکه باو اجازه تعاقب بدهد حکم مراجعت فرمود لازار قرال سروی
درمتفق نمودن سلاطین البانیا وبسنی وسایر ملل همجوار درمخالفت سلطان با خود از هیچ زحمتی
تجانب واحتراز ننمود وایشان را با خود یار ساخت واز امداد آنها بحدی مغرور شد که بسلطان
ابلاغ جنگ نمود سلطان چون از کثرت متفقین اطلاع داشت پسران خود بایزید ویعقوب را که در
کوتاهیه وقره‌ارسی احضار کرده قشون امدادی صاروخان ومنتشا وایدین وحامد را نیز بقشون سپاهی
خود علاوه کرد واز تابعین اروپائی سلطان یکی حکمران سراج ویکی قسطنطین فرمانفرمای کستندل
بسلطان درصداقت واطاعت برقرار مانده بود وسلطان را از ایشان اطمینان بود واز جمله
استحکامات سپاه عثمانی یکی دیگر اسم اورنوس بیک بود که درهمان اوقات از سفر مکه مراجعت
کرد این پیر جنگ آزموده که از یاران معارک اورخان بود درآن واقعه بموقع وارد شد بالجمله

سلطان مراد جمیع قشون را از تنگه درغربی کوه هموس واقع وبسیار صعب المسلک است سالما
بواسطه مصلحت بینی پرنس مملکت سراج که از جمله تابعین صدیق او بود این راه را اختیار کرد بعلت
اینکه قریب الوصول تر بود بمقصد پنج روز بعد از حرکت از قلعه اتمام بصحرای علاءالدین رسید
دو زهم درآنجا اتراق کرده روز بعد درمقابل شهر کستندل اردو زدند وسپاهیان بمرمت حال
خود واسبان پرداخته مشغول آسایش شدند نچیری مورخ عثمانی گوید که فراوانی بحدی بود که شیر وعسل
درانهار جریان گرفته بود بالجمله پس از حرکت کستندل نزال اول سلطان درالواوا شده واز آنجا
تبرات اووا ارقه چند روزی توقف کردند از الواووا اورنوس بیک جهة تحصیل شناسائی
از اوضاع دشمن با چهل سوار درحرکت آمد وچند نفر اسیر از دشمن گرفته مراجعت نموده درقرات
اووا فرستاده لازار آمده پیغامات سخت بسلطان آورد وچون این نوع پیغام خود مردیکو
اخلاقی بود سلطان بی اعتباری گذرانده آزاری باو نرسانید وشورای جنگ ترتیب
داده با سران سپاه وسرداران لشکر درخصوص جنگ مشورت نمود کلا باتفاق گفتند که باید داخل
خاک دشمن شده ودرکشور او با او درآویخت اورنوس بیک والکیت پاشا سردار قشون پیش
جنگ شدند واز جانب شمال حرکت کرده از کلوکاهای اوربلوس گذشته درکوش حصار که ساحل
غربی موراوا باشد اتراق کردند وشب هنگام کل سپاه را که شش قسمت منقسم کرده بودند از آب
جبل ازرودخانه گذراندند سردار قسمت اول وزیر اعظم بود فرقه ثانی درتحت حکم بایزید بود
گروه ثالث درفرمان برداری این بیک مقرر شده بودند طایفه چهارم محکوم بحکم یعقوب بیک در
بایزید بودند قسمت پنجم را صاریجه پاشا فرمان میداد قسمت ششم درتحت لوای خود سلطان
مجتمع بودند درصحرای کوسوا که پنجهزار قدم عرض وبیست هزار قدم طول دارد واطراف
آن کلا کوههای قلیل الارتفاع ودردامنه آنها دهات مرغوب وخوب اتفاق افتاده بود ودروسط
صحرا رودخانه جاریست سپاه عثمانی مقابل قشون سلاطین متفقه سروی وبسنی ومجر وژرمن
والبانیا که عدداً بسیار تفوق بر سپاه سلطان داشتند رسیدند سلطان مجدداً با سرداران

خود مصلحت نمود که عدد ایشان بالاتر است بدون ملاحظه کثرت آنها اقدام بادیگر دیانه جمعی
بر این شدند که شتران سپاهیرا جمع نموده پیش بنیاد زنند و روی تقشون دشمن برانند که هم باعث بر
همخوردگی صفوف ایشان شود و هم فیمابین ایشان و دشمن مانند حایل باشند سلطان زاده بایزید این
تکلیف را رد نموده گفت خداوند متعال سپاه عثمانی را بطوری در ظل حمایت خود جا داده اند
که محتاج این حایل نشویم حرف بایزید قدری مایه قوت اتراک شد که جمیعاً تکمیل قرار را بر جنگ و
برو دادند و زیر اعظم این حرف شاهزاده را مطابق استخاره که شب از قرآن کرده بود و آیه
شریفه **كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة** آمده بود تقویت نموده تیمورطاش بیگلربیگی برحرف
اول را رد نموده و تجربهائی که در جنگ آزموده بود ثابت کرد که شترها احتمال دارد که از شور
تفنگ دشمن رم نمایند و برگردند در آن حالت بعوض اینکه صفوف دشمن را بهم زنند نظم و ترتیب
قشون خود ما را مغشوش نموده بدشمن فرصت حمله آوردن میدهند القصه مجلس شوری بر هم خورد
بدون اینکه طرح جنگ معلوم شود و هرکس تکلیف خود را بفهمد سلطان مراد بواسطه اینکه بادی از
اردوی مخالفین برخواسته با گرد و خاک بسیار باردوی او می آمد و چشم سپاهیان را از دیدن مانع
نموده لابد میکرد با اینکه روی از دشمن بگردانند بسیار پریشان خاطر بود و آن شب را تا صبح تضرع
و زاری کنانیده از درگاه صمدیت استدعای شهادت در راه دین مبین نموده از برای اهل
اسلام فتح و نصرت درخواست مینمود چون صبح شد از اتفاقات حسنه یا از اثر اجابت دعای
سلطان باران موقعی بارید و گرد و خاک را برطرف نمود و میدان جنگ را صفائی داد از جانب
ملتفته در شوری جنگ بعضی صلاح جانب دیدند که شب بر اتراک شبیخون برند لیکن شور رکانتر
از بس اطمینان در شکست خوردن عثمانیان داشت که این مصلحت را قبول نکرد و گفت احتمال میرود
که بواسطه ظلمت لیل بعضی از عثمانیان جانی بسلامت بدر برند و کلی تمام نشوند بالجمله چون روز شد
و آفتاب طلوع کرد آن دو سپاه در برابر یکدیگر صف آرا شدند و مستعد قتال گشتند قشون کفار
که مرکب بود از طوایف سروی و بلغاری و بسنی و البانی و افلاج وله و منگری بدین ترتیب بودند

[illegible]

که لازار پادشاه سروی در قلب قرار داشت برادرزاده او ووک برانکویچ فرمانده جانب راست
بود و توارکو پادشاه بسنی در جانب چپ آرام داشت و در لشکر عثمانیان سلطان مراد بعادت
دائمی در قلب بود و شاهزاده بایزید در برابر انغار فرمانفرما بود و یعقوب حکمرانی جوانغار
میکرد و در خدمت بایزید اورنوس بیک باتورد بیک آقای عزبها مامور بودند و بیک بایارجه
پادشاه همراه یعقوب حرکت میکردند و حیدر توپچی باشی با توپها که در میان ینکچریها تقسیم شده بود
در پیش روی صف آرام داشت و در عقب صف بنه و آغروق قشون قرار داده شده بود
بالجمله جنگ درگرفت جانب چپ عثمانیان در شرف شکست خوردن بود که ایلدرم بایزید گرز
آهنین که در دست داشت بامداد جانب چپ انداخت و مانند برق هر سو حملهای چابک و سخت
برده مغز مخالفان بضرب گرز پریشان ساخت و از هر طرف جیحون از خون کفار جاری نمود ناگاه
در میان آن قتال و جدال و بحبوحه آن ستیز و آویز یکی از نجیب زادگان سروی که میلوچ کوبیلوچ
نام داشت از میان جمعیت بیرون تاخته پیش صف قراولان خاصه سلطان آمد و گفت عرضی مخفی
بسلطان دارد سلطان اشارت کرد که پیش آمد نجیب زاده سروی از اسب پیاده شد بجهت
شتافت در وقتیکه خم شد پای سلطان را ببوسد کارد خود را از غلاف کشیده بشکم سلطان فرو برد
قراولان سلطان بر قاتل حمله بردند لیکن میلوچ قوی بازو و چالاک بود چند نفر از آنها را کشته
سه مرتبه از چنگ ایشان نزدیک بود در برود بالاخره ممکن نشد و در زیر تیغ قراولان ریز ریز
شد سلطان با وجود اینکه زخم مهلکی داشت بقوت نفس انقدر خودداری نمود که احکام لازمه فتح را
بداد و قشون دشمن را شکست و لازار پادشاه سروی را اسیر نموده در خرگاه بحضور او آوردند
اندکی قبل از مردن حکم قتل دشمن خود را داده و در حضور او بسیاست رسانیدند این واقعه در سنه ۱۳۸۹
عیسوی اتفاق افتاد این است تفصیل که مورخین عثمانلو در باب قتل سلطان مراد نوشته اند لیکن یونانیان
و سرویان احوالات قاتل را طور دیگر بیان کرده اند از بابت اینکه این دو طایفه بنا بر عرض دشمنان
ملت خود را بطور استخفاف نام میبرند و در باب سرداران و پهلوانان خود چیزهای گزاف و اغراق

ذکر میکنند بهتر اینست که ایشان را بیکدیگر گذاشته قول ثالثی را که مبنی بر غرض نباشد قبول نماییم این
دوکانوه یکی از امپراطوران با این اسم هیرانس که غرضی با طرفی ندارد این قسم نقل میکند که شبی را که فردای
آن بنای جنگ بود لازار با نجبای مملکت در جاهائی که اسپر آویز مینامند شراب میخورد جامی
بمیلوچ داد و گفت این را بسلامتی من بخور اگر چه میگویند با ما در خیال خیانتی میلوچ جام را بگرفت و
گفت که صداقت من نسبت بشاه در جنگ فردا معلوم خواهد شد و چون صبح آن روز شد میلوچ بر
اسب دونده سوار شده باردوی اتراک رفت و خود را فراری قلمداد کرده بحضور سلطان مشرف
شد در وقتی که خواست پای سلطان را ببوسد ساق او را گرفته از کرسی بزیر کشیده و کارد را در دلش
فرو برد و چنان بچالاکی فرار کرد که اسب خود را دریافت لیکن قبل از آنکه اسب را شود ینکیچریان
بر سر او ریختند با هزار گونه زخم کاری بر خاک هلاکش انداختند سپاه عثمانی چون از این عمل
اطلاع یافتند غضب آنها مستولی شده درصدد قصاص خون سلطان برآمدند و حمله سخت
بردند لازار پادشاه بنگی ولادکو باشد حکم و سپاه در مقام دفع حمله ایشان برآمد ولادکو
باکمال تفوق حمله ایشان را رد نمود و در وقتیکه میخواست خود نیز حمله برد آوازه در افتاد که براکوبیچ
سردار لازار بطرف عثمانیان رفته است و با سپاه خود در مقام دفع لازار برآمده است از
این هیاهوی واهمه بر ولادکو غلبه کرده با سپاه بنی رو بگریز نهاده و لازار چون تنها ماند با جمعی
نجیب زادگان سروی اسیر سپاه عثمانی شده او را بخیمه سلطان آوردند در حالتیکه میخواست بمیرد
آنوقت لازار دانست که میلوچ در صداقت خود برقرار بوده است و در راه او خود را بکشتن داده
سلطان را نیز کشته است فی الفور دستهای خود را بآسمان بلند کرده گفت ای خدای بزرگ جان
را تسلیم کن روح مرا بسوی خود دعوت کنی چرا که دشمن خود را بچشم خود دیدم از ضرب پهلوان صدیقی
بخاک و خون غلطیده در حالت جان سپردن است در همان ساعت پادشاه سروی را با کل نجیب زادگان با
دولت در پیش چشم سلطان که بحالت نزع بود بسیاست رسانیدند و سلطان توانست که پیش از
مردن جسد بیروح آنها را ببیند با جمله ملاحظه هر یک از روایتها را که بکنیم سلطان مراد در میان دعوا کشته

نشده

نشده و در یک جنگ رو برو با مبارز دو به دو قتل نیافته که قاتل او را نام و ننگ حاصل شود
بدیهی است کسی که در میدان جنگ کسی را بکشد هیچ قتلش کمتر از کسی است که در میان چادر غفلةً و بدون
بقتل کسی مبادرت نماید میلوچ اگر چنانچه خود را در میان جسد کشتگان پنهان میکرد در وقت سیر
سلطان کشتگان را از آن میان بیرون آمده خیال خود را با انجام میرسانید هیچ عملش کمتر از آن فعل
بود که از او ناشی شد در این مقام چنان مینماید که حق بجانب مورخین عثمانلو باشد در هر صورت اسم
میلوچ در نوشتجات اتراک بنامردی و ناپاکی ضبط گردیده است و سرویان بمردی و غیوری
ثبت داشته اند که میخواست قصاص آزادی وطن را بجهد سرویها پس باین کار میلوچ را باطلیع
نوشته اند که لازار را دو دختر بود یکی دوکاچاوا نام داشت و یکی ماراولی بمیلوچ داده بود
ثانی را بووک برانکوویچ روزی آن دو دختر در خصوص رشادت شوهران خود با یکدیگر بحث میکردند
زن میلوچ برآشفت و طپانچه بصورت خواهر خود زد و خواهر از این بابت پیش شوهر شکایت کرد
وبکرسیت برانکوویچ بانجبه میلوچ را بجنگ و مبارزه تکلیف کرد میلوچ باذن لازار با حریف مبارزت
نمود و او را از اسب بینداخت این عداوت در میان ایشان قایم شد تا آنکه برانکوویچ تدریجاً میلوچ را
بدنام کرد باینکه با اتراک راهی دارد و بدیشان صداقت میورزد او نیز بجهة اینکه خود را از بدنامی
نجات دهد مرتکب قتل سلطان شد و نتیجه بحث دو زن این همه فتنه حادث گشت که گذشته از اینها اسم
میلوچ کوبیلوویچ بود در میان اتراک و سرویها بچندین قسم نوشته شده است ما بهمین اکتفا کردیم
جبه خانه سرای اسلحه میلوچ و یراق اسب او محفوظ است قاعده که هنوز در میان عثمانلوها متداول است
و هر که در سرای بحضور سلطان مشرف میشود باید بی صلاح باشد و ایشیک آقاسی باشی بازوی او را
گرفته بحضور ببرد از آن روز مانده است این احتیاطات از جسارت میلوچ گشت در میدان
جنگ کوسوا سه سنگ بزرگ که هر یک بفاصله پنجاه ذرع از یکدیگر واقع شده مانده بطور علامت
نشان میدهند اندازه قدیم است آنچه در پاریس متداول است یک اندازه چهل و هشت بهام است
که تقریباً یک ذرع متجاوز است اما تقریر میلوچ در هر خیز پنجاه ذرع جستن کرده است که پس از کشتن سلطان

میلوچ هر یک از آن فاصلها را اگیر به جستن کرد تا با اسب خود رسید و در آنجا عثمانلوها او را ریز ریزش کردند و عثمانیان در مکانیکه سلطانرا زخم خورده مسجدی بنا کرده اند لیکن نعش او را بپروسا در مسجدیکه از مستحدثات خودش بنا شده بود مدفون شده است سلطانزاده مادام الحیات خداوندکار و غازی را با استحقاق داشت و در حقیقت سلطان مجاهدی بود که در راه جهاد دین خستگی نمیدانست و همیشه بعدالت رفتار مینمود این تصدیقات را شالکوندیلاس خود در حق سلطان میکند با وجود اینکه سانجی بیک را کشت و جوانان نجبای یونان را از بالای باروی برود خانه مریزا در انداخت و در همانسال که سلطان مراد بزخم کارد میلوچ درگذشت بهاء الدین شیخ بزرگ نقشبندان و خواجه حافظ شیرازی شاعر مشهور عجم نیز جهان فانیرا بدرود کردند این شاعر شیرین زبان فارسی که غزلیات ملیحش همه متعلق بر مزو تاویل است در وقتی وفات کرد که اشعار شعرای عجم در فصاحت سخن و علو مضامین باعلی درجه کمال رسیده بود و چون اشعار خواجه مشار الیه در فن ادب عثمانی نیز نمونه و سرمشق بود و بسیار مایه عظیمی شده بود بنابراین سال وفات او را در اینجا نگاشتیم

باب ششم در سلطنت ایلدرم بایزید و وقایع ایام دولت او

سلطنت ایلدرم بایزید مانند تاریخ دنیا ابتدا برادرکشی شده است همچنانکه قابیل برادر خود هابیل را بقتل آورد بایزید نیز بمحض مردن سلطان مراد برادر خود یعقوب را که منحصر در فرد بود از میان برداشت یکی از مورخین عثمانی عذر این قتل را بمضمون الفتنة اشد من القتل متمسک شده میگوید که چون یعقوب نیز مانند سانجی بیک برادر خود در خیال فتنه انگیزی بود و با ایلدرم بایزید نیز تمکین نداشت مصلحت دولت را در اعدام او دیدند گذشته از این چون خداوند تبارک و تعالی را در سلطنت نیز و ال عوالم ایجاد شده شریک و سهیمی وجود ندارد میباید سلاطین آفاق را که ظل الله فی الارضین میباشند در حکومت ممالک خود مدعی نداشته باشند و بتنهائی در تخت سلطنت متمکن باشند باجمله جانشینان ایلدرم بایزید این دلیل را در مصالح دولت خود چنان قوی پنداشتند که همه آنها در این فقره اقتدا باو کردند حتی اینکه سلطان محمد فاتح یکی از اصول دولت که میباید حتما بجا آورده شود این مطلب را

قرار

قرار داد که هر سلطان در اول جلوس خود باید برادران خود را بقتل آورد مورخین عثمانلو با وجود اینکه برادرکشتن را یکی از جزو اعمال سلطنت میدانند باز راضی نمیشوند که ایلدرم بایزید را بوضع آنعمل شنیع نسبت بدهند و میگویند سلطانزاده را از کشتن یعقوب اطلاعی نبود امرا در این باب اتفاق نموده او را از میان برگرفتند مورخین اروپا که در بیان اعمال وحشت انگیز و افعال دهشت آمیز خوش دارند بانیکه الی غیر النهایه اغراق بنویسند همچنانکه خبرنویسان عثمانی در تعریف و توصیف و تمجید میل دارند که همیشه از حد اعتدال تجاوز نموده نسبتهای بی اصل بممدوح خود بدهند میگویند که ایلدرم بایزید را هفت برادر بود و هر هفت را قتل کرد در حالتیکه زیاده از دو برادر نداشت که یکیرا سلطانزاده در ایام سلطنت خود کشت و یکی در جلوس سلطان بایزید بقتل رسید القصه سلطان پس از آنکه اخبار فتح کوسوا و جلوس خود را باطراف و اکناف ولایات آسیائی خود فرستاد مشغول تنظیم امورات ولایت سروی شد لکیت بیک اتابا ختی ولایت بسنی فرچسا و فیروز بیک را بسمت ویدن مامور نمود و معادن نقره قراتو را متصرف شد و از ایلات ترک آورده در اسکوبی مسکن داد بعد از آن در سنه ۱۳۸۹ عیسوی ایتین پسر لازار بخدمت سلطان مشرف شده عهد کرد مادام الحیات با او بصداقت رفتار نماید سلطان ولایت سروی را باو واگذار کرد لیکن مشروط باین شرط که هر وقت سلطانرا با دشمنی جنگ و جدال رود او با سپاه سروی بمدد سلطان حاضر گردد و خواهر خود را بازدواج سلطان درآورده همه ساله مالیاتی معین از بابت معادن نقره بخزانه سلطانی بدهد ایلدرم بایزید سلاطین خانواده پالیولوک را که بایکدیگر در سلطنت نزاع داشتند بیشتر استخفاف کرداند روندیکوس و ژان که اولی پسر و ثانی پسرزاده امپراطور ژان بودند چنانچه سابقا مذکور شد امپراطور مشار الیه بحمایت سلطانزاده چشم ایشانرا بسر که جوشان کور کرده و بزندان انداخت در وقت اجرای سیاست چنان سخت نگرفته بود که آن دو پادشاهزاده از قوه باصره بکلی محروم مانند و از امید سلطنت مملکت نیز از انس مایوس شوند زندانبانان نیز در حراست ایشان سستی میکردند ایشان فرصت یافته متوسل با ایلدرم بایزید شدند و سلطان بواسطه اینکه اقتضا میشد باز در مملکت

بیزانس انداخته نشود و کمال شوق و شغف مانند گرگی که از گرد گله خورپسندی حاصل کند باجابت
مسول آنها اقدام نموده و شش هزار سوار جرار با چهار هزار پیاده برداشته بعزم امداد شاهزادگان
عازم قسطنطنیه شد پس از ورود بدانجا امپراطور ژان را با پسرش مانوئل از عمارت چشمه که
یکی از عمارات امپراطوران بیزانس بود بیرون کشیده در برج آنماس محبوس نمود و اندرونیکوس را
بر تخت نشانید امپراطور و پسر او را که پدر و برادر اندرونیکوس بودند بخود او سپرده بخت
گیر بهای حبس و بند او واگذار کرده مراجعت نمود اندرونیکوس در عوض این مرحمت سالی چندین هزار
کنتال نقره و طلا بخزانه سلطان تحویل میکرد و سلطان مکرر باندرونیکوس تکلیف کرد که پدر و برادر خود را بکشد
و او حرف سلطان را در این باب نشنید تا اینکه امپراطور و پسرش باعانت اهل خود یا از حبس در رفتند و پناه
بایلدرم بایزید بردند سلطان نیز جهة گوشمال اندرونیکوس در خصوص اطاعت نکردن فرمان سلطان و کشتن
امپراطور ایشان را پناه داده و دوستیهای پدر خود سلطان مراد و جد خود اورخان با امپراطور بخاطر
آورده مصمم گردید که اندرونیکوس را گرفته با امپراطور بسپارد امپراطور نیز شرط کرد آنچه پسرش بجهة
محبوس بودن بخزانه سلطان تحویل مینمود او نیز بعلت محبوس شدن پسر سلطان تسلیم نموده خود را از دست
نشاندهای وی بداند و همه ساله با دوازده هزار سوار و پیاده در فصل بهار بخدمت سلطان بعد
با دوستان او دوست با دشمنان او دشمن باشد این معاهده که در سنه ۱۳۹۵ عیسوی وقوع یافت از
طرفین ممضی و ممهور شد بپایان معاهده استحکام یافت ایلدرم بایزید در خود رسولی بقسطنطنیه فرستاد از
سکنه آنجا تحقیق نماید که رعایا از پسران امپراطور ژان بکدام یک اخلاص و بسلطنت کدام مایل میباشند
خلق آنجا کلا از اندرونیکوس اظهار نارضامندی نموده مانوئل را بامپراطوری خواستند سلطان
او را امداد داده با سپاهی از اتراک روانه قسطنطنیه فرمود و بر تخت سلطنت نشاند لیکن اندرونیکوس
دوباره بزندان مراجعت نمود و بعضی از تقسیمات بلاد و قصبات بیزانس او در تصرف نگاه داشته در
آنجا متمکن شد و مانوئل تاج بر سر گذاشته ولیعهد شریک السلطنه امپراطور گشت امپراطور پس از دو سال
جهان فانی را بدرود کرده مدت پنجاه و سال بود که او رخان سلطان مراد و سلطان بایزید از باب ترحم

او را در تصرف تاج و تخت بیزانس برقرار داشته امدادی بدو نمودند چون ایلدرم بایزید حکومت
سروی قبل از مراجعت با آسیای صغیر مصالحه کرده در ادرنه بنای مسجد عالی گذاشت که مدت چهار ده سال
با تمام رسید و آن مسجد در محله واقعست که آنجا را هنوز محله ایلدرم خان میگویند سار و جه پاشا که
اغلب سردار عزبها بود نیز مسجدی در ادرنه بساخت چون پسر دار بحری شیخی در مدخل داردانل یک
کشتی فرانسه را که یکی از دختران سلاطین اروپا از برای امپراطور بیزانس حمل کرده بقسطنطنیه میبرد که عروسی
کند اسیر کرده عروس زیبا روی شاهانه را بحرم سرای سلطان فرستاد سلطان که سه نفر از ملکزادگان
بی نظیر اروپا را در قید نکاح داشت آن صنم ماه پیکر بی عدیل را رابع آنها قرار داد پس از دادن داد عیش
و حصول کام بخیال تحصیل وجه اقتدار که مسجد بنا نهاده را با تمام برساند بنا برین عزم یورش آسیا نموده بعضی
تسخیر آلاشهر گشت و آن شهر را که در قدیم فیلادلفیا میگفتند تنها شهری بود از آسیا که در تصرف یونانیان
باقی مانده بود سلطان جهة تسخیر آن دست نشاندهای خود را که حکمران سروی و امپراطور بیزانس باشند با لشکری
آنچه در خدمت خوانده و ایشان بحسب اعلام علی الفور با سپاه عازم خدمت سلطان شدند و در ۱۳۹۱
عیسوی شهر محاصره شد مانوئل امپراطور بیزانس حاکم شهر را که یونانی بود تکلیف بخواستن امان و تخلیه شهر نمود
حاکم مزبور در جواب گفت که مضایقه ندارد و قبول شحنه و قاضی از جانب سلطان نماید لیکن شهر را به اجنبیان
ترک و اگذار نمیکند ایلدرم بایزید را از استماع این سخن غضب مستولی گشت فتح قلعه را بعهده قشون یونانی
که در حکم امپراطور ژان و پسرش مانوئل بود محول نمود ایشان شهر را بغلبه و قهر از تصرف حاکم یونانی که از جانب
ایشان در آنجا حکومت میراند بدر آورده مورد تحسین سلطان شدند عجب تر از همه آنست که در این جنگ پیش
از همه کس امپراطور بیزانس بفراز برج برآمده بیرق دشمن را در بارو و قلعه خود فرو برد مدد در استقلال
آن بیچاره خود جاهد و ساعی شدند اشتهار این شهر در تواریخ بعلت این طور تسخیر شدن یا از طور شکست
که تسخیر سلاجقه و یونانیه و قرامانیه و غیرهم در آمد ایلدرم بایزید یک مسجد و یک مدرسه و چند حمام در آنجا
بنا کرده و مداخل و مالیات شهر را برای مصارف مسجد ادرنه مقرر داشت حکمران دین که تا آنوقت الاشهر را
حمایت میکرد بخدمت سلطان رسیده متعهد شد که در جمیع ممالک خود سکه و خطبه را باسم سلطان بایزید ایلدرم

تخت خود را بکارگذاران سلطان تسلیم نموده دار الحکومه را بشهر بر نقل و تحویل کرد امروز فرشهای بسیار
خوب و اقمشه نفیسه بیمانی زیاد در این شهر عمل می آید بالجمله حکومت آیدین با نضمام ولایت صاروخان و
منتش جزو دولت عثمانی شده و حکمرانان آن نیز از بیم سلطان ایلدرم بایزید پناه بحکمران کاستمونی و سناب بردند
که در آنوقت کوترم بایزید بود که بمعنی بایزید فالج است ایلدرم بایزید بلاد مفتوحه جدیده را سنجاق نامزد
قرار حکومت آنرا به پسر خود ارطغرل واگذار نمود از همین قرار حکومت آنرا به پسر خود ارطغرل واگذار نمود
از همین قرار هفت مملکت از ممالک عشره دولت سلاجقه روم که فیما بین امرای ایشان تقسیم شده بود جزو
مملکت عثمانی شده و در شمال و جنوب آسیای صغیر حکمران کاستمونی و قرامان باقی ماندند که هنوز در مقابل
قوت ایلدرم بایزید خود داری میکردند و از زمانیکه اورخان با قرامانیه مصالحه کرده بود روابط
دوستی فیما بین ایشان اغلب اوقات برقرار بود و لیکن حاکم جاه که دست نشانده ایلدرم بایزید بود از
تعدیات حکمران قرامان شکایت کرد و سلطان پس از تسخیر ممالک قرمیان و تکه و یک سنجاق جدید که گرفتن
آنها را واگذار کرده حکومت آنجا را بفیروز بیک داده عازم مملکت قرامان شد علاء الدین حکمران آنجا از
ترس سلطان بپناه قلل جبال صعب المسالک برد و سلطان قونیه را محاصره کرد و تصبحی که سلطان مراد در حصر و
آنجا رعایت جانب اهالی را منظور داشته بود او نیز عمل نموده و اهل ولایت بمیل خود آذوقه باردوی
سلطان آورده فروختند و بهای آنرا گرفته همراه چاوشان سپاه بمنازل خود مراجعت میکردند اهل
ولایت چون این نوع عدالت و خوش سلوکی از سلطان مشاهده کردند باطاعت و مایل شده او را
دل جا کردند چنانچه اهالی آق شهر و بیکشهر و آق سرای شهر را تسلیم کارگذاران سلطان نمودند و سلطان حکومت
آنها را به تیمورطاش بگلربیکی مفوض فرمود علاء الدین حکمران قرامانیه چون کار را بدینحال دید ترسید که کل مملکت
از دست او بیرون برود لهذا ارسال رسل و رسایل نموده مستدعی صلح شد و در سنه ۱۳۹۱ عیسوی مصالحه
قرار گرفت بشرط آنکه بعضی از بلاد قرامانی جزو دولت عثمانی شده بعد الیوم رود خانه چهارشنبه حد
فیما بین عثمانیان و قرامانیان باشد پس از نظم امورات ممالک آسیائی خود ایلدرم بایزید خان بکالیپولی
مراجعت بسمت روم نمود و کالی پولی را که بمنزله کلید بلاد آنجا بود و ساتقا طایفه کاتالان پس از آنها

عثمانیان

عثمانیان خراب کرده بودند استحکام داد و یک لنگرگاه محکمی نیز جهة توقف سفاین با یک برج بسیار
بزرگ برای منع دخول دشمن بساخت بعد خیالات خود را متوجه آرشی پل و بیزانس و البنی و موره و مجر
و افلاق نمود و از امپراطور بیزانس باج و امداد معهود را طلبداشت امپراطور پسر خود را با صد سوار
باردوی سلطان روانه داشت سلطان تعرض نمود که گندم آسیا را بجزایر لسبوس و لامنوس و رودس
و شیو ببرند و هفتاد فروند کشتی با خرج بره اخیره فرستاد تا شهر و قصبات و دهات آنجا را با خاک یکسان
نمودند هشتاد و چهار سال قبل از آن که اول خروج اتراک بود این جزیره ویران شد و باز در این مدت
مدید بحلیه آبادی رسیده بود مجدداً ایلدرم بایزید در خرابی آن کوشید داوب را با یک قسمت آتیک
نیز تاراج نمود امپراطور ژان که با پسر خود در دعوای فیلادلفی بحکم ایلدرم بایزید بقلعه یورش برده بود و
او با پسر خود ببالای برج آمده بیرق عثمانی را برپا کرد بخیال این افتاد با جمله چون پسنک از برای
کارها یکه او میخواست بجنگ یافت نمیشد لهذا کلیسیای بسیار عالی را که امپراطوران قدیم ساخته بودند
خراب کرد یکی کلیسیائی بود که امپراطور مارسیان ساخته بود و یکی را لئون بزرگ بنا کرده بود یکی هم
از بناهای قسطنطین بزرگ بود با تختهای مرمر که امپراطور از آن کلیسیاها بیرون آورده دو برج بسیار
بزرگ در دروازه طلائی بنا کرد که خیلی بزرگتر و محکمتر از بروج سبعه قسطنطنیه بودند در آن اوقات ایلدرم
بایزید از آسیا برگشته در بورسا توقف داشت مانوئل پسر امپراطور نیز در خدمت او بود چون خبر
ساختن برجها بسلطان رسید با امپراطور پیغام کرد که اگر برجهای تازه را خراب نکند چشمهای ولیعهد
او مانوئل را کور کرده روانه حضور او خواهد داشت امپراطور پیر را از شنیدن این خبر رعشه دیگر
در اندام پدید آمد و از ترس جان پسر برجهای ساخته شده تا بنیان ویران ساخت و خود نیز دار دنیا را وداع
گفت این وقایع در سنه ۱۳۹۱ عیسوی وقوع یافت خبر انهدام بروج و انعدام پدر چون بامپراطور زاده
در اردوی سلطان ایلدرم بایزید خان رسید فوراً بقسطنطنیه گریخت سلطان بکسان خود که بحفظ امپراطور
زاده معین کرده بود غضب فرمود و از فرار امپراطور زاده نیز بشدت خشمگین شده و بدو پیغام کرد که
پس از این باید یکنفر قاضی مسلمان در قسطنطنیه مقیم باشد تا طی مرافعات مسلمین را که بعزم زیارت یا تجارت وارد

و که پای تخت خود را بوطه بیش
ابنیه جدیده مستحکم تر نماید لیکن ذرین
خیال افتاده

آنها یار نشوند نماید و از عدالت و انصاف دور است که تابعین بخت خود را گفتگوی خود را در دار القضای کفار طی نمایند و خود فوراً از عقب رسول لشکرها را مأمور قسطنطنیه فرمود که از بعضی ترس گذشته جمیع دهات را تا زیر دیوار قلعه غارت کرده سکنهٔ آنها را باسیری بردند از همان وقت است ابتدای اول محاصرهٔ اتراک قسطنطنیه را و فرو گرفتن ایشان است مدخل و مخارج آن شهر را ایام محاصره هفت سال طول کشید یک قسمت از قشون همیشه بمحاصره مشغول بود و قسمت دیگر تاخت و تاراج بلغار و افلاخ و بسنی و هونکری مینمود میرچ حکمران افلاخ تقدیم اطاعت پیش آمده دم از ایلی و انقیاد زد و قبول خراج نمود از همین سال که سنه ۱۳۹۱ عیسوی باشد افلاخ جزو ممالک باج گذار عثمانی شد و توغتمش خان در دشت قبچاق از امیر تیمور گورکان شکست یافت و دولت او بکلی منهدم شد جلای وطن کردن تاتار دشت قبچاق و رسول دانوب آمدن نیز در این سال اتفاق افتاد بالجمله بعضی از قشون عثمانی بسنی را تا کلانی تاخت کردند و در آنجا قشون هونکری جمعی ایشان را بریده نگذاشتند پیشتر بروند قسمت دیگر بولایت سیرم و زفته در فرانکو بیلا با قشون هونکری که در فرمان ژان ارماروت بود جنگ کرده غالب آمد و قسمت دیگر کالامبوز را با جمیع ولایات شهر سکیر کردند تا اینکه پطر پرنی پیشروی ایشان را گرفته لابد به پس نشاندند و قلعه کالامبوز را که در بالای کوه بلندی واقعست جزو ولایت بسنی است در نزدیکی رودخانه دانوب واقعست از اتراک پس گرفت ایضاً ولیکن استیلای اتراک در ولایت هونکری که مطابق سنه ۱۳۹۲ عیسوی باشد چهار صد سال کشید تا سرحد دولت عثمانی و هونکری در مصالحه سیتوه معین شد سال بعد این سنه سیغیزسموند پادشاه هونکری بعزم رزم اتراک عثمانی ببلغار رفت اول ایشان را شکست داد و نیکوپولی کوچک را که قلعه ایست در کنار دانوب مسخر ساخت لکن در آخر زیادتی قوت اتراک از حیثیت عدد سیغیزسموند را لابد به پس نشستن کرد و در یکی از جنگها سواری از سپاهیان عثمانی شمشیر بر فرق شاه هونکری حواله کرد بلز نامی از کسان او شمشیر را رد کرد و شاه را بدر برد و در آن گریز تاج شاه را داده و مخارجش متحمل شد در ایام این سیغیزسموند در مجلس خاص هونیادی شیفته جمال و آشفته وصال الیزابت مورسینای گشت و حاصل مواصلت ایشان هونیادی بزرگست که در کمال بها و صفا مایه مبارزت شجاعت اکا ز پدر ربا فته بود و بساط

وبکارهای پهلوانانه و رزمهای دلیرانه که با اتراک کرد مشهور آفاق و معروف عالم شد او قاتی را که ایلدرم بایزید در سمت اروپا از هر طرف مشغول جنگ و فتح بود فرمانفرمای قرامانیه بنای سر برداشت علی الغفله بر انگوریه و بورسا تاختن کرد و بکلربیکی تیمورطاش را اسیر نمود سلطان چون از این جسارت خبر دادند خود شخصاً با لشکرهای آراسته عازم قرامانیه شد ایلچی حکمران قرامان در بورسا بخدمت سلطان مشرف شده و استدعای صلح و التماس اغماض از جسارت خود کرد سلطان رسول را باز گردانید و در جواب گفت که جز شمشیر فیما بین ما و او حکمی دیگر نخواهد بود چنین شد عثمانیان بر قرامانیان غالب آمده علاءالدین حکمران آنجا را با دو نفر پسران او علی و محمود اسیر کردند سلطان ایشان را بدست شخص علاءالدین قبل از مجادله با سلطان تحف و هدایای بسیار بدو داده و تیمورطاش را بخدمت سلطان روانه داشت تیمورطاش در عوض آن نیکی محض ملاقات با علاءالدین بدون حکم سلطان بلکه با عدم میل و آزار علاءالدین حکم کرد تا او را از حلق بیاویختند سلطان از شنیدن این مقدمه علی الظاهر یا فی الواقع متغیر شده تیمورطاش را در مقام مواخذه باز داشت تیمورطاش بعذرهای دولتی متمسک شده معروض نمود که نبودن یک حاکم بهتر از نداشتن یک حاکم تسین است بایزید از تقصیر او گذشته مورد التفاتش فرمود سنت سنیه تیمورطاش در دولت عثمانی متداول شد همیشه بر حاکمی که دست مییافتند از پا در میآوردند چندی بر این نگذشت که شهرهای قونیه و اق شهر و اق سرای و لارانده بالکل مملکت قرامانیه جزو ممالک دولت عثمانی شدند بهمینکه ایلدرم بایزید ممالک جنوبی آسیای صغیر را مسخر نمود لشکر قیامت اثر خود را بشرق و شمال آن ناحیه مأمور نمود تا همچنانکه جنوب و غرب آنجا را مسخر کرده بودند شمال و شرق را نیز تسخیر نمایند در جانب شرقی آسیا فیما بین سیواس و قیصریه احمد قاضی مشار الیه بواسطه فضل و دانش و اطلاع از رموزات پولیتکای بعضی از طوایف تاتار که سابقاً در اطاعت سلاطین چنگیزخانی بودند استیلا یافته با سلطان بایزید و قرا یلوک هر دو عداوت و کین میورزید چون برهان الدین رحلت کرد و بایزید بسیار مایل بود با اینکه یکی از ملکزادگان آق قویونلو بدو مایل شده با دشمنان او جنگ کند خواست مملکت برهان الدین را به پسرش زین العابدین واگذار

و برهان الدین حکومت قاضی

نماید لیکن بملاحظه اینکه زین العابدین منوز بسیار جوان بود بعضای ولایت صلاح در آن دیدند که سلطان
او را پیش ناصر الدین بیک ذو القدر که با برهان الدین خویش بود بفرستد و مملکت اخود متصرف شود
و سلطان از صواب دید ایشان سر نپیچید و شهرهای سیواس و توقات و قیصریه را متصرف شد این
وقایع نیز در سنه ۱۳۹۲ عیسوی اتفاق افتاد و در شمال و غرب این ولایت حکومت کاستمونی و قسمت
که بعد از انقراض دولت سلاجقه روم یکی از اولاد ایشان در آنجا حکومت را بهر نوع روزگار میکذرانید
و بعد از او آن ولایت باولاد اسفندیار انتقال یافت در این ولایت کوتورم بایزید از آل اسفندیار
که معنی بایزید فلج است آنجا را متصرف بود ایلدرم بایزید بیلاد او یورش کرد و او نتوانست
در مقابل سلطان ایستادگی و سلطان شهرهای معتبر کاستمونی را که سامسون و جانیق و عثمانجق
باشند مسخر کرده کوتورم بایزید بقلعه سیناب که در منتهای این ولایت و قسمت کریخت و از آنجا
ارسال رسایل و رسل نموده استدعای صلح کرد و سلطان شهر سیناب را بدو واکذاشت لیکن پسران
حکام منتشا و آیدین را که پیش او بودند از او بخواست ایشان از آنجا فرار کرده و پناه بسلطان صاحبقران
امیر تیمور کورکان بردند چندی براین نکذشت که پسر اسفندیار نیز بدیشان ملحق کشت و سلطان نیز حکومت
کاستمونی را به پسر خود سلیمان مفوض داشت این ولایت از حیثیت معادن بهترین ممالک عثمانیست و بواسطه
حاصلهای طبیعی و صنایع سابق برین بسیار آباد بوده کاستمونی که پای تخت آنجاست چندین مسجد بسیار
خوب دارد و پیش از این ظروف و اوانی مس بسیار در آنجا میساختند لیکن بکلی موقوف جمعیت آنجا
مرکب است از دوازده هزار ترک و سیصد یونانی و پنجاه خانوار ارمنی این شهر در میان دره عمیقی
واقعست که در وسط آن یک تپه سنگی اتفاق افتاده است در بالای تپه سابقا ارو مساوتر اکمه قلعه
ساخته بودند قبر یکی از مقدسین در اینجا واقع و تولد بعضی از شعرا نیز در این شهر شده است که از جمله آنها
زینب مشهور است شهر جانیق که پای تخت قدیم طایفه سان بوده است امروز بعضی از طوایف
تخت دل ترکان بطور تفرقه در آن مسکن دارند سامسون از شهرهای بسیار قدیم است از ایام سلاطین
قیاصره روم بدست سلاطین چند افتاد تا اینکه آل اسفندیار مسخر داشتند و از ایشان بسلطان

ایلدرم

ایلدرم بایزید عثمانی انتقال یافت جمعیت آنجا امروز دو هزار نفر است دیوار قلعه اش تقریبا کلی
خراب و ویرانست کشتی بانان ترک قطران و زفت آنجا را بسیار طالبند در جانب شرقی سامسون
صحرای فناریه و قسمت رود خانه ایریس که امروز بچهار شنبه صوی مشهور است از آن صحرا میگذرد
در ساحل این رود خانه شهر اماسیه واقعست که اسم آن از ازمنه قدیمه تا امروز در دهان
مل چند تلفظ در آمده است بارهای چند ز مکان طوایف مختلفه شده و از دست یکی بدست دیگری رفته ا
دانشمندیه از تصرف یونانیان برآوردند و سلاجقه روم از دانشمندیه بگرفتند و از سلاجقه
به آل اسفندیار انتقال یافت از ایشان به آل عثمان تحویل شد این بلد را از پس معمور و آباد دانسته‌اند که آن را
بغداد روم میگفتند پس از گرفتن ایلدرم بایزید اماسیه را انقدر نگذشت که امیر تیمور کورکان آنجا را
محاصره نمود با وجود صولت سطوتی که سپاه او را بود دهماه آن قلعه محصور و آخر مفتوح نشده امیر
شار الیه از دور آن برخاست در ایام فتنه قرایازیچی و قراسعید خلق اطراف اموال و اوضاع خود را
بدانجا نقل کردند و از استحکام قلعه آن اطمینان داشتند از جمله مساجد چند که در آن شهر ساخته اند مسجد بایزید
ثانی که ملقب بپارسا میباشد از همه امتیاز دارد و همین سلطان مقبره شیخ پیر الیاس را عمارت کرده
بالفعل در آنجا زیارتگاه مشهور است این شیخ هم عهد ایلدرم بایزید و معروف خدمت امیر تیمور بود
در اماسیه انزوا اختیار کرد در نظرگاه دلکشای سوادیه مدفون است در حوالی قبر پیر الیاس مقبره شیخ
حسام الدین واقعست که داماد و خلیفه پیر الیاس بود گویند نوبتی سه نفر از پسران سلطان مراد دویم
بدیدن شیخ حسام الدین رفتند شیخ دست خود را داد تا دو نفر ایشان بوسیدند و خود پای شیخ را که
سلطان محمد دویم بود بوسید و او بسلطنت نویدش داده در حضور برادران سوگندش داد که در تقویت اسلام
کوتاهی ننماید پارسایان سلیمیه بزیارت قبر این دو شیخ میروند و آنها که طالب شعرا میباشند بر سر قبر مؤمن
وزیر سلطان احمد حاکم بغداد و مهری شاعر عثمانلو میروند و جاهت ترکانی خوبان اماسیه مردم آنجا را
بعشق و عاشقی میکشانند و بکارهای مشکل وا میدارد که جز شور عشق هیچ چیز از عهده آن کارها نتواند
برآمد چنانچه افسانه گویان ترک وقایع فرهاد و شیرین را در آن شهر نسبت وقوع میدهند و میگویند

اکه وک قدیم شهریست که فرهاد در سنک احداث کرد تا کله شیرین را در آن بدوشند و تا حالی
بنیار که بمعنی چشمه خونین است چشمه ایست که در سر آن فرهاد از عجوزه خبر مرگ شیرین را شنید خود را
بر زیر تیشه خود انداخته کشته می شود اما آسیه و عثمانجیق که نیز یکی از شهرهای معتبر کاسمونی است
بطور مثلث واقع شده اند و عثمانجیق در کنار رود خانه قزل رماق واقعست سلطان بایزید دویم پل
بزرگی که نوزده چشمه دارد بر بالای آن رود ساخته است در نزدیکی پل قربان دده واقعست
در شهر عثمانجیق مرقد محترم شیخ قویون بابا اتفاق افتاده است که مصاحب حاجی بکتاش شیخ ینکچریان
بود او را قویون بابا بجهت آن می گفتند که هرگز حرف نمیزد و روزی پنج مرتبه در وقت عبادت پنجگانه
آوازی شبیه بصدای گوسفند از او شنیده میشد سلطان بایزید دویم ملقب بیار ساشی بابا گوسفند را
در خواب دید صباح آنشب مقبره و صومعه از برای او بساخت که در کل ممالک عثمانی صومعه باین خوبی
ساخته نشده است سلطان یلدرم بایزید بواسطه روی دادن فتوحات کثیره و مفتوح شدن بلاد
و ممالک عدیده مست باده نخوت و مدهوش صهبای غرور شد با وجود اینکه در میان سلاطین عثمانی
سلطان اول محسوب میشد مرتکب خلاف شرع شده مایل مناهی و طالب ملاهی گشت و باعمال شنیعه وزیر خود
علی پاشا راغب گردیده و بخوردن شراب شره و میل بهم رسانیده و تجریص زوجه خود دلکزاده
سروی تن بجو شکمه زانی در داده و امور دولت را بدست گرفته مانند قرارداد اسلاف خود که اطفال
اسرای عیسوی را سپاهی ینکچری می نمودند ایشان را عجم اوغلان میگفتند رفتار نکرده و بصوابدید علی پاشا
هر یک از آن پسران که جمال ماه و زلف سیاه داشتند بحرم سرای فرستاده ایچ اوغلان نامیده
همینکه آن اطفال را اوقات خدمات اندرونی بسر می آمد و ایام زحمات بیرونی هر یک را منصبی عظیم و
تیولی وسیع داده و بخدمت وا میداشتند منصب ایشان اگر در سپاهی بود یا در ارباب قلم همیشه درجه
بزرگ و رتبه بالا بود و این رسم خارج از طبیعت که جماع با غلامان باشد و ایرانیان و یونانیان اصل و بنای
آنرا بیکدیگر نسبت میدهند و از اختراع این قاعده ذمیمه همه ملامت میکنند در میان اتراک عثمانی متداول
شد و تنها نه در دایره سلاطین و وزرا رسم شد بلکه در میان سلسله فقها و علما نیز شیوع یافت چنانچه

گذشت

نگذشت که سلطان و وزیر و سپاهی و رعیت مرتکب این فعل قبیح میشدند و در میان عامه ناس رسم
گردید و انتشار یافت و از برای رسیدن بدرجات عالیه و مناصب رفیعه و تحصیل اعتبار کسب دولت
وسیله یقینی و ثمری باطمینان قرین گشت اغلب اوقات سبب کلی جنگ با عیسویان همین فقره بود زیرا که
هر چه اسیر بدست می آمد هر کدام که قابل خدمت مخصوص بود داخل قشون میکردند و هر کدام قابل بود
مخصوص عیش و عشرت نگاه داشته در اهل رزم و بزم هر دو باعتقاد خود ترقی حاصل
میکردند اگر چه شریعت اسلام این خصال را منکر و مرتکب این گناه را قتل قرار داده است لیکن
عثمانیان علانیه و آشکار بارتکاب این خلاف شرع اقدام مینمودند اگر نسبت اصل عشقبازی با امارد را
با ایرانیان بالقطع بدهند میدهند چنانچه اعتقاد هردوت و سایر مورخین اینست و اگر این نسبه خواجه کردن
مردان کمر چین های پرچین اهل مدنی اضافه شود که اهالی ایران این رسم را اعتقاد و ضایع کردند
بسیار غلطست و معصیت حاصل میشود باز اینقدر هست که عثمانیان تفاوتی فیما بین خواجه و امارد گذاشتند و
قانونی را که از اصل در میان مدنیین متداول بود ترک کردند و قاعده اهل مدنی ایرانی این بود که پسران
خوشکل را از حالت و آلت رجولیت محروم نموده بخدمت حرم وا میداشتند و همه ایشان با جمال
شنیعه مرتکب میشدند و این دو گناه بود که از ایشان صادر میشد یونانیان قدیم این معصیت را تجنب کرده
در میان قشون تبت کرده معشوقین نام نهاده و در میان افواج مقدونیانی فوج بیزدال خوانده
بالجمله اتراک که جوانان اسرای عیسوی را ساتقاد اهل سپاهیان ینکیچری میکردند و حال مخصوص
خدمات مخصوصه کرده ایچ اوغلان مینامیدند کمتر اتفاق می افتاد که ایشان را خواجه نمایند و همان ختنه
کردن اکتفا میکردند و خواجهای سفید که مخصوص خدمت حرم بودند اغلب از گرجیان و چرکسان بودند
و عیسوی پسران خوش منظر را و پاهای را باین نسق گرفتار نکرده و در بیرون حرم تربیت میکردند و پس
از آنکه مدتهای دراز کام دل از ایشان حاصل مینمودند بمناصب ارجمند و پایهای بلند میرسیدند
خواه در سپاهی و خواه در امور خلق از چنین مردان است که بزرگترین و معتبرترین اشخاص دولت
عثمانی تربیت شده بیرون آمدند هر قدر که بر داشت سالیانه اطفال عیسویان طول کشید و از

[illegible]
بروس پادشاه ایران آن
مملکت را متصرف نموده جزو دولت
ایران کرد حاشیه [illegible]
شوال [illegible] ۱۲۳۳

تاخت و تاز عثمانیان همه ساله جمع کثیر و جم غفیری از پسران پری پیکر اسیر عثمانیان دیو منظر میشدند
ارباب قلم و سرداران بسیار مشهور عثمانی از یونانی و بعضی المانی بودند و بندرت اتفاق میافتاد
که از خود عثمانیها باشند بهمین قسم تسلط و اقتدار اتراک بر عیسویان هر روز قوتی تازه میگرفت و
مملکت کرک لابد بود که بیاج و را بدست اطفال خود چاک کرده ببیند در این اواخر که اوضاع تغییر کرده
بود و سرویها یاغی شده اتراک را شکست داده بودند عثمانیان پریچهر و تپلی داده می گفتند که مغلوب
غیر نشده اند بلکه اولاد خود ایشان را ایشان غلب کرده اند بعلت آنکه درهای همه آنهائیکه غالب آمده بودند
وقتی اسیر و بنده مغلوبین شده مدخوله آنها واقع میشدند مفاسدیکه از میل شره ایلدرم بایزید و وزیر
او علی پاشا بنوشیدن باده و پرستیدن ساده در رسوم و قوانین شرعیه و عرفیه پدید آمد در میان
سپاهی و رعیت خواص و عوام علما و فضلا بخصوص قضاة و فقها انتشار تمام پذیرفت سلطان بایزید ایلدرم
خان اگرچه بالفطره خلیق و مهربان بود و لیکن بدنی خطائیکه از غلامان خاص و اندک خطائیکه از قضاة مشاهده
و معلوم میکرد عقوبت بسیار میفرمود چنانچه نوبتی عجوزه بسلطان عرض کرد که فلان غلام خاصه شیر
او را بنوشیده است سلطان فوراً فرمود تا غلام را شکم بدریدند با وجود اینکه رتبه محبوبیت
در خدمت سلطان داشت و وقتی هشتاد نفر قاضی را بواسطه حکم ناحقی که از ایشان صدور یافته بود
در یک شهری با وطاقی درانداخته حکم کرد تا آتش در آنخانه زنند علی پاشای وزیر که جرئت ساطت
قضاة را نمیتوانست کرد مسخره سلطان را که اصلش از اعراب بود دیده هزار دوکا که تقریباً
تومان باشد بدو وعده کرد که سلطان را از آن صرافت بیندازد مسخره مشار الیه بحضور سلطان رفته
استدعا کرد که او را بعمارت قسطنطنیه مأمور فرماید سلطان از سبب آن استفسار نمود مسخره گفت
تا از امپراطور روم کشیش چند خواهش نموده ببلاد اسلام آورد که بعمل قضاوت مبادرت نمایند
سلطان از جهة آن را سؤال نمود مسخره گفت چون قضاة ما علمی ندارند و ما میخواهیم ایشان را بسوزانیم
بهتر آنست که بجای ایشان کشیشان عیسوی گذاشته شود که قضاوت نمایند و ما نیز بواسطه آنها در
ترویج انجیل سعی و کوشش نمائیم مسخره اثر خود را کرد ایلدرم بایزید وزیر خود را طلبداشت و با او در خصوص

بجزکه

چیزیکه با وجود کمال علم و فضل قضاة تا ایشان را بحکم ناحق دادن وا میداشت گفتگو نمود و وزیر سبب
معین نبودن اجرت الحکام دانسته معروض داشت که سلطان حدالیوم را قرار معینی در خصوص
مداخل ایشان گذاشته شود تا در کار مفاسد وارد نیاید سلطان قرار بر آن داد که در مرافعات
دو در صد حق العداله بقاضی داده شود و از برای صدور حکم شرعی دو آسپر تسلیم کاتب کرده
اهل دار العداله بواسطه این قرار داد با از علی پاشای وزیر ممنون شدند و در همان اوقات
وزیر مشار الیه بجهة انتشار پولهای رواجی سکه های جدیده بنا گذاشت آنچه رایج قدیم بود
همه را جمع کرد ایلدرم بایزید که از تخویف و تخفیف علما و فضلا دل خوش نبود خواست که بارتکاب
بعضی اعمال حسنه و اقدام برخی از کارهای سابق را که موجب بدکرداری ملت شده بود تلافی نماید
در این باب شیخ بزرگ بخارائی مشهور بامیر سلطان او را ترغیب نمود و بتوبه و انابت تحریص کرد
سلطان نیز خیالات او را منور کرد که نصایح شیخ را قبول فرموده از ارتکاب مناهی دوری گزیند و بجهة
سیئات ماضیه کذر بورسا بنا نهاده یکی را در خارج شهر و در کنار سیلاب آق چای قلان بنا کرده دیگرا
در شهر بجهة شیخ امیر سلطان در محله که حالا نیز بهمان اسم است بساخت یکی از خواهران خود را بازدواج
شیخ درآورده اوقاتیکه مسجد امیر سلطان را میساختند یکی از بزرگان اهل معنی ایران شیخ سید علی
همدانی برای بازدید امیر سلطان وارد بورسا شد ایلدرم بایزید از بابت نیاز قدم چپ مساوگی
عمه های مسجد را بخدمت شیخ همدانی فرستاد و شیخ بخارا امیر سلطان در عالم معنی کمال القاب را داشت
که برادر زن او ایلدرم بایزید در مملکت خطه سرحدان لقبها ملقب بود چنانچه از این شیخه منقولست که ایلدرم
بایزید از خلیفه مصر که اگر ظل الله نبود اقلا ظل خلیفة الله فی الارض بود و لقب سلطانی خواهش کرد و خلیفه
نیز مضایقه ننمود بنابراین او را امیر سلطان ایلدرم بایزید می گفتند و قرار سلطان این بود که هر
وقت عزیمت سفر و جنگ میکرد شیخ بخارا شمشیر بکمر او می بست این رسم رفته رفته بدان منجر شد
که سلاطین عثمانی را در وقت جلوس مشایخ این سلسله تاج بر سر میگذارند سلطان بایزید شهر بورسا را به تنها
بساختن مساجد دیوارهای متین و جدارهای حصین دور شهر کشید و از حملات غنیم محفوظش فرموده

دو جاده ساباد رفت میداد و
آبادیان سکوشیده بلکه در تعمیر تعلیم
کمی

اعتبارش میفزود و در همان اوقات که بنیاد این فتنه را میکرد قلعهٔ کلی در ساحل شرقی بسفور بنا
نهاد و این همان قلعهٔ اناطولیست که باستحقاق مشهور بکوزل‌حصار شد که مبنی حصار مقبولست و این
قلعه در مدخل کوک‌صو که تنگ‌ترین امکنهٔ بسفور است بنا شد تا باعث تنگ گرفتن شهر قسطنطنیه شود و پیش
سلطان بشهر تسالونیک رفت و تر از محاصرهٔ قسطنطنیه فیصه بخشید که حدود دولت بیزانس منحصر بود بدیوار
قلعهٔ آن شهر بالجمله سپاه ترک بر سپاهیان جربیه صلیب‌پرستان که بامداد قلعهٔ تسالونیک می‌آمدند غلبه
کردند و دیگر باره آن شهر را مفتوح ساختند سابقا در عهد سلطان مراد اول قبل از جنگ کوسوو
خیرالدین پاشا آن قلعه را گرفته بود ولیکن باز بشاهزاده مانوئل واگذار شد این بار گرفته شد و بیم بود
که باز بدست اتراک افتاد و مجدداً بدولت بیزانس پس دادند و بالاخره در نوبت ثالث که بتصرف
اهل ونیس درآمده بود اتراک پس از جنگی سخت و حربی هولناک مسخر کردند و در تصرف خود نگاهداشتند
بالجمله حالرا از بلاد جنوبی اروپای عثمانی عطف نظر نموده ملتفت ممالک شمالی آن سامان میشویم
که عبارتست از بلغار و هونکری و والاشی که عبارتست از افلاق که بعضی ازین ممالک قبل از جنگ کوسووا
و برخی بعد از آن مسخر اتراک درآمده بود ولیکن قلاع سیستوو و ویدن و سیلستریا و نیکوپولی که احصن اماکن
آنجا بودند هنوز بتصرف عثمانیان نرفته مسخر ایشان نشده بودند و قرال سیسمان که مدت
مدید در نیکوپولی محصور بود بالاخره با پسر خود که نیز سیسمان نام داشت کفن بگردن انداخته از
قلعه بیرون آمدند و بحضور علی پاشا سردار محاصرین رسیده از جان خود امان طلبیدند علی پاشا
هر دو را بخدمت سلطان ایلدرم بایزید فرستاد و سلطان پدر را کشت و پسر را که اسلام قبول
کرده بود حاکم صامصون فرمود و قلعهٔ ویدن پس از زمان طویلی محصور ماندن امان طلب شدند
بشرط اینکه سپاهیان محافظ قلعه بسلامت هر جا که خواهند روند شرط قبول شد لیکن همینکه قلعه تسلیم گشت
بحکم فریدبیک محافظین قلعه کلا عرضهٔ تیغ تیز شدند سیلستریا و نیکوپولی را بتدبیری که قرامانیان در گرفتن
ارمنق بکار برده بودند مسخر داشتند باین طریق که سپاهیان را در لباس تجار بقلعه وارد کرده در
وقت کار مستحفظین را کشتند و قلعه را بتصرف درآوردند بالجمله در همان اوقات ایلچیان سیژیسموند پادشاه

هونکری

هونکری بخدمت سلطان رسیدند و سلطان ایشان را در خانه که اسلحه و غنایم بلغاریه گذاشته
شده بود بار داد فرستادگان بحضور سلطان رسیده اداء رسالت کردند و سلطان در جواب
اشاره به تیر و کمانهای آویخته از دیوار خانه کرد و اعلام جنگ فرمود این حکایت در سنه ۱۳۹۶ عیسوی
اتفاق افتاد سیژیسموند که از عزیمت سلطان اطلاع یافته دانست که خود بتنهائی طاقت مقاومت
با سپاه سلطان ندارد لهذا از دول دور و نزدیک تمنای امداد خواستن گذاشت از برای
این کار نیکولای قانیچار را بخدمت پادشاه فرانسه فرستاد و با میرچ حکمران افلاق که سابقا در اطاعت
پادشاه هونکری بود و از سه دو سال بود که داخل باج‌گذاران دولت عثمانی شده بود معاهدهٔ تازه
بسته در مخالفت عثمانیان بایکدیگر متفق و متعهد شدند پس از انجام مهام مذکور سیژیسموند سپاه خود را
بسواحل رودخانهٔ دانوب برد و بعد از یک محاصرهٔ سختی نیکوپولی کوچک را از اتراک باز پس گرفت در این
جنگ قریب ششصد نفر از سواران فرانسه با سپاه هونکری در شمشیر زدن شراکت داشتند و فرمان
ده آنها کونت دونور بود که یکی از بزرگان فرانسه محسوب میشد چون این مدد قلیل کفایت نمیکرد در
سال دیگر هزار شوالی فرانسه با هزار نفر از سواران نامی و شش هزار نفر لشکر کرایه بامداد سیژیسموند
آمدند فرماندهان لشکر یکی کونت دونور بود که پسر رشید دوک بورگونی و حاکم فلاندرز که عموی
شارل ششم بود سایر سرداران و سران نیز بعضی پسرعموهای پادشاه فرانسه و بعضی دیگر از سرداران
مشهور بودند که تفصیل اسامی آنها موجب تطویل میشود از جملهٔ آنها یکی سیر دو کوسی است که در میان ایشان
ازو بهتر و قدیمی‌تر سرداری نبود بالجمله بدین عده و نخبه دلیران فرانسه جمعی دیگر از بزرگان و سرداران
المانیا باتفاق تابعین خود ملحق شدند و همچنین از شوالیهای بواریه نیز گروهی چند بایشان پیوستند این
اجتماعات در سنه ۱۳۹۶ عیسوی دست داد و در آن اوان عید الخمسین که روز پنجاهم عید عروج حضرت
عیسی باشد اجماع دیگر در شهر وینه شد که هفتاد کشتی بزرگ از شراب و آذوقه و اسباب بار
کرده از رودخانهٔ دانوب از برای سپاه متفقین فرستاده شد قشون هونکری بواسطهٔ کثرت جماعت
ورود خود را بخاک سروی اخبار نمود و فرانسه‌ها از طرف ترانسلوانی و افلاق عبور نمودند سیژیسموند

پادشاه هونکری از تنکه قرقاپو گذشته قلعهای ویدن وا در سوا را بگرفت در اول سیصد نفر در
ثانی دویست سالخو گذاشت قلعه ویدن بدون ایستادگی تسلیم سپاه هونکری شد وارسوا
پنجروز در مقام مدافعه و ممانعت بر آمدند لیکن اهل قلعه که عیسوی بودند قلعه را دست داد ترکان را
بیرون کردند و محافظان قلعه باکو در اول بنای دفاع گذاشتند لیکن بعد را امان خواسته قلعه را
تفویض کردند با وجود این سپاه هونکری خلاف عهد کرده ایشان را بکشتند پس از آن قشون
متفقین که شصت هزار مرد جنگی بودند در نیکی پولی جمع شدند و شهر را مدت شش روز از جانب آب
و خشکی محاصره کردند طغان بیک فرمانده قلعه با مید اینکه عنقریب سپاه سلطان بامداد او خواهد
رسید در کمال جلادت ایستادگی کرده حملات ایشان را دفع کرد قشون متفقین عموما و فرانسه ها
خصوصا بزیادتی مغرور شده مشغول بافراط در شرب و اصرار در پستی شدند و از ایلدرم بایزید
جز تجارت و پستی اسم نمیبردند و گمان نمیکردند که او هرگز بتواند جسارت کرده از بسفور عبور نماید
تا چه رسد باینکه با آنها مقابل و روبرو شود حتی وقتیکه چاپاران خبر رسیدن سپاه ترک را بشش
فرسخی اردوی متفقین آوردند ایشان را بور نمیکردند و مرشال بوسیکولت میخواست حکم کند گوش
چاپارها را ببرند بعلت اینکه خبری بدروغ آورده تشویش و پریشانی میان لشکر انداختند مع القصه غرور
فرانسه بیهوده گویی تا بجایی رسانیده بودند که میگفتند اگر آسمان بخواهد بزمین بیفتد ما در نوک سنان
نگاه خواهیم داشت با وجود اینکه بایزید ایلدرم بدولت و ثروت و بزرگی و سلطنت خود زیاد مغرور
بود چندان اغراق گو بنظر نیاید و قتیکه گفت عنقریب در شهر روم در کلیسای سن پیر که حضرت پطرس
باشد اسبها را جو خواهیم داد همینکه پیش رو لشکر عثمانی که طایفه عربها باشند صحرا را از و گرفتند جلادت
کونت دنور را بر آن واداشت که خواهش کند که حمله افتخار را که عبارت از حمله اول باشد بعهد فرانسه ها
واگذار نمایند لیکن سیژمند پادشاه هونکری که با عثمانیان جنگ کرده بود و از رسوم رزم آنها
اطلاع داشت بکونت دنور گفت که افواج سبک اگر بمقابل این طایفه بمیرد یا فرستاده شود
بهتراست و صلاح در آنست که فرانسه ها با سایر طوایف تو به قشون صبر کنند که در آخر با اصل قوت سپاه

عثمانی

عثمانی مقابله کنند که عبارت از ینکی چریان و سپاهیان باشند سیر دکوسی و امیرال ثانی وین
شاه را تصدیق کرد لیکن کونتابل و مرشال فرانسه برشک اینکه چرا شاه اول با سیر دکوسی و
امیرال ژان مشورت کرد ایشان را تکذیب کرده و بشدت هر چه تمامتر در اجرای خلاف گفته
آنها کوشیدند و آواز بر آوردند که هرگز سواره فرانسه جایی را که میخواهند به پیاده هونکری
واگذار نمیکنند و حمله اول که حمله اعتبار است با آنها تعلق دارد از این سخن آتش تیز مغزی جوانان فرانسه
بالتهاب آمده همه بعجله در آمدند و جسارت جنون آمیز ایشان بسببیت بربری منجر شد و جمیع اسرای
ترک که اعتماد بسخن ایشان کرده خود را باسیری داده بودند گردن زدند سر بریدند بعد از این واقعه
یشومه جنگ با اتراک وقوع بهم رسانید و حاصلش بسیار ماتم انگیز و معصیت آمیز بود در روز بیست و دوم
سپتامبر ماه فرانسه سنه ۱۳۹۶ عیسوی سواران فرانسه و عزبهای عثمانی دچار شدند عزبها تاب حمله و طاقت
صدمه فرانسه ها را نیاوردند و پس از آنکه ده هزار نفر ایشان کشته شد منهزم شده خود را به پشت
سر سپاهیان کشیدند فرانسه ها نیز بر ایشان حمله کرده از جای بر کندند و پنجهزار نفر از آنها کشتند که
بطرف سیر دکوسی و امیرال ژان اطاعت کرده بودند فتح فرانسه ها بود بعلت اینکه همینکه پنجهزار
نفر از سپاهیان کشته شد و مابقی فرار کردند سیر دکوسی و امیرال ژان صلاح در آن دیدند که دیگر
اتراک را تعاقب نکنند و صبر نمایند که پیاده هونکری نیز با آنها ملحق شود و در دسته های سواره نظم را
تازه کرده مجددا با اتفاق عثمانیان حمله برند لیکن فرانسه ها سخن ناصحان مشفق اعتبار نکرده سپاهیان را
که از پیش روی خود منهزم در کمال جلادت و منتهای شدت تعاقب کردند و تا بالای تپه که در آنجا اطفال
میکردند قشون ترک را تمام خواهند کرد و جلو ریز تاختند و همینکه ببالای تپه رسیدند از جانب دیگر
زبده لشکر سلطان ایلدرم بایزید را دیدند که با یک بیشه مشحون بر چهل هزار نیزه و جان ستان
آماده کشتن و بستن و مهیای گرفتن و افکندن ایستاده اند از مشاهده آن حالت دود حیرت از
دماغ فرانسه ها متصاعد شد و چون خواستند مراجعت کنند راه بازگشت را مسدود دیدند بجای
آن جلادت و صلابتی که در خود قرار داده بودند فقارت و درماندگی مخصوصی پیدا شد سرهنگ ...

بلغ

هر یک روی بهزیمت نهادند و سواران یلدرم بایزید در قتل و اسیر تخته فرو گذار نکردند امیرال ثن
دوین چون چند قدمی از پس گذاشت رو کرد بدوازده نفر سواران نامی فرانسه که با او همراه
بودند و این چند کلمه را با ایشان خطاب کرد که خداوند خط کند ما را از حالتی که بخواهیم بصرف آبرو جان
خود را از مهلکه نجات بدهیم اینست زمینیکه محل اعتبار میسازند در اینجا یا باید دفاع نمود یا باید جان
داد از این سخن همه آن دوازده نفر برگشته خود را فدائی وار بر نیزهای دشمن زدند و کشته گشتند بجز
دو که وبیست و چهار نفر از رفقا و همراهان او اسیر شدند که از آنجمله پرنس ها زری د باز و سیرد کوسی
و سیرد ترمولی بودند و تقریبا هزار قدم عقب سر فرانسه سپاه هونگری صف جنگ کشیده بودند
در جانب است سپاه هونگری قرار گرفته بودند و فرمانده آنها اتین لاشکویش بود و در جانب چپ
طایفه افلاج بودند فرمانده آنها حکمران ملکت بغدشان بود که میرچ باشد و در قلب هرمان دسیلی بود
با طایفه استیرنج باواریه و خود سیژلیموند پادشاه هونگری نیز با آنها بود همینکه قشون یلدرم
بایزید سواران فرانسه را از هم متفرق ساختند اتین لاشکویش که دشمن نهانی سیژلیموند بود کره
هونگری فرار کرد و میرچ حکمران والاشی که رفیق غیر صدیق بود نیز با تبعه خود روی بر تافت
و بجز اشخاص قلب کسی با شاه باقی نماند و ایشان مرکب بودند از چند فوج صدیق پادشاه که در
تحت فرمان کارا بودند و طایفه استیرنج که هرمان دسیلی حکمران ایشان بود و طایفه باواریه کل
اینها من حیث المجموع دوازده هزار نفر بودند که اول بفرار سپاهی فرانسه که از دم شمشیر جسته بودند پناه
دادند و بعد با کمال جلادت روی بدشمن گذاردند طایفه ینگیچری را از معرکه خارج کردند و بصفوف
سپاهیان ابر هم زده قریب بآن بود که شکست بسپاه سلطان وارد بیاید که در آن بین حکمران سروی
با پنجهزار نفر از سربازان رشید سروی خود بسپاه هونگری زد و فتح را بنام خود تمام کرد و اتحاد
در زیر علم سیژلیموند بود کلا از دم شمشیر گذشتند نزدیک بود که شاه کشته یا گرفتار شود که هرمان
دسیلی و بورگراو دونورامبرگ با سواران استیرنج باواریه شاه را احاطه کرده از معرکه بیرون
بردند و با دو نفر از اعیان در میان زورقی نشسته بدر رفتند هرمان دسیلی با کارا در زورق دیگر نشسته

از عقب شاه روانه شدند و خود را بسفاین صلیب پرستان ونیس رسانیدند و از جانب قسطنطنیه
بدر رفتند و خود را به المانی رسانیدند سلطان یلدرم بایزید بعد از فتح در مقابل نیکوپولی
اردو زد و پس از آن بتماشای میدان جنگ رفت و چون چشمش بر کشتگان سپاه خود افتاد که قریب
بشصت هزار نفر بودند از شدت غضب بگریه در آمد و قسم خورد که قصاص خون کشتگان را از
عیسویان بخواهد و حکم کرد که روز دیگر صبح هر چه اسیر دارد و دست جمع نمایند و بحضور سلطان آورند
چون صبح شد ده هزار اسیر را بریسمان بسته بنظر سلطان در آوردند از آنجمله یکجوان باواریه چیلیت برژ
نام بود که آن وقت شانزده سال از عمرش رفته بود و دمفرد و کرامت از آن مهلکه نجات یافت و تفصیل
سی و چهار سال در ایام اسیری و گرفتاری خود را با وقایع آن روز نحسة الخیر پس از مراجعت بوطن
برشته تحریر در آورد با جمله سلطان کونت دونور را احضار فرمود تا تماشای کشته شدن یاران خود را
نماید شاهزاده پس از شرفیابی حضور اول استدعای عفو خون خود را با چند نفر دیگر از کسانی خود نمود
سلطان او را با بیست و چهار نفر از معارف بخشید و پس از آن حکم قتل عام کرد هر سربازی اسیر قبل از کشته
شدن بخون خود غلطیدن اول از رفقای خود چند نفر را میدید که در پیش چشم او گردن میزدند و یا
آنکه بضرب گرز و چماق سر و مغز او را نرم میکوبیدند چون نوبت بچیلیت برژ رسید که سه نفر از
رفقای خود را دیده بود که با تیغ و جهی کشته بودند یکی از پسران یلدرم بایزید بر جوانی و رحم
التماس خون او را از سلطان نمود سلطان نیز بدو بخشید بواسطه اینکه اشخاص کمتر از بیست ساله را
نمی کشتند و چیلیت برژ آن وقت شانزده سال زیاده تر نداشت با جمله در پیش چشم چیلیت برژ پنج نفر از
بزرگان باواریه را که بیک ریسمان بسته بودند سر بریدند از آنجمله یکی گرنیف بود و در وقت کشته
شدن با آواز بلند گفت خدا حافظ یاران باد که ما خون خود را در راه مذهب عیسی بریختن دادیم
و در همین امروز اگر خداوند بخواهد ما اطفال آسمانی میشویم این بگفت و فورا در میدان چون گوی
غلطان شد مع القصه از وقت طلوع آفتاب تا چهار ساعت از ظهر گذشته علی الاتصال مشغول سر
افشانی بودند آن وقت بزرگان دولت و مقربان حضرت بخاک افتادند استدعای عفو و تمنی بخشش

بقیه السیف اسرا شدند از اینکه التهاب عطش سلطان بقصاص شهدای عسکر اسلام از ریخته
شدن خون چندین هزار نفوس اسرای عیسوی بجا تا اندکی تسکین یافته بود از قتل باقی ماندها
گذشت و ایشانرا با سیرکنندها واگذار کرده و خمس آنها را از برای خود انتخاب کرده بود و اسیران
بخشیده شده را باد وک دبورکونی و بیست و چهار نفر دیگر از شوالیهای فرانسه در برج گالی
پولی حبس کردند در همان اوقات سیژیسموند پادشاه هونگری در کشتی صلیب پرستان از
قسطنطنیه می آمد چون اتراک با کشتیهای کوچک خود نمیتوانستند کاری بکنند با او اسرا را مسلسل
مقید در کنار آب صف آرایی کرده شاهرا باواز تمسخر ندا کردند و تکلیف کردند که ایشانرا آزاد
نماید و نمیدانستند که پادشاه هونگری هیچ غیرت و جوانمردی از برای این کار لازم نداشت
موافق یک عهدنامه که با جمهوریه ونیس داشت که ایالت مزبور سالی هفت هزار دوکا میبایست
بپادشاه هونگری بدهد پادشاه از اول سال جدید قرار داد که آنوجه را مخصوص خرید اسرای
شوالیهای فرانسه و جزیره شیپر که قبرس باشد در این کار با پادشاه هونگری اتفاق نموده هر یک پیشکش
باتحف و هدایای چند روانه دربار سلطان ایلدرم بایزید از آنجمله لوزینیان پادشاه شیپر یک نمکدان
طلا که از جمله صنایع غریب دنیا بود با ده هزار دوکا از برای سلطان فرستاد و شارل ششم پادشاه
فرانسه یک قشمین باز نوروجیا با هفت بار از قماش آل بسیار لطیف و فرشهای نفیس که در روی آنها
جنگهای اسکندر نقش شده بود بتوسط هونگر بیار ارسال حضور سلطان نمود بالجمله شوالیهای
فرانسه بمبلغ دویست هزار دوکا خریده شدند از جمله رؤسای آنها امیرال فرانسه در جنگ کشته
شده بود و کونتابل باسیر کوسی در زندان بورسا تلف شدند و باقی بسلامتی با توابع خود آزاد شده
عازم وطن گشتند در هنگام مرخصی سرا سلطان کونت دنوررا خواسته باو گفت من ترا بری الذمه
میکنم از قسمی که خوردی در اینکه هرگز با من جنگ نکنی و شمشیر خلاف بروی من نکشی و برخلاف سوگندیکه
یاد کردی من بتو قسم میدهم که اگر غیرت داری و در تدبیر و تعجیل هر چه تمامتر تیغ برکش و باتفاق کل ملوک
عیسویها بمن بکوشش درآی تا باعث فتح دیگر و سبب اعتبار تازه من شوی قبل از آنکه اسرای فرانسه

۲ نمود و بیست ... اشخاصی
بود که سلطان از برای خمس انتخاب
صح

انهار

از خدمت سلطان مرخص شوند سلطان که همواره شوق وافری بشکار داشت خواست با
ایشان تماشای شکار توشمش بدانی تماشای شکار سلطان ایلدرم بایزید از جمله چیزهای دیدنی
بود چنانچه فرانسها از شکوه و جلال و جمعیت شکار او متحیر شدند زیرا که هفت هزار توشچی و شش هزار
سگبان در شکار سلطان حاضر بودند توشچیها بچهار فرقه بودند و هر فرقه یک جنس مخصوص از
قوشها را دارا بودند و همچنین جماعه سگبان نیز سه گروه مخصوص بودند و هر گروهی یک جنس معین از
سگهای شکاری را تربیت میکردند در آخر اینها جزو قشون ینگچری شدند و از برای هر فرقه سرکرده
مخصوصی بود که اسامی آنها از جانوران شکاری اخذ شده بود اگرچه این اسامی و القاب در
فرنگستان کنایه بمراتب پست و اشاره بصفات ذمیمه است لیکن در میان اتراک چون خصوصیت زیاد
دارد بسیار معتبر است خاصه از برای سپاهی و شمشیر بند و از همین بابت است که صاحبان مناصب
مرتبه پایین اسامی و القاب ماخوذه از طباخی و آشپزی را میدانند خلاصه قوت مردانگی از جمله
و اعظمها آنست که شکار تحلیل شود سلطان ایلدرم بایزید کل آسیا را از جمله فتوحات خود مملو
ساخت از غنایمیکه سلاطین مصر و ایران از حکمرانان عراق عرب و عجم گرفته تا خان تاتار ارسال داشت
که اسیران فرنگی نژاد چند نیز با انضمام هر یک روانه نمود تا دلیل بر فتوحات او و تحفه بارگاه آن
سلاطین باشند از جمله شصت نفر اسیر بسلطان مصر رسید و از زمره آنها کمیفر از بزرگان
و اشراف هونگری بود نتیجه فوری شکست نیکوپولی فتح ساو بود که در سنه ۱۳۹۷ عیسوی اتفاق افتاد
و این ابتدای یورش اتراک بسمت استری بود و سلطان بایزید ایلدرم پس روز بعد از جنگ فوجی را
بدانطرف لشکر مامور کرد و تا پتو هیچ جا چپاول داد و عنان کشیدند و شهر را آتش زده و شانزده هزار
اسیر بردند لازگوین خان که در اول جنگ از جانب راست منهزم شد متعهد تسخیر استری گردید
و قبل از این گفتگوی ازدواج دختر سلطان ایلدرم بایزید را با لادیسلاس حکمران ناپل کرده بود
که بحمایت سلطان مشار الیه را با پادشاه هونگری بجنگد اگرچه زانی ماروت لشکر ترک را در جنگ
شکست داد و پس نشاند لیکن اتراک هم در خرابی مملکت از قتل و اسیر و حرق و نهب هیچ فروگذاشت

نکردند خرابهای شهرها و قریه‌ها علامتی بود که آبادانی سابق ولایت را از آن نمایش میداد
نمود همچنین قشون عثمانی تا بوسط مملکت بنی داخل شدند و با وجود رشادت میرچ وایسادلیهای
او در جنگهای بلوطا افلاق او در نوس یک توانست که قوت و شوکت عثمانی را در آنو لانگن بدو
اردوی خود را متحصن نموده در آن ملک متوقف شده و بنا بر آن آوازه جلادت او در آفاق
اشتهار یافت و تقرب مشار الیه در خدمت پادشاه و همت ازدیاد پذیرفت پس از انجام مهمات
مذکوره سلطان بایزید بخیال فتح قسطنطنیه افتاد که بعد از مردن ژان پالئولوک مدت بیست و پنج
سال همیشه اهالی آنجا را به تنگنای محاصره درانداخته بود و از برای اینکه رشته روابط تاریخی بایزید با
دولت بیزانس بدست بیاید میباید رجوع بایام جلوس امپراطور مانوئل نمود که باعث بر هیجان
غضب سلطان بایزید شد و سلطان بآن واسطه تکلیف کرد که باید یکمسجد و یکنفر قاضی در قسطنطنیه از
برای عبادات و مرافعات مسلمین معین و مهیا باشد شالکوندیلاس مورخ از سبب عداوت سلطان
و باجده او و امپراطور مانوئل را صحیح تر از دوکاس نوشته‌اند امپراطور قلیل زمانی پس از جلوس خود
در سنه بخدمت سلطان حاضر شد و تئودور برادر امپراطور با سایر خراج گذاران ایلدرم بایزید
در آنجا حضور داشتند یکی از آن حکام در خدمت سلطان از بی اعتدالی تئودور برادر امپراطور
مانوئل شکایت کرد و عرض داشت که با وجود باجگذاری سلطان بایزید تئودور یکی از شهرهای
مملکت او را بقهر و غلبه گرفته است سلطان بنا بر بی اتفاقی سابق نسبت بامپراطور و شکایت لاحق از
دست برادر او چنان در خشم شد که خواست برادر امپراطور را بدست خود مقتول سازد لیکن بواسطه
بعضی ملاحظات این عمل را بعهده وزیر خود علی پاشا محول نمود وزیر مشار الیه پس از آنکه مبلغی
خطیر از تئودور برسم رشوت بگرفت او را بدترین طورها بقتل رسانید بعد از وقوع این واقعه
امپراطور مانوئل با قسطنطین پسر ارکونم عهد شدند که دیگر پیش سلطان نیایند و متحمل خدمات و
فرمایشات او نشوند و از برای استحکام امر قسطنطین دختر خود را نامزد امپراطور بیزانس کرد که بجای
زن علاءالدین ترک که پدر امپراطور با سیری آورده بامپراطور داده بود و بواسطه مرض نقرس

زمین گیر شده و از حیز انتفاع افتاده بود بانوی حرم و جفت محترم امپراطور باشد هم عهدها
هم قسم نیز شده از هم جدا شدند و چون پس از عهد و میثاق مذکور امپراطور دیگر پیش سلطان
نرفت علی پاشای وزیر مامور شد که او را بخدمت سلطان دعوت نماید وزیر مشار الیه تا
دروازه قسطنطنیه رفت امپراطور را در ظاهر از سطوت سلطان تخویف نمود و او را برفتن
پیش سلطان تکلیف کرده و در خفیه بامپراطور پیغام فرستاد که از شهر بیرون نرود و سلامت خود را
در دوری از حضور سلطان بداند باجمله پس از مراجعت علی پاشا و بیرون نیامدن امپراطور غضب
ایلدرم بایزید بهیجان آمده در محاصره قسطنطنیه مجدتر شد و شهر را از زیاده در تنگنا انداخت بقسمیکه
اغلب اهل شهر راضی شده بودند که خود را اسیر اتراک نمایند و از تنگنای محاصره خلاص شوند از
اینکه سلطان بسیار مایل بود سلیمبریا را از تصرف ژان برادرزاده امپراطور بیرون نیاورد اهل
قسطنطنیه را تکلیف کرد برا اینکه ژان را بامپراطوری خود قبول نمایند و امپراطور سابق الا
تکلیف سلطان را قبول کرده و در خفیه با برادرزاده خود قرار داد که با او کاری نداشته باشد و
بگذارد که بهر طرف که خواهد برود در وقتی که ژان وارد پای تخت شد امپراطور مانوئل در یک
کشتی نشسته عازم ممالک خارجه شد و زن و فرزند خود را در ملوپونز گذاشته از آنجا بولایت
میلان و جنوا و فلورانس و المانیا رفته از سلاطین آنجا استمداد عاجل مدد نمود که اتراک را از اطراف
مملکت بیزانس براند در همین اوقات ژان برادرزاده او در قسطنطنیه متمکن شده با سلطان قرار داده
بود که یک مسجد و یکنفر قاضی از مسلمانان در قسطنطنیه باشد و سالی ده هزار دوکا که سکه طلای
آنزمان بود بسلطان از بابت خراج بدهد و عده داد امپراطور از طلا و نقره و نمود و از برای
علی پاشای وزیر بفرستد زیرا که بدبختیاری او فتح پای تخت بیزانس این بار را بتعویق افتاده بود
این مسجد چهارم بود که از ضعف امپراطوران عیسوی و قوت سلاطین اسلام در قسطنطنیه بنا گذاشته
شد یکی در ایام سلیمان خلیفه بود و یکی در عهد ارطغرل سلجوقی و یکی هم در وقت صلاح الدین کرد
که از امپراطورها خواهش کرده در آنجا ساخته بودند و مسلمین در کمال آزادی بقانون مذهب خود

زقار میکردند لیکن در هیچ عهدی مثل عهد سلطان بایزید نشده بود که مسجد بسازند و در پهلوی
آن محکمه هم از برای قاضی درست کنند که مرافعات مسلمانان برسد و یک طایفه از تراکمه را در یکی
از محلات خارج شهر مسکن داد و پس از انقراض سلطنت بایزید قاضی و امام و تراکمه با سایر سکان
سلطان از شهر رانده شده در قریهٔ کینک لی که هنوز هم معروف و در نزدیکی قسطنطنیه واقعست
مسکن گزیدند بالجمله پس از آنکه سلطان امپراطور را بتفصیلی که گذشت در پای تخت خود خوار و تبعه
ساخت سردار خود تیمورطاش را مامور کرد که در آسیا از سمت شمال و شرق مملکت را وسعت
بدهد و خود بشخصه در اروپا از جانب جنوب و غرب مشغول فتوحات گشت تیمورطاش قصر را
که پای تخت پافلاقونی بود و واقعست فیما بین رودخانهای شیرین صو و اجی صو مفتوح ساخت
و همچنین یوزغی را که از سیواس سی فرسخ راه است فتح کرد و در جانب شرقی این شهر کوه چک
طاغی واقعست و در جانب غربی آن کوه نیران آق طاق افتاده است این شهر یکی پولی قدیم است
که آنرا شهر ظفر میگفتند و پومپ پس از آنکه میتریدات را در حوالی آنجا مغلوب کرد آن شهر را بنا نمود
و پس از آن شهر دراندر را گرفت که در دو منزلی دیوریکی واقعست حد ولایت ملاطیه است
و در دامنه کوهیست که رودخانه آق صو از آنجا بیرون می‌آید و از آنجا گذشته شهر ولایت
بهنسی را گرفت بعد از آن ملاطیه را که از فرات دو فرسخ در کنار رودخانه دیریسج واقعست
مسخر کرد ملاطیه از جمله جاهای مشهور است که در آنجا خسرو نوشیروان با ژستیمن جنگ کرد و پهلوان
عرب سیدالبطال در آنجا متولد شد و پای تخت سلسلهٔ دانشمندیه بود بعد از آن قلعه کماخ را که
در کنار فرات واقعست یکی از قلاع محکمهٔ دولت عثمانیست و قدک کرباس آنجا مشهورتر از کله
ورمه ارزنجان و زنهای آن در خوبی و زیبائی معروف‌تر از زنهای بای‌بورت است که در حوالی
آن واقعند او قاتیرا که تیمورطاش در این حدود علم ظفر توام دولت سلطان یلدرم بایزید را
در کنار فرات که مدت مدیدی سرحد طبیعی دولت ایران و روم بود نصب کرد خود سلطان مانند
برق خاطف بر مملکت گرک تاختن کرد و خلیفه یا استفنیس که خاین مذهب و ملت بود و سلطان تکلیف کرد

کازقرافیا

کاز قرافیا که در آنجا اردو داشت و مسجدی نیز بنا نهاده بود به بلاد بیاید و چون میل
سلطان را بصید و شکار میدانست تا چه مرتبه است تعریف زیادی از شکارگاه
ولایت گرک نوشت و سلطان را ترغیب به آمدن بدانجا نمود و سلطان نیز در حرکت آمده
به تسالی رفت و شهرهای معتبر آنجا که ینی شهر و ترنقله که در قدیم تریکا میگفتند و رومیاد را آنجا
با فیلیپ پل را الحد رجنگ کردند بگرفت و همچنین ماکیا را که حال دمانیک میگویند فارصال
مسخر نمود و از تنگه ترموپیل بدون اینکه مانعی ببینند تا مثل قشون ایرانیان لابد شده از بیراهه گذر
عبور نمود و شهر معروف ترموپیل را که چندین بار میدان جنگ ایرانیان و یونانیان و میان
شده بود تصرف درآورده و بهیچوجه محتاج افکندن تیر و کشیدن شمشیر نشده شهر و ولایت
نوسید که در تاریخ یکی از ولایات بسیار مشهور است و جنگگاه مقنهای بزرگ بوده است
بدستیاری یکنفر کشیش بدکیش بدان سهولت تفویض طاغیه بر بر کردید و این تصرف بیرون
در پیش سلطان بایزید از دوقه ترو دلو داکه زوجه دوک دولف بود بدگوئی بسیار کرد
اسپنادهای به دوقه شارالیما داده بود چون شوهر آن بیچاره مدتی نبود که مرده بود
از اسنادهای کشیش متوحش شد و باستقبال سلطان بایزید شتافته خود و دختر وجیهه بکر
خود را با خزاین و مملکت بسلطان عرضه کرد سلطان آنرا باختیار خود گذاشته دختر او را از
کمال شوق بحباله نکاح درآورد و مملکتش را تصرف نموده و حاکمی در آنجا تعیین نمود و چون ایالات
دوریه و لکریده و فوسید را مسخر کرد فتح پلوپونز را بعهده سرداران خود یقوب و اورنوس
واگذار نمود اورنوس بجانب غرب و جنوب آن ولایت لشکر کشیده محالات مودون و کرون را
تاخت و تاراج کرد و یقوب شهر آرگوس که پای تخت قدیم آنجا بود از طرفین راست و چپ محاصره نمود
هنگامیکه محصورین از یکطرف مشغول دفاع بودند محاصرین از طرف دیگر از برج و باره بالا رفته شهر را
گرفتند و خزاین تاراج کرده ساکنین شهر را که سی هزار نفر بشماره آمدند اسیر کردند و بولایات
سمت مشرق روانه داشتند و سلطان بجای آنها چند طایفه از ترکان و تاتار بدان شهر فرستاد

تا مشغول آباد کنی آنجا شوند این قاعده از قدیم در میان سلاطین آسیا رسم بوده است چنانچه دارا پادشاه
ایران ساکنین صحرای لیبی را با کتریان نقل کرد و پونین‌ها را از اروپا به آسیا تحویل نمود و میلین
ین‌ها را از آسیای صغیر با یران برد و همچنین میخواست یونانیان را بر فنیس و اهل فنیس را بیونان نقل و
تحویل کند سلطان بایزید نیز تقلید دارا ساکنین شهرهای ریپا را با آسیا میفرستاد و بجای آنها از
آسیا طوایف ترکان وغیره را میشاند مورخین عثمانی میگویند که در اواخر سنه هشتصدی هجری
که مقارن سنه ۱۳۹۷ عیسوی باشد عثمانیان شهر آتن را که شهر فیلسوفان یونان بود فتح کردند اگر چه فتح وقتی
آنجا شصت سال بعد در عهد سلطان محمد دویم شد لیکن این اختلاف چند سال را ما بکنار میگذاریم
مختصر اینست که این شهر عظیم پس از آنکه سالیان دراز به بزرگی و اعتبار معروف بود و در کنار
خندق و زیر باروی آن جنگهای عظیم اتفاق افتاده و دو مرتبه لشکر ایران آنجا را مسخر نمود و دشمنان
بر آنجا مستولی شده و آتش در آنجا زده مجددا در دست وحشیان آسیا مفتوح شد لیکن این
طایفه دیگر در تخریب آنجا نکوشیدند علامات و عمارات بزرگی آنرا که از قدیم مانده بود بحال
خود برقرار گذاشتند القصه سالهای چند بگذشتند که سپاه عثمانی در ولایت گرگ مشغول فتوحات
بودند و مانوئل امپراطور سابق قسطنطنیه در دول فرنگستان گردش نمایده میکرد و از سلاطین
عیسوی التماسهای بیحاصل در خصوص تحصیل امداد مینمود و طوایف ترک در محلات خارج قسطنطنیه مکین
میشدند و امپراطور آنجا این مدت را در صلح شرم آمیز و استراحت خجالت انگیز میگذرانید و
سلطان بایزید در بورسا مشغول عیش و عشرت بوده شب تا صبح در آغوش زنان سمن بر و صبح
تا شب در کنار پسران ماه منظر که از میان هزاران هزار اسیران بغدادی و افلاقی و یونانی و صربی
و هنگری و لاتین و ساکسون وغیره انتخاب شده بودند و هر یک در دلبری و دلربائی و زیبائی
و رعنائی راهزن یکدنیا دین و غارتگر یکعالم دل بودند کام مراد شیرین میکرد و نام را نفرین
مینمود تا در بحبوحه آن شادمانی و شدت آن کامرانی ایلچیان سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان
که آوازه جهانگیریش از شرق تا بغرب کشیده و صیت اقتدارش از شمال بجنوب رسیده بود

وارد شده و به پیغامهای مرگ آیت و پیامهای موت هیبت سلطان را از خواب غفلت بیدار
و از مستی وصال دلبران شیرین گفتار هوشیار ساختند ایلدرم بایزید امیر تیمور را نیز
مثل یکی از حکمرانان حدود اروپا گمان کرد و چنان پنداشت که بعضی پاسخهای درشت و
پیغامهای زشت میتواند امیر صاحبقران را بترساند و بیک لشکرکشیدن خود را در آنچه دو سامان
نمودن باعث پس رفتن لشکر تاتار خواهد شد لهذا در جواب ایلچیان سخنان نالایق گفت و لشکر بجهت
ارغنیه کشیده و ارزنجان را مسخر نمود و پس از آن مراجعت به بورسا کرد و از بورسا باد رنه رفت
و از بعد بون گذشته بسمت قسطنطنیه عازم شده و با امپراطور شرائط از این قرار پیغام فرستاد
که منظور ما از بیرون کردن امپراطور سابق و داخل نمودن تو به قسطنطنیه حکومت و خیرخواهی
تو نبود بلکه غرض کلی از این کار ملاحظه منافع و صرفه حال خود بود مختصر اینکه اگر تو میخواهی در دوستی
ما برقرار بمانی از شهر بیرون بیا حکومت هر یک از ولایات ممالک محروسه را بخواهی از تو
دریغ نخواهد شد و اگر بخلاف آنچه گفته شد رفتار نمائی بخدا و رسول قسم است که بر احدی از شما ابقا
نیکنم و جمیع شما را از دم تیغ میگذرانم اهل بیزانس چون پیغام سلطان را شنیدند و بواسطه عدم
آذوقه و بضاعت طاقت محصور بودن را در خود ندیدند بفرستاده سلطان باین قسم پیغام
جواب دادند که مفهومش توکل کامل بحضرت پروردگار است برو و ببزرگ خود بگو که هر قدر که
ما ضعیف و بیچاره شده باشیم هیچ صاحب قوتی در نظر ما جلوه ندارد جز خداوند قادر متعال
و بهیچکس پناه نخواهیم برد مگر به او که پناه دهنده ضعیفانست و ذلیل کننده طاغیه ظالمان حال سلطان هر چه
خواهد گو چنان کند پس از این جواب سلطان به اطلاع اخبار موحشی که از جانب آسیا شنید نتوانست قسطنطنیه را
بتنگه در انداخته متصرف شود خبر تسخیر ارزنجان و قتل و غارت سیواس بگوشش رسید و زبورهای
لشکر تاتار سفینه عمر و دولت خود را ابتلا در حرکت آورد که عنقریب در آن بحرهای پر طوفان
غرق و مستهلک گشت چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

باب هفتم مجملی از تاریخ و احوالات امیر تیمور گورکان و جنگ با ایلدرم بایزید و گرفتاری او

ضرب المثل است که دنیا را آهن باطاعت در آورد و بسیار
مناسبت باین مثل با اسم سامی تیمور گورکان که در اصل تمور یا دمور و معنی آهن است این پادشاه
بزرگ پسر ترا غای است که بچهارم پدر با امیر قراچار نویان میرسد و این امیر جلیل القدر که از
ایل نجیب برلاس است امیر الامرای جغتای بن چنگیز خان بود و قاقی را که کوکب دولت مغول با مردن
سلطان ابو سعید بهادر خان آخرین سلطان عظیم الشان چنگیزی افول و غروب کرد در همان
اوان که مقارن سنه ۱۳۳۵ عیسوی بود امیر تیمور گورکان با علامات جهانگیری و امارات کشورگشائی
از مادر متولد شد اغلب سلاطین بخیال این افتادند که کل روی زمین را مسخر نمایند لیکن از خوش ساعتی
و نیک بختی مردم بدیست پا این خیال حقیقت بهم نرساند مگر در بعضی از سلاطین آنهم یک طور ناقص
ناقصی در کل تواریخ شش یا هفت نفر از این دمان بزرگ ضبط شده اند که میتوان آنها جهانگیر
گفت عهد سیروستریس اول فقد بیش و قدیم است که اغلب ملل او را با سلاطین دیگر مشتبه کرده اند
چنانچه یونانیان میگویند دیومیوس پسر او بود و است باعتقاد اهل مشرق جم اول که کیخسرو ذو القرنین
عبارت از او ست قرن که معنی شاخ است و در اینجا کنایه از اعلی مرتبه درجه سلطنت است در
دو قسمت روی زمین دو مدت و قرن حکمرانی کردن اهل مشرق این جلالت شان و عظمت رتبه را
بجم ثانی که جمشید باشد منسوب میدانند و نه سیروس که واضع دولت ایران است و نه اسکندر یونانی را
قابل این شان میدانند با وجود اینکه بعقیده اهل مشرق اسکندر پادشاه جهانگیر بود و است در تاریخ
متوسطین آسیا اسم آتیلا بصعوبت مذکور است گفتگوی مفصل آنها از قتل و غارت چنگیز خان و فتوحات
امیر تیمور گورکان است سیروستریس پادشاه مصر و سیروس پادشاه ایران نیز در ظلام اخبار افسانه
آمیز مانده اند بقسمی که شهرت اسکندر از اینها بیشتر است آتیلا و چنگیز خان که رئیس وحشیان هون و مغول
بودند برای آن گویا در آسیا برانگیخته شدند که جلالت قدر امیر تیمور معلوم شود چرا که این پادشاه
نه تنها فتح بلاد کرد و تخریب ممالک کم شد بلکه ممالکی را که گرفت نگاه داری نیز کرد و اگر در خرابی یکی
با آبادانی هم اهتمام نمود و بعبارة اخری جهانگیر و جهاندار هر دو بود و دولت آتیلا و اسکندر با خود

ایشان داخل قبر شد و بعد از ایشان منقرض گردید و لیکن سلطنت چنگیز خان بواسطه اینکه او
فیما بین چهار نفر اولاد خود تقسیم کرده بود باز مدت دویست سال طول کشید ممالک منقسمه
بین اولاد چنگیز خان چین بود و ماوراء النهر و ایران و تاتارستان و سلطنت اولاد امیر تیمور در
ایران و ماوراء النهر زیاده بر صد سال طول نکشید لیکن در هندوستان سیصد سال بلکه تا قریب بایام
ما سلطنت کردند مایه اقتدار چنگیز خان و آتیلا بیک ملاحظه بسیار بهم شباهت دارد چرا که آتیلا ملت
عوام هون چنان وانمود کرد که شمشیر مارس یعنی مریخ بجنگ او افتاده است چنگیز خان قوم مغول
وحشی وش مغول را معتقد کرد باینکه مادر او باکره بود با وجود اینکه بدو حامله شد و او را زائیده اگر
کسی بخواهد اسکندر یونانی و امیر تیمور گورکان را با هم موازنه کند بسیار امر مشکلی است ولی اگر براستی
و انصاف سخن باید کرد امیر تیمور را برتری بالکنده زیست آن امیر تاتار را جهات راجحه عدیده بر
حکمران یونان است چرا که تولد اسکندر در روی تخت شهریاری شد و در مملکت فضلا و دانشمندان نشو و نما
یافت و حکما و دانشوران بزرگ مربی و معلم او بودند و چون فیلقوس پادشاهی او را پدر بود دو کشتی
از اینها با ملکی که جنگ کرد هیچیک امانند نظام یونان نظمی نبود و علم تمدن یا مدن که باصطلاح فرانسه
پولیتیسیون میگویند در میان آنها رواج کامل داشت طرف مقابل اسکندر از اتفاقات غیر مترقبه
هر یک از ممالک مفتوحه او هیچ شخص صاحب جود نبود و هیچ سخن کار یا جنگی در زیاد و مغرور بود و از تملق
و دروغ مردم خوشش می آمد و وسعت مملکتش بقدر امیر تیمور نبود لیکن امیر تیمور را با وجود اینکه پدرش
مرد صاحب جودی نبود و خودش در میان وحشیان تراک بار آمده بود دانست که چه باید کند تا
برتبه سلطنت برسد هرگز بناز و نوش و تن پروری تن در نمیداد و از سخن حق اگر چه تلخ و سخت بود خوشش
می آمد و کمتر میخندید و همیشه موقر و با صلابت بود و متفکر بنظر می آمد مملکت وسیعی فتح کرد و نگاه داری
نمود و بقسمی منتظم کرد که بعد از خودش در دست اولاد و احفاد او برقرار ماند این پادشاه بزرگ
بواسطه زخمیکه در جنگ سیستان بپایش رسیده بود قدری می لنگید با آنچه او را تیمور لنگ میگفتند و فرنگیها
برای سهولت تلفظ تمرلان اصطلاح کردند قد بلند و سر بسیار بزرگی پیشانیش نیز در کمال گشادگی

بود در شبروانش یک حالت مخصوصی بود که دخل بحالات متعارفی مردم نداشت و موی سرش از
اول طفولیت مثل موی زال بن سام زیرا که از پهلوانان مشهور ایران است سفید بود و در
گوش گوهر واریه گرانبهائی آویخته داشت دشمن عیش و طرب بود از طرف حق نمیرنجید مثل اسکندر خود
که رفیق عزیز خود کلیتوس را بعلت راست گفتن بدست خود کشت و فیلسوف معروف کلیستن را
حکم کرد تا کشتند امیر تیمور هرگز غلطی را که کرده بود فسخ نمیکرد و حکمی را که داده بود ناسخ آنرا
نمیداد و تأسف را گذشته را نمیخورد و از آینده اظهار امیدواری بسیار نمیکرد و شعرا و اهل مسخره را
بد داشت و از اطبا و منجمین و فضلا زیاد احترام مینمود و اغلب در حضور خود ایشان را بحث و گفتگو
وا میداشت بمشایخ و اهل تقوی اعتقاد کامل داشت میل وافری ببازی شطرنج داشت اسم شاهرخ
ولد اغر خود را از یک حرکت این بازی بر داشت که تبدیل مکان شاه و رخ باشد بتاریخ جنگ و کتب احوالات
سلاطین و سرداران بزرگ بسیار مایل بود و همیشه در وقت جنگ و صلح مطالعه آنها مشغول بود
اگرچه قوه حافظه اش بحدی بود که هرچه را یکمرتبه میخواند یا میشنید فراموش نمیکرد لیکن سوادش همین
قدر بود که میتوانست بخواند و بنویسد چه فارسی ترکی و مغولی را میدانست و از عربی هیچ ربط نداشت
کتابهای سای چنگیزخان را زیاد تمجید میکرد و او را بر قرآن ترجیح میداد و خودش در تکمیل کتاب
چنگیزخان چیزی نوشت که توزک تیموری میگویند و مشتمل است بر نظم امور سپاهی و تعیین مراتب سرکردگان لشکر
قشون و عمال و حکام ولایات و آوازه امور عدالت و نظم خرج و دخل خزانه و مملکت اگرچه فیلسوفی
انتونین و فضیلت قسطنطین را نداشت لیکن از استحکامات قوانین دولتی و محکمی قواعد نظم و ترتیب قشون
و سپاهی معلوم میشود که بلندی خیالات او تا چه پایه بوده و نفر از اولاد او که بار پادشاه و کشورگشا
باشند قواعد او را سرمشق کار خود کرده آوازه عدالت و بزرگی ایشان در کل عالم منتشر شده بود در
ولایات و ممالک دشمن جاسوسهای مختلف داشت که در لباس درویشی و تجارت آمد و شد میکردند
و از وضع و کیفیت دولت و قوت دشمن او را باخبر میکردند و آنچه از این قبیل اخبار باو میرسید جمیعا را
در دفاتر خود یادداشت میکرده و در نقشهائی که در پیش چشمش علی الدوام حاضر بود نشان میگذاشت

بل الله